

بررسی‌ای از عهدعتیق- کتاب یوشع

قوی باشید

قدرت خدا را در زندگی خود به‌کار بیندازید

وارن دبلو. ویرزبی

قوی باشید

به قلم: وارن ویرزبی

این اثر ترجمه‌ای است از کتاب

Be Strong

Putting God's Power to Work in Your Life

By: Warren W. Wiersbe

که با اجازه رسمی ناشر متن انگلیسی منتشر می‌گردد

مترجم: آرمان رُشدی

محسن نامور

Translated into Persian by Arman Roshdi
and Mohsen Namvar

Published by

Cook Communications Ministries International

4050 Lane Vance View,

Colorado Spring, Colorado 80918

Copyright 2004 by cook communications

All Right Reserved

حق چاپ محفوظ است

فهرست مطالب

۵	پیشگفتار
۷	درس اول: آغازی نوین
	مقدمه‌ای بر کتاب یوشع
۲۱	درس دوم: از رهبر پیروی کنید
	یوشع فصل ۱
۳۹	درس سوم: توبه در کنعان
	یوشع فصل ۲
۵۳	درس چهارم: پیشروی با ایمان
	یوشع فصل‌های ۳ و ۴
۶۹	درس پنجم: آماده شدن برای کسب پیروزی
	یوشع فصل ۵
۸۵	درس ششم: آغاز پیروزی
	یوشع فصل ۶
۱۰۵	درس هفتم: شکست در عرصه پیروزی
	یوشع فصل ۷
۱۲۱	درس هشتم: تبدیل شکست به پیروزی
	یوشع فصل ۸
۱۳۷	درس نهم: ما دشمن را دیده بودیم، او در همسایگی ما است
	یوشع ۱:۹ الی ۲۸:۱
۱۵۵	میان‌پرده
	یوشع ۲۹:۱۰ الی ۲۴:۱۲
۱۵۹	درس دهم: این زمین به ما تعلق دارد
	یوشع فصل‌های ۱۳-۲۱

- ۱۷۷ درس یازدهم: و آنگاه که نبرد به پایان می‌رسد
یوشع فصل ۲۲
- ۱۹۱ درس دوازدهم: طریق تمامی اهل زمین
یوشع فصل‌های ۲۳ و ۲۴
- ۲۰۹ درس سیزدهم: بازنگری یک زندگی عالی
- ۲۲۳ سؤالاتی برای کمک به مطالعه

پیشگفتار

نویسندگان معمولاً زمانی مخاطره نوشتن کتابی در باره جنگ را در دوره‌ای از تاریخ می‌پذیرند که جنگ به‌طور کلی و ”جنگ‌های مذهبی“ به‌طور اخص، مورد انزجار باشد و برخی از فرقه‌های مسیحی نیز سرودهای ”مبارزه‌انگیز“ را در مراسم خود حذف کنند.

اما من این مخاطره را می‌پذیرم، زیرا بر این عقیده‌ام که کلیسا بیش از هر زمان دیگری به پیام کتاب یوشع نیاز دارد. ما در دوره‌ای از انتقادهای و شکست‌ها زندگی می‌کنیم و کلیسا دیگر ”مثل آفتاب پاک و مانند ستارگان پرشکوه“ نیست (غزل غزل‌ها ۶:۱۰، تفسیری). ما بیشتر شبیه مشت‌زندانان جنگی هستیم.

چه دوست داشته باشیم و چه نداشته باشیم، از قوم خدا انتظار می‌رود که سرباز باشند. دست‌کم تفکر پولس چنین بود: ”همچون سرباز شایسته مسیح عیسی، در تحمل رنج‌ها سهیم باش. هیچ‌کس به‌هنگام سربازی، خود را گرفتار مشغولیت‌های زندگی نمی‌سازد، چرا که خواهان جلب خشنودی فرمانده خویش است“ (دوم تیموتائوس ۳:۲-۴، هزاره نو).

کتاب یوشع تعلیم می‌دهد که چگونه سربازانی پیروزمند باشیم و چگونه میراث غنی روحانی خود را در عیسی مسیح مطالبه کنیم. تعلیم می‌دهد که چگونه به‌هنگام مواجهه با دشمنان خود قوی و شجاع باشیم و برای دستیابی به قلمروهای جدید برای خداوند به پیش رویم.

ژنرال داگلاس مک‌آرتور، در نطق تودיעی خود به کنگره آمریکا، در ۱۹ آوریل ۱۹۵۱، گفت: ”در جنگ هیچ جایگزینی برای پیروزی وجود ندارد.“ یوشع نیز قطعاً با او موافق می‌بود؛ او در کتابش، راه پیروزی را به ما نشان می‌دهد.

امیدوارم شما نیز این راه را ادامه دهید- با ایمان.

وارن دلبیو. ویرزبی

تقسیم‌بندی پیشنهادی برای کتاب یوشع

موضوع: مطالبه پیروزی و میراثمان در مسیح

آیه کلیدی: یوشع ۸: ۱

الف- آماده‌سازی ملت، ۱-۵

۱- تشویق رهبر، فصل ۱

۲- تجسس سرزمین، ۱

۳- عبور از رود، ۳-۴

۴- تأیید عهد، ۵

ب- منهزم ساختن دشمن، ۶-۱۲

۱- جنگ در مرکز، ۶-۹

۲- جنگ در جنوب، ۱۰

۳- جنگ در شمال، ۱۱

۴- خلاصه‌ای از پیروزی‌ها، ۱۲

ج- مطالبه میراث، ۱۳-۲۲

۱- تعیین قلمروهای هر قبیله، ۱۳-۱۹

۲- جداسازی شهرهای ملجأ، ۲۰

۳- تعیین شهرهای لاویان، ۲۱

۴- بازگشت قبیله‌های سرحدات، ۲۲

د- تجدید عهد، ۲۳-۲۴

۱- آخرین پیام یوشع خطاب به رهبران، ۲۳

۲- آخرین پیام یوشع خطاب به ملت، ۲۴

آغازی نوین

مقدمه‌ای بر کتاب یوشع

چرا امروزه باید کتاب یوشع را مطالعه کرد، کتابی کهن که شرحی غم‌انگیز از جنگ و کشتار و فتوحات ارائه می‌دهد؟ اگر کتاب یوشع کتابی تخیلی بود، می‌شد آن را همچون داستان ماجراهای هیجان‌انگیز پذیرفت؛ اما این کتاب تاریخ واقعی را ارائه می‌دهد و بخشی از کتب مقدسه الهامی است. این کتاب امروز برای ما چه معنایی دارد؟

در سال ۱۷۸۳، بنجامین فرانکلین چنین نوشت: ”هرگز جنگی خوب یا صلحی بد وجود نداشته است.“ اما ممکن است این میهن‌پرست دانا در این مورد استثنائاً اشتباه کرده باشد. نباید از نظر دور داشت که این خدا بود که یوشع را به سرداری بر گزید تا لشکر اسرائیل را در فتوحاتی مقدس رهبری کند. اما در این فتوحات به‌غیر از حمله به دشمن و تصرف سرزمین، موضوع‌های دیگری هم وجود داشت. موضوع‌هایی که به زندگی و ایمان ما در این روزگار مربوط می‌شود.

به این علت است که دست به چنین بررسی‌ای می‌زنیم. کتاب یوشع کتاب آغازهای نوین برای قوم خدا است؛ بسیاری از ایمانداران امروزی به آغازی نوین نیاز دارند. قوم اسرائیل پس از چهل سال سرگردانی در بیابان، میراث خود را مطالبه می‌کردند و از برکات سرزمینی که خدا برای ایشان آماده کرده بود، بهره‌مند می‌شدند، ”مثل ایام افلاک بر بالای زمین“ (تثنیه ۱۱: ۲۱). این آن نوع زندگی است که خدا می‌خواهد امروز ما نیز تجربه کنیم. عیسی مسیح، یوشع ما، می‌خواهد هم‌اکنون ما را در فتوحات رهبری کند، و تمام گنجینه‌های

میراث پرشکوه خود را با ما تقسیم نماید. او ”ما را مبارک ساخت به هر برکت روحانی“ (افسیان ۱:۳)، اما ما اغلب بیشتر به مسکینانی شکست خورده می‌مانیم.

۱- رهبر جدید

توجه کتاب مقدس از فصل سوم خروج تا فصل ۳۴ تثبیه، معطوف است به خدمات موسی، آن مرد برگزیده خدا که رهبر ملت اسرائیل بود. اما موسی وفات یافت؛ و گرچه از یادها نرفت (در کتاب یوشع بیش از پنجاه بار از او نام برده شده است)، شخصی دیگر در مقام ”بنده خداوند“ (یوشع ۲۴:۲۹) جای او را گرفت. متفکری مسیحی گفته است: ”خدا خادمین خود را دفن می‌کند، اما کارش ادامه می‌یابد“. بعداً مشاهده خواهیم کرد که این تغییر در رهبری همراه بود با درس‌های روحانی بزرگی برای ایماندارانی که می‌خواهند خدا را به بهترین وجه در زندگی خود تجربه کنند.

یوشع، برده در مصر. خدا سال‌ها وقت صرف کرد تا یوشع را برای دعوتش آماده سازد. او در مصر در بردگی زاده شد و او را هوشع نام نهادند (اعداد ۱۳:۸)، به معنی ”نجات“. بعدها موسی نام او را به یهوشوع (که یوشع مخفف آن است) تغییر داد (آیه ۱۶)، یعنی ”یهوه نجات است“؛ این همان شکل عبری نام ”عیسی“ است (متی ۱:۲۱؛ ر.ک. اعمال ۷:۴۵ و عبرانیان ۴:۸). زمانی که والدین او نام ”نجات“ را بر او می‌گذاشتند، در واقع شهادت می‌دادند که به وعده خدا برای نجات قومش ایمان دارند (پیدایش ۱۲:۱۵-۱۶؛ ۲۴:۵۰-۲۶). یوشع از قبیله افرایم بود و نخست‌زاده شخصی بود به نان نون (اول تورایخ ۷:۲۰-۲۷). این بدان معنا است که زندگی او در شب فصیح در

خطر بود، اما او به خدا ایمان داشت و به واسطه خون بره رهایی یافت (خروج ۱۱-۱۲).

یوشع زمانی که در مصر بود، تمامی نشانه‌ها و عجایبی را که خدا به عمل می‌آورد، می‌دید (خروج ۷-۱۲)؛ و می‌دانست که یهوه خدای نیرومندی است که می‌تواند از قومش مراقبت به عمل آورد. خداوند خدایان مصر را خوار ساخت و نشان داد که فقط خودش خدای واقعی می‌باشد (خروج ۱۲:۱۲؛ اعداد ۳۳:۴). یوشع دید که خداوند دریای سرخ را باز کرد و سپس آن را بر سر لشکریان مصر که ایشان را تعاقب می‌کردند، فرو بست (خروج ۱۴-۱۵). یوشع مرد ایمان بود و خداوند را می‌شناخت و اطمینان داشت که او برای قوم خود عجایب به عمل می‌آورد.

یوشع، مردی جنگی. نخستین اقدام یوشع که رسماً در کتاب مقدس ثبت شده، شکست دادن عمالیقیانی بود که بنی اسرائیل را دو ماه پس از خروجشان از مصر مورد حمله قرار دادند (خروج ۱۷:۸-۱۶). موسی نبی و عطاکننده شریعت بود، اما یوشع سرداری بود با مهارت‌های نظامی استثنایی. او همچنین مردی شجاع بود که از رویارویی با دشمن باکی نداشت و مطمئن بود که خداوند او را پیروزی خواهد بخشید.

یوشع از کجا کاربرد شمشیر و فرماندهی قشون را آموخته بود؟ بی‌تردید او عطایی خاص از خداوند داشت، اما حتی عطا‌های آسمانی نیز باید در چارچوبی زمینی کشف و شکوفا گردد. شاید یوشع در سپاه مصر خدمت می‌کرد و آموزش اولیه خود را در صفوف این سپاه دریافت داشته بوده است. این یک احتمال است و کتاب مقدس در این مورد چیزی نمی‌گوید و ما نیز نباید بر این امر پافشاری کنیم. درست همانگونه که موسی دستیابی به مقامی رفیع در دربار فرعون را رد کرد ولی تحصیلات خود را در آنجا انجام داد (عبرانیان ۱۱:۲۴-۲۶)؛

اعمال ۲۲:۷)، یوشع نیز احتمالاً ارتقاء مقام در سپاه مصر را رد کرد تا بتواند همراه قوم خود باشد و خداوند را خدمت کند.

مطابق خروج ۱۷:۱۴، نویسنده گویا می‌خواهد بگوید که خدا یوشع را برای امر خاصی در آینده انتخاب کرده است. جنگ با عمالیقیان زمان آزمایش الهی برای یوشع بود، آزمایش ایمان و شجاعت او، بی‌آنکه خودش از این امر آگاه باشد. مارُسَدِن، متفکر مسیحی می‌گوید: ”هر فرصتی را تبدیل کنید به فرصتی بزرگ، زیرا نمی‌دانید که شاید کسی شما را برای جایگاه‌های رفیع‌تر مورد سنجش قرار داده است.“. نبرد یوشع با عمالیقیان دوره آمادگی او برای پیکارهایی بود که می‌بایست در سرزمین موعود بر عهده بگیرد.

یوشع، خادم موسی. در خروج ۱۳:۲۴، یوشع خادم موسی خوانده شده؛ این بیانگر آن است که یوشع اینک رسماً معاون رهبر اسرائیل بود. او موسی را در کوه همراهی کرد و وقتی موسی قوم را به‌خاطر ساختن گوساله طلایی دآوری کرد، با او بود (خروج ۳۲:۱۷). کافی نبود که یوشع جنگ‌آوری کارآموده باشد؛ او می‌بایست خدای اسرائیل را بشناسد، و نیز احکام مقدسی را که خدا داده بود تا قوم از آنها اطاعت کنند. بعداً خواهیم دید که راز پیروزی‌های یوشع، مهارت شمشیرزنی او نبود، بلکه فرمانبرداری‌اش از کلام خدا (یوشع ۱:۸) و از خدای کلام (یوشع ۵:۱۳-۱۵).

در طول سفر اسرائیلیان در بیابان، موسی دستور داد خیمه‌ای بیرون از اردوگاه بسازند تا او بتواند در آنجا با خدا ملاقات کند (خروج ۳۳:۷-۱۱). این مسؤلیت یوشع بود که در کنار خیمه بماند و از آن مراقبت به‌عمل آورد. یوشع نه تنها مردی جنگ‌آور بود، بلکه عبادت‌کننده خدا نیز بود و می‌دانست چگونه باید در حضور خدا زندگی کند.

یوشع نه فقط برای جلال خدا، بلکه برای حرمت و اقتدار موسی نیز غیرت داشت. این خصوصیتی است که برای رهبران مهم است؛ آن را بار دیگر، وقتی خدا روحش را بر هفتاد تن از مشایخی فرو ریخت که موسی برای کمک به خود انتخاب کرده بود، نمودار می‌شود (اعداد ۱۱: ۱۶-۳۰). در این رویداد، روح خدا در اردوگاه بر الداد و میداد فرو ریخت، و این در حالی بود که این دو نفر همراه دیگران در خیمه اجتماع گرد نیامده بودند. در اینجا یوشع لب به اعتراض گشود و از موسی خواست تا مانع نبوت کردن آنان گردد (متن مشابه در عهدجدید، لوقا ۹: ۴۹-۵۰ می‌باشد). اما گویا دم روح موسی می‌بایست بعدها یوشع را نیز فرا گرفته باشد؛ موسی هیچ امتیازی برای خودش مطالبه نمی‌کرد، و شایان توجه است که وقتی سرزمین موعود، بعد از تصرف آن، در میان قبایل اسرائیل تقسیم می‌شد، یوشع قسمت خود را آخر از همه گرفت (یوشع ۱۹: ۴۹-۵۱).

یوشع، تجسس‌کننده سرزمین. وقتی قوم اسرائیل به قادش برنیع، واقع در مرز سرزمین موعود رسیدند، خدا به موسی فرمان داد تا دوازده نفر را تعیین کند تا سرزمین کنعان را تجسس کنند. یوشع نیز در میان ایشان بود (اعداد ۱۳). تجسس‌کنندگان پس از چهل روز تحقیق، نزد موسی باز گشتند و گزارش دادند که زمین برآستی نیکو است. اما ده تن از تجسس‌کنندگان قوم را دلسرد کردند زیرا گفتند که اسرائیلیان آنقدر قوی نیستند که بر دشمن چیره شوند، اما دو تن دیگر از ایشان - کالیب و یوشع - قوم را ترغیب کردند که به خدا اعتماد کنند و وارد سرزمین شوند. بدبختانه، قوم به آن ده تجسس‌کننده بی‌ایمان گوش سپردند. همین عمل مبتنی بر بی‌ایمانی و سرکشی بود که تصرف سرزمین را به مدت چهل سال به تأخیر انداخت.

این موقعیت بحرانی باعث شد برخی از خصوصیات رهبری در یوشع نمودار گردد. او چشم خود را بر واقعیت‌های شرایط نبست، اما در ضمن، نگذاشت که مسائل و مشکلات ایمان او را به خدا برآید. آن ده تجسس‌کننده خدا را از لابلای مشکلات می‌دیدند، اما یوشع و کالیب به مشکلات از ورای شناختشان از خدا می‌نگریستند. خدای ایشان به‌قدر کافی برای نبردهایی که در پیش داشتند، نیرومند بود!

یوشع می‌دانست که محق است و نهراسید که در مقابل اکثریت بایستد. او، موسی و کالیب، به‌تنهایی ایستادند و با این کار، زندگی خود را به‌خطر انداختند؛ *اما خدا با ایشان ایستاد*. به‌درستی گفته شده که "یک نفر با خدا، اکثریت است." یوشع را چنین شجاعتی بایسته بود تا اسرائیلیان را به سرزمینشان رهبری کند تا ایشان بتوانند دشمنان خود را شکست دهند و میراث خود را مطالبه کنند.

به آن سالهایی فکر کنید که یوشع برکات سرزمین موعود را از دست داد، فقط به‌خاطر اینکه ملتش به خدا ایمان نداشتند! اما یوشع با شکیبایی در کنار موسی ایستاد و وظیفه خود را به‌انجام رساند، چون می‌دانست که روزی به‌همراه کالیب میراث موعود خود را خواهد یافت (اعداد ۱۴: ۱-۹). رهبران نه فقط باید بدانند چگونه به پیروزی دست یابند، بلکه باید بدانند که چگونه شکست را بپذیرند. من چنین تجسم می‌کنم که یوشع و کالیب مرتب با هم دیدار می‌کردند تا یکدیگر را دلگرم سازند، چرا که می‌دانستند دستیابی به میراثشان نزدیک می‌شود. ایشان هر روز، به‌مدت چهل سال، می‌دیدند که نسل قدیمی از میان می‌رود، اما ایشان هر روز به کنعان نزدیکتر می‌شوند. (بخش مشابه در عهدجدید، عبرانیان ۱۰: ۲۲-۲۵ می‌باشد.)

یوشع در مقام جانشین. در تمام طول سفر بیابان، خدا یوشع را برای خدمتش در مقام جانشین موسی آماده می‌کرد. وقتی اسرائیلیان

عوج، پادشاه باشان را شکست دادند، موسی از این پیروزی بهره جست تا یوشع را تشویق کند که از دشمنانش هراسان نباشد (تثنیه ۳: ۲۱-۲۸؛ اعداد ۲۱: ۳۳-۳۵). موسی هنگامی که در آستانه رحلت بود، از خدا خواست تا رهبری به قوم بدهد؛ و خدا یوشع را تعیین کرد (۲۷: ۱۲-۲۳؛ تثنیه ۳: ۲۳-۲۹). موسی در آخرین خطابه خود، به ملت گفت که خدا یوشع را به کار خواهد برد تا دشمنانشان را شکست دهند و ایشان را یاری خواهد بخشید تا میراث خود را مطالبه کنند؛ او همچنین یوشع را تشویق کرد که به خدا اتکا کند و نترسد (۳۱: ۱-۸). موسی بر یوشع دست نهاد و خدا به یوشع قدرت روحانی لازم را برای انجام وظیفه‌اش عطا کرد (۹: ۳۴).

یوشع نیز مانند موسی انسان بود و به‌نوبه خود اشتباهاتی مرتکب شد؛ اما با اینحال او رهبر برگزیده و مسح‌شده خدا بود، و قوم این را می‌دانستند. از این رو است که به یوشع گفتند: ”چنانکه موسی را در هر چیز اطاعت نمودیم، تو را نیز اطاعت خواهیم نمود“ (یوشع ۱: ۱۷). امروزه در کلیساها، قوم خدا باید رهبران الهی را بپذیرند و احترامی را که در مقام خادمین خدا شایسته‌اش هستند، برای ایشان قائل باشند (اول تسالونیکیان ۵: ۱۲-۱۳).

راز موفقیت یوشع، ایمانش به کلام خدا (یوشع ۱: ۷-۹)، و به احکام و وعده‌های او بود. کلام خدا به یوشع این بود که ”قوی باش“ (آیات ۶-۷، ۹، ۱۸؛ و ر.ک. تثنیه ۳۱: ۶-۷، ۲۳)؛ و این همان کلام خدا به قومش در روزگار ما می‌باشد.

۲- سرزمینی نو

وعده سرزمین. کلمه ”زمین“ (یعنی سرزمین) هشتاد و هفت بار در کتاب یوشع تکرار شده زیرا این کتاب شرح ورود اسرائیلیان به

سرزمین موعود و تصرف و مطالبه آن می‌باشد. خدا وعده داد که این سرزمین را به ابراهیم بدهد (پیدایش ۱۲:۷-۱۳؛ ۱۵:۱۷-۱۵؛ ۷:۱۵، ۱۸؛ ۱۷:۸؛ ۲۴:۷)؛ او این وعده را مجدداً برای اسحاق تأیید کرد (پیدایش ۲۶:۱-۵)، و نیز به یعقوب (۲۸:۴، ۱۳، ۱۵؛ ۳۵:۱۲) و به اعقاب ایشان (۲۴:۵۰). در روایت خروج، این وعده مجدداً تأیید شد (خروج ۳:۸، ۱۶؛ ۶:۴؛ ۸؛ ۱۲:۲۵؛ ۱۳:۵، ۱۱؛ ۱۶:۳۵؛ ۲۳:۲۰-۳۳؛ ۳۳:۱-۳۳؛ ۳۴:۱۰-۱۶)، و همین امر در کتاب لاویان نیز تکرار شده (لاویان ۱۴:۳۴؛ ۱۸:۳؛ ۱۹:۲۳؛ ۲۰:۲۲-۲۴؛ ۲۳:۱۰؛ ۲۵:۲، ۳۸) و همچنین در کتاب اعداد (۱۱:۱۲؛ ۱۵:۲؛ ۱۸؛ ۱۶:۱۳-۱۴؛ ۲۰:۱۲، ۲۴؛ ۲۷:۱۲؛ ۳۳:۵۳؛ ۳۴:۲، ۱۲). (نیز ر.ک. اول تواریخ ۱۶:۱۴-۱۸).

موسی در "خطابه تودיעی‌اش" (تثنیه)، مکرراً به سرزمین و مسؤولیت قوم در تملک آن اشاره کرد. کلمه "زمین" حدود ۲۰۰ بار در تثنیه یافت می‌شود، و کلمه "مالک شدن" بیش از ۵۰ بار. اسرائیلیان به‌خاطر عهد فیض‌آمیز خدا با ابراهیم، "مالک" سرزمین بودند (پیدایش ۱۲:۱-۵)، اما "بهرمند شدن" ایشان از سرزمین منوط بود به اطاعت وفادارانه ایشان از خدا. (ر.ک. لاویان ۲۶ و تثنیه ۲۸-۳۰). تا زمانی که یهودیان از شریعت خدا اطاعت می‌کردند، او ایشان را برکت می‌داد و ایشان در سرزمین کامیاب می‌شدند. اما وقتی از خدا روی گردانده، بسوی بت‌ها روی می‌آوردند، خدا نخست ایشان در در خود سرزمین تثنیه می‌کرد (کتاب داوران)؛ اما سرانجام ایشان را از سرزمین خودشان به سرزمین بابل برد. ایشان پس از آنکه به مدت هفتاد سال تثنیه شدند، به سرزمین خودشان باز گشتند؛ اما هیچگاه به‌طور کامل آن جلال و برکتی را که زمانی از آن برخوردار بودند، باز نیافتند.

خدا سرزمین موعود را "زمین نیکو" خواند (تثنیه ۸:۷-۱۰) و آن را در نقطه مقابل یکنواختی و خشکی مصر قرار داد (تثنیه ۱۱:۸-۱۴). آن می‌بایست مکان استراحت و آرامی اسرائیل و میراث ایشان، و محل سکونت خدا باشد (تثنیه ۹:۱۲، ۱۱). یهودیان پس از تحمل بردگی در مصر و مصائب بیابان، سرانجام آرامی خود را در سرزمین موعود می‌یافتند (یوشع ۱:۱۳، ۱۵؛ ۲۳:۱۱؛ ۴۴:۲۱؛ ۴۴:۲۲؛ ۴:۲۳). این مفهوم "آرامی" بار دیگر در مزمور ۹۵:۱۱ و عبرانیان ۴ همچون تصویری از پیروزی مسیحیان پدیدار می‌گردد، پیروزی‌ای که مسیحیان خواهند یافت به شرط آنکه تمام وجود خود را به خداوند بسپارند.

حزقیال نبی سرزمین اسرائیل را "فخر همه زمینها" نامید (حزقیال ۶:۲۰، ۱۵) که در برخی ترجمه‌ها آورده‌اند "زیباترین همه سرزمینها". دانیال آن را "فخر زمینها" (دانیال ۹:۸، ۱۱:۱۶ و ۴۱) می‌نامد. اغلب از آن با عنوان "زمینی که به شیر و شهد جاری است" نام برده شده (خروج ۳:۸، ۱۷؛ ۱۳:۵؛ ۳:۳۳؛ لاویان ۲۰:۲۴؛ اعداد ۱۳:۲۷؛ تثنیه ۳:۶؛ ۹:۱۱ و غیره). این اصطلاحی تمثیلی است به معنی "سرزمین فراوانی"، مکان چراگاه‌ها و باغ‌های آرام که در آن گله‌ها می‌توانند چرا کنند و زنبورها می‌توانند گرده جمع کنند و عسل بسازند.

اهمیت سرزمین. حزقیال نبی گفته که اورشلیم "در میان امت‌ها" قرار دارد، یعنی مرکز ملت‌ها است (حزقیال ۵:۵) و اینکه اسرائیل "در وسط جهان" واقع است (حزقیال ۳۸:۱۲). کلمه عبری که "وسط" ترجمه شده، به معنی "ناف" نیز می‌باشد که منظورش می‌تواند این باشد که اسرائیل "مجرای حیاتی" میان خدا و این جهان است؛ زیرا "نجات از یهود است" (یوحنا ۴:۲۲). *خدا سرزمین اسرائیل را بر گزید تا "صحنه‌ای" باشد که بر آن، نمایشنامه بزرگ نجات به اجرا در آید.*

در پیدایش ۱۵:۳، خدا وعده فرمود که نجات‌دهنده‌ای به جهان بفرستد؛ و نخستین گام در جهت تحقق این وعده، دعوت ابراهیم بود. در عهدعتیق، با شروع از پیدایش ۱۲، سرزمین اسرائیل در مرکز توجه قرار می‌گیرد. ابراهیم اور کلدانیان را ترک گفت تا به این سرزمین جدید برود، و در آنجا اسحاق و یعقوب پا به جهان گذاشتند. خدا اعلام فرمود که نجات‌دهنده از قبیله یهودا (پیدایش ۱۰:۴۹) و از خاندان داود بر خواهد خاست (دوم سموئیل ۷). او می‌بایست از باکره‌ای در بیت‌لحم زاده شود (اشعیا ۷:۱۴؛ میکاه ۵:۲) و روزی برای گناهان جهان جان بسپارد (اشعیا ۵۳؛ مزمور ۲۲). تمام این رویدادهای مهم در نمایشنامه نجات، در سرزمین اسرائیل رخ خواهد داد، سرزمینی که یوشع فرا خوانده شده بود تا آن را تصرف و مطالبه کند.

۳- حیاتی نو

جای تأسف است که در برخی از سرودهای مسیحی، عبور بنی اسرائیل از رود اردن، مترادف شمرده شده با مرگ ایمانداران و رفتن ایشان به آسمان. اما وقتی شروع به تفسیر کتاب یوشع می‌کنید، چنین برداشتی ایجاد سردرگمی می‌کند.

رویدادهایی که در کتاب یوشع ثبت شده، با حیات قوم خدا سر و کار دارد، نه با مرگ آنان! کتاب یوشع پر است از شرح جنگ‌ها و شکست‌ها و گناهان و قصورات. و هیچیک از اینها در آسمان واقع نخواهد شد. این کتاب بیانگر این است که ایمانداران امروزی چگونه می‌توانند با زندگی گه‌نه خود وداع کنند و وارد میراث دولت‌مند خود در عیسی مسیح گردند. شرح می‌دهد که چگونه می‌توانیم با دشمنانمان مواجه شویم و شکستشان دهیم، و چگونه هر آنچه را که در عیسی مسیح داریم، مطالبه کنیم (افسیان ۱:۳). آنچه را که رساله پولس به

افسسیان از نقطه نظر تعلیمی توضیح می‌دهد، کتاب یوشع از نقطه نظر عملی شرح می‌دهد. این کتاب نشان می‌دهد که چگونه می‌توانیم ثروت خود را در مسیح مطالبه کنیم.

اما این کتاب همچنین نشان می‌دهد که چگونه می‌توانیم آرامی خود را در مسیح مطالبه کنیم. این یکی از موضوع‌های اصلی رساله به عبرانیان است و در فصل‌های ۳ و ۴ این رساله شرح داده شده است. در این دو فصل، چهار "آرامی" متفاوت را مشاهده می‌کنیم که همگی به هم مرتبطند: آرامی سبّت خدا پس از آفرینش عالم‌ها (عبرانیان ۴:۴؛ پیدایش ۲:۲)؛ آرامی نجاتی که در مسیح داریم (عبرانیان ۱:۴، ۳، ۸-۹؛ متی ۱۱:۲۸-۳۰)؛ آرامی ابدی ایمانداران در آسمان (عبرانیان ۴:۱۱)؛ و آرامی‌ای که پس از تصرف کنعان، خدا به اسرائیل داد (۳:۷-۱۹).

وعده خدا به موسی این بود: "روی من خواهد آمد و تو را آرامی خواهم بخشید" (خروج ۳۳:۱۴). یهودیان در مصر و در طول سرگردانی در بیابان قطعاً هیچ آرامی نداشتند؛ اما در سرزمین موعود، خدا به ایشان آرامی خواهد بخشید. موسی در پیام تودיעی‌اش به قوم گفت: "زیرا که هنوز به آرامگاه و نصیبی که یهوه، خدای شما، به شما می‌دهد، داخل نشده‌اید" (تثنیه ۹:۱۲؛ و ریک. ۳:۲۰؛ ۹:۱۲-۱۰؛ ۲۵:۱۹). این "آرامی کنعان" تصویری است از آرامی‌ای که ایمانداران به مسیح تجربه می‌کنند، آن زمان که تمام وجود خود را تسلیم مسیح می‌کنند و میراث خود را با ایمان مطالبه می‌نمایند. چهار نقطه جغرافیایی که در تاریخ بنی اسرائیل مشاهده می‌شود، تصویری است از چهار تجربه روحانی. مصر مکان مرگ و بندگی‌ای بود که اسرائیلیان از آنها رهایی یافتند. ایشان به واسطه خون بره از مرگ رهایی یافتند و به واسطه قدرت خدا از بندگی؛ خدا با قدرت خود

دریای سرخ را گشود و ایشان را امن و امان از آن عبور داد. این تصویری است از نجاتی که ما به واسطه ایمان به عیسی مسیح داریم، مسیح که آن ”بره خدا است که گناه جهان را بر می‌دارد“ (یوحنا ۱: ۲۹). عیسی مسیح به واسطه مرگ و قیامش، گناهکارانی را که ایمان می‌آورند، از بندگی و داوری می‌رهاند.

تجربه اسرائیلیان در بیابان تصویری است از ایماندارانی که در بی‌ایمانی و ناطاعتی زندگی می‌کنند و وارد آرامی و ثروت میراثشان در مسیح نمی‌شوند، خواه به این علت که نمی‌دانند این میراث وجود دارد، خواه به این دلیل که از ورود سر باز می‌زنند. ایشان مانند اسرائیلیان به نقطه بحرانی می‌رسند (قادش برنیع)، اما نمی‌خواهند از خداوند اطاعت کنند و اراده او را در زندگی خود بهجا آورند (اعداد ۱۳-۱۴). ایشان از مصر رهایی یافته‌اند اما مصر هنوز در دلشان قرار دارد؛ ایشان مانند یهودیان اشتیاق دارند که به زندگی قدیمی خود باز گردند (خروج ۱: ۱۶-۳؛ اعداد ۱۱؛ ۱۴: ۲-۴؛ اشعیا ۳: ۳۰؛ ۱: ۳۱). به جای اینکه در زندگی همچون فاتحان پیش بروند، همچون آوارگان در زندگی سرگردانند و هیچگاه از سرشاری آنچه که خدا برایشان تدارک دیده، بهره نمی‌برند. همین جماعت است که به‌طور خاص در رساله به عبرانیان مخاطب قرار گرفته‌اند.

کنعان باز نمودی است از زندگی مسیحی آنگونه که باید باشد، یعنی زندگی‌ای همراه با جنگ و پیروزی، ایمان و اطاعت، ثروت روحانی و آرامی. این زندگی مبتنی است بر ایمان و اتکا به عیسی مسیح، یوشع ما، و رئیس نجات ما (عبرانیان ۲: ۱۰) که ما را از پیروزی به پیروزی رهبری می‌کند (اول یوحنا ۵: ۴-۵). وقتی اسرائیلیان در مصر بودند، دشمن در پیرامونشان بود و زندگی را برایشان تلخ می‌ساخت. وقتی از دریای سرخ گذشتند، دشمن را پشت سر خود گذاشتند؛ اما

وقتی از رود اردن عبور کردند، دشمنان جدیدی را پیش روی خود یافتند که با ایمان بر آنان چیره شدند.

زندگی پیروزمند مسیحی این نیست که یک بار برای همیشه پیروز شویم و تمامی مشکلاتمان پایان پذیرد. همانگونه که تصویر اسرائیلیان در کتاب یوشع نشان می‌دهد، زندگی پیروزمند مسیحی مجموعه‌ای از جنگ‌ها و پیروزی‌هایی است که با شکست دادن دشمنان یکی بعد از دیگری و مطالبه سهم بیشتری از میراثمان برای جلال خدا به‌دست می‌آید. واعظ برجسته اسکاتلندی، الکساندر وایت می‌گفت که زندگی پیروزمند مسیحی، "مجموعه‌ای از آغازهای جدید" می‌باشد.

چهارمین نقطه جغرافیایی در "نقشه روحانی" اسرائیل، بابل است؛ ملت در آنجا متحمل هفتاد سال اسارت شدند زیرا از خدا ناطاعتی کردند و بت‌های ملت‌های پیرامون خود را پرستیدند (ر.ک. دوم تواریخ ۳۶؛ ارمیا ۳۹:۸-۱۰). وقتی فرزندان خدا عمداً سرکش می‌شوند، پدر مهربانشان باید تنبیه‌شان کند تا فرمانبرداری و اطاعت را بیاموزند (عبرانیان ۱۲:۱-۱۱). وقتی گناهان خود را اعتراف کرده، از آنها دست می‌کشند، خدا ایشان را می‌بخشد و به مشارکت با خود و به ثمردهی باز می‌گرداند (اول یوحنا ۱:۹؛ دوم قرنتیان ۷:۱).

در کتاب یوشع، شخصیت اصلی یوشع نیست، بلکه خداوند یهوه می‌باشد، خدای یوشع و خدای اسرائیل. یوشع در هر آنچه که با ایمان به‌انجام رسانید، مشتاق بود که خداوند جلال یابد. وقتی یهودیان از رود اردن عبور کردند، یوشع به یاد ایشان آورد که خدای زنده در میان ایشان است و بر دشمنان ایشان چیره خواهد شد (یوشع ۳:۱۰). یوشع به‌واسطه اطاعت اسرائیل، می‌خواست همه مردم جهان خداوند را بشناسند و از او بترسند (۴:۲۳-۲۴). او در "خطابه‌های تودיעی‌اش"

به رهبران (فصل ۲۳) و به ملت (فصل ۲۴)، همه جلال را برای هر آنچه اسرائیل تحت رهبری او به انجام رسانیده بودند، به خدا داد. در این کتاب، خدا دست‌کم چهارده بار، "یهوه خدای اسرائیل" نامیده شده (۱۳:۷، ۱۹-۲۰؛ ۸:۳۰؛ ۹:۱۸-۱۹؛ ۱۰:۴۰، ۴۲؛ ۱۳:۱۴، ۳۳؛ ۱۴:۱۴؛ ۲۲:۲۴؛ ۲۴:۲۲، ۲۳). هر آنچه اسرائیلیان انجام می‌دادند، یا نام خدا را جلال می‌داد، یا آن را لکه‌دار می‌ساخت. وقتی بنی اسرائیل با ایمان از خدا اطاعت می‌کردند، خدا به وعده‌های خود عمل می‌کرد و به‌نفع ایشان وارد عمل می‌شد؛ بدینسان، خدا جلال می‌یافت. اما وقتی ایشان در بی‌ایمانی خود، از اطاعت خدا سر باز می‌زدند، خدا ایشان را در راه‌های خودشان ترک می‌گفت و ایشان در اثر شکست‌هایشان سرفکنده می‌شدند. همین اصل روحانی امروز نیز در مورد کلیسا صدق می‌کند.

وقتی به زندگی خودتان و به حیات کلیسایی که با آن مشارکت دارید می‌نگرید، آیا خود را و ایمانداران دیگر را در سرگردانی بیابان می‌بینید یا در حالت فتح و پیروزی در سرزمین موعود؟ یهودیان در بیابان، مردمی گله‌مند بودند؛ اما در کنعان، مردمی فاتح بودند. در بیابان به عقب نگاه می‌کردند و در آرزوی چیزهایی بودند که در مصر داشتند؛ اما در سرزمین موعود، به پیش رو نگاه می‌کردند، به پیروزی بر دشمن و مطالبه آرامی و ثروت خود. سفر بیابان تجربه‌ای بود آکنده از تأخیر و شکست و مرگ؛ اما تجربه ایشان در کنعان، تجربه‌ای آکنده از حیات و قدرت و پیروزی بود.

وقتی به "نقشه روحانی" زندگی مسیحی خود نگاه می‌کنید، خود را در کدام نقطه جغرافیایی می‌یابید؟

از رهبر پیروی کنید

یوشع فصل ۱

در طول سالیان خدمتم، دو بار پیش آمد که برای جانشینی رهبرانی برجسته و خداترس انتخاب شده باشم و خدمت آنان را ادامه دهم. می‌توانم به شما اطمینان بدهم که دنباله‌روی از مسیحیان شناخته‌شده که سال‌های متمادی از زندگی‌شان را در راه خدمتی مؤثر ایثار کرده بودند، کار ساده‌ای نبود. من می‌توانم احساس یوشع را درک کنم که پا در کفش‌های موسی کرد و دید که چقدر بزرگ هستند!

وقتی در مقام شبان کلیسای "کالوری باپتیست" در کانوینگتون، ایالت کنتاکی آمریکا، جانشین دی. بی. ایستپ شدم، به یاد دارم که چگونه بیوه او و پسرش مرا دلگرم کردند و اطمینان دادند که از من حمایت خواهند کرد. به خاطر دارم که یکی از شماسان به نام جرج اوانز، به دفتر کلیسا آمد تا بگوید که حاضر است هر کمکی که از دستش بر می‌آید برایم انجام دهد، "از جمله شستن اتومبیلتان و واکس زدن کفشهایتان". من هیچگاه از جرج نخواستم که چنین کارهایی برایم انجام دهد، اما گفته‌هایش حاکی از پشتیبانی تمام کارکنان و رهبران کلیسا بود. احساس می‌کردم کارگر ساده‌ای هستم که جای استادکار را گرفته و به هر کمکی که پیشنهاد می‌شد نیاز داشتم!

بعد از حدود یک ربع قرن، وقتی جانشین تئودور اپ در "Back to the Bible" شدم، احساسی مشابه داشتم. اعضای هیأت مدیره و کارکنان دفاتر مرکزی، رهبران دفاتر سایر نقاط دنیا، شنوندگان رادیو، و نیز بسیاری از رهبران مسیحی از تمام نقاط جهان، مرا از دعا‌های خود و آمادگی برای کمک مطمئن ساختند. وقتی خود را آدم

کوتوله‌ای احساس می‌کنید که می‌خواهد جای غولی را بگیرد، از هر تشویقی که خدا می‌فرستد، احساس قدردانی خواهید کرد.

آنچه که مورد نیاز رهبری جدید است، راهنمایی نیست، بلکه تشویق است. تشویق به معنی دلگرمی است. ژنرال اندرو جکسون گفته: ”یک نفر شجاع اکثریت را تشکیل می‌دهد“، و او حق داشت. ما امروزه در مقام قوم خدا، با مشکلاتی رویارو هستیم که خدا بر سر راهمان قرار می‌دهد؛ به همین جهت، کار بسیار مناسبی است که از تشویق‌های سه‌گانه‌ای که در این فصل هست، درس بیاموزیم.

۱- خدا رهبر قوم خود را تشویق می‌کند (یوشع ۱: ۱-۹)

تشویق از رسالت الهی (آیات ۱-۲). رهبران برای ابد رهبری نمی‌کنند، حتی رهبران خداترسی چون موسی. در هر خدمتی، زمانی فرا می‌رسد که خدا آغاز جدیدی را با نسلی جدید و رهبری جدید پدید می‌آورد. به استثنای یوشع و کالیب، نسلی قدیمی یهودیان در طول سرگردانی قوم در بیابان از میان رفته بود؛ و یوشع رسالت یافت تا نسل جدید را به چالش‌هایی جدید رهبری کند، یعنی به ورود به سرزمین موعود و تصرف آن. ”خدا خدمتگزاران خود را دفن می‌کند، اما کارش ادامه می‌یابد.“ یوشع را خدا انتخاب کرده بود، و همه در اسرائیل می‌دانستند که او رهبر جدیدشان می‌باشد.

در طول سالیان متمادی، کلیساها و مؤسسات مسیحی را دیده‌ام که در کشمکش بوده‌اند و تقریباً خود را به نابودی کشاندند، صرفاً به این دلیل که می‌خواستند گذشته را محکم نگاه دارند و از آینده بگریزند. این دست از افراد این جمله از آیین نیایش سنتی را شعار خود می‌سازند که می‌گویند: ”آن سان که در آغاز بود، همان سان تا ابد خواهد بود، جهان بی‌انتهای.“ بارها شده که برای رهبران مسیحی یا به همراه آنان دعا

کرده‌ام چرا که مورد انتقاد و آزار و حمله قرار گرفته‌اند صرفاً به این دلیل که ایشان نیز مانند یوشع، رسالتی الهی داشتند تا خدمت خدا را به میدان‌های جدیدی از فتوحات روحانی هدایت کنند؛ اما مردم حاضر نبودند ایشان را دنبال کنند. شبانان بسیاری قربانی شدند زیرا این جرأت را به خود دادند تا پیشنهاد کنند که کلیسایشان متحول شود. جی. آزولد ساندرز می‌نویسد: ”کاری که سرچشمه‌اش خدا باشد و مطابق اصول روحانی هدایت شود، از ضربه‌ای که تغییر رهبری وارد می‌سازد به سلامت عبور خواهد کرد و احتمالاً نتایج بهتری خواهد داد“ (کتاب ”رهبری روحانی“).

لُرد تنیس در توصیف مرگ شاه آرتور، آن زمان که کشتی تشییع جنازه شروع به پیمودن دریا می‌کند، سخنان حکیمانه و عمیقی از زبان شاه بیان می‌کند. در این ماجرا، سر بیدیوایر فریاد می‌زند: ”زیرا اکنون می‌بینم که زمان‌های راستین قدیمی مرده است“. و آرتور در پاسخ می‌گوید:

نظم قدیمی تغییر می‌پذیرد و جای خود را به نظمی
جدید می‌دهد، و خدا مشیت خود را به طریق‌های گوناگون
پدیدار می‌سازد، تا مبادا رسمی خوب اما کهنه، جهان را
تباه سازد.

[”مرگ آرتور“]

تلمود می‌گوید: ”کاش که زندگی همچون سایه‌ای بود که دیوار یا درخت بر زمین ایجاد می‌کند، اما هیئات که همچون سایه پرنده‌ای است در حال پرواز.“ تلاش برای چسبیدن به گذشته به همان اندازه عبث است که تلاش برای در آغوش گرفتن سایه گذرای پرنده‌ای در حال پرواز.

رهبر دانا گذشته را به کلی به فراموشی نمی‌سپارد، بلکه در حین پیشروی، خدمت خود را بر روی آن بنا می‌کند. در کتاب یوشع پنجاه و هفت بار به موسی اشاره شده، و این شاهد بر این حقیقت است که یوشع به موسی و به خدمتی که او برای اسرائیلیان انجام داده بود احترام می‌گذاشت. یوشع همان خدایی را می‌پرستید که موسی پرستیده بود، و از همان "کلامی" اطاعت می‌کرد که موسی به ملت داده بود. بین موسی و رهبر جدید تداومی وجود داشت، اما این دو همیشه همسان نبودند؛ زیرا هر رهبر متفاوت است و باید فردیت خود را حفظ کند. در این آیات، موسی دو بار خادم خدا خوانده شده، اما یوشع نیز خادم خدا بود (۲۴:۲۹). آنچه اهمیت دارد خادم نیست، بلکه ارباب است.

یوشع "خادم موسی" نامیده شده (۱:۱)، کلمه‌ای که توصیف‌کننده خدمتگزاران خیمه عبادت و نیز خدمتگزاران رهبر است (ر.ک. خروج ۲۴:۱۳؛ ۳۳:۱۱؛ اعداد ۱۱:۲۸؛ تثنیه ۱:۳۸). یوشع پیش از آنکه در مقام سردار فرمان بدهد، آموخته بود که چگونه در مقام خدمتگزار اطاعت کند؛ او نخست خدمتگزار بود و بعد حکمران (متی ۲۵:۲۱). ارسطو در کتاب "سیاست" نوشته است: "کسی که هرگز نیاموخته اطاعت کند، نمی‌تواند فرمانده خوبی باشد".

خدا به یوشع رسالت داد تا سه امر را به‌انجام برساند: هدایت قوم به سرزمین، شکست دادن دشمن، و مطالبه میراث. خدا می‌توانست فرشته‌ای را بفرستد تا این مهم را به‌انجام برساند، اما بر آن شد تا انسانی را به‌کار ببرد و قدرت لازم برای انجام آن را به او بدهد. همانگونه که قبلاً دیدیم، یوشع نمونه‌ای است از عیسی مسیح، "رئیس نجات ما" (عبرانیان ۲:۱۰) که پیروزی یافته و اکنون میراث روحانی خود را با ما تقسیم می‌کند.

تشویق از وعده‌های الهی (آیات ۳-۶). از آنجا که یوشع وظیفه‌ای سه‌گانه بر عهده داشت، خدا به او سه وعده خاص داد، یک وعده برای هر وظیفه. خدا وعده داد که او را قادر سازد از رود اردن عبور کند و سرزمین را مطالبه نماید (آیات ۳-۴)، و دشمن را شکست دهد (آیه ۵)، و سرزمین را میان قبیله‌های اسرائیل به‌عنوان میراثشان تقسیم کند (آیه ۶). خدا به یوشع توضیح نداد که این امور را ”چگونه“ به‌انجام خواهد رساند، چرا که قوم خدا بر اساس وعده زندگی می‌کند، نه بر اساس توضیحات. وقتی به وعده‌های خدا اعتماد می‌کنیم و با ایمان قدم بر می‌داریم (آیه ۳)، می‌توانیم مطمئن باشیم که خداوند رهنمودهای لازم را در وقت لازم خواهد داد.

نخست، خدا به یوشع وعده داد که *اسرائیل وارد سرزمین خواهد شد* (آیات ۳-۴). در طول قرون متمادی، خدا این وعده را مورد تأیید قرار داده بود، از نخستین کلماتش به ابراهیم (پیدایش ۱۲) تا آخرین سخنانش به موسی (تثنیه ۳۴:۴). خدا ایشان را از رود اردن عبور داده، وارد سرزمین دشمن خواهد ساخت. آنگاه ایشان را قادر خواهد ساخت که سرزمینی را که به ایشان وعده داده بود برای خود مطالبه کنند. ترس و بی‌ایمانی که موجب شکست ملت در قادش برنیع شده بود (اعداد ۱۳)، دیگر تکرار نمی‌شد.

خدا قبلاً سرزمین را به ایشان داده بود؛ اکنون مسؤلیت ایشان این بود که با ایمان قدم بر دارند و آن را مطالبه کنند (یوشع ۱:۳؛ ر.ک. پیدایش ۱۳:۱۴-۱۸). خدا همان پیروزی را که به موسی وعده داده بود (اعداد ۱۱:۲۲-۲۵)، برای یوشع مجدداً تأیید کرد؛ و خدا به‌دقت حدود سرزمین را مشخص کرد. اسرائیلیان تا پیش از سلطنت داود و سلیمان، به این حدود دست نیافتند.

درسی که این امر امروز برای قوم خدا دارد روشن است: خدا ”هر برکت روحانی را در مسیح“ به ما عطا کرده است (افسیان ۱:۳)، و ما باید قدم ایمان بر داریم و آن را مطالبه کنیم. او در مقابل کلیسای خود دری گشاده نهاده که کسی آن را نمی‌تواند ببندد (مکاشفه ۳:۸)، و ما باید با ایمان از آن در عبور کنیم و قلمروهای جدیدی را برای خداوند مطالبه نماییم. در زندگی و خدمت مسیحی محال است بتوان ایستاد، زیرا وقتی در جا می‌ایستیم، فوراً شروع می‌کنیم به پس رفتن. ”بسوی کمال سبقت بجوییم!“ این دعوت خدا است از کلیسای خود (عبرانیان ۱:۶)، و مقصود آن این است که باید بسوی قلمروهای جدید پیش برویم.

خدا همچنین به یوشع وعده داد که بر دشمن پیروز خواهد شد (یوشع ۵:۱). خداوند به ابراهیم فرمود که ملت‌های دیگری در سرزمین موعود ساکن می‌باشند (پیدایش ۱۵:۱۸-۲۱)، و همین نکته را خطاب به موسی تکرار کرد (خروج ۳:۱۷). اگر اسرائیلیان از خدا اطاعت می‌کردند، او طبق وعده‌اش به ایشان کمک می‌کرد تا این ملت‌ها را شکست دهند. اما او به قوم خود هشدار داد که با دشمن به هیچ وجه سازش نکنند، زیرا در آن صورت، اسرائیل جنگ را می‌بردند اما پیروزی را از دست می‌دادند (۲۳:۲۰-۳۳). متأسفانه این دقیقاً همان چیزی است که رخ داد. از آنجا که یهودیان شروع به پرستش خدایان همسایگان بت‌پرست خود کردند و روش‌های شرورانه ایشان را تقلید نمودند، خدا می‌بایست ایشان را در سرزمین خود تنبیه کند تا ایشان را بسوی خود باز گرداند (داوران ۱-۲).

خدا چه وعده شگفت‌انگیزی به یوشع داد! ”چنانکه با موسی بودم، با تو خواهم بود؛ تو را مهمل نخواهم گذاشت و ترک نخواهم نمود“ (یوشع ۵:۱). خدا وعده‌ای مشابه به یعقوب داده بود (پیدایش ۲۸:۱۵)

و موسی وعده خدا را به یوشع تکرار کرد (تثنیه ۳۱: ۱-۸). خدا روزی همین وعده را به جدعون خواهد داد (داوران ۶: ۱۶) و نیز به یهودیان تبعیدی که از بابل به سرزمین خود باز می‌گردند (اشعیا ۴۱: ۱۰؛ ۴۳: ۵)؛ داود نیز آن را به پسرش سلیمان می‌دهد (اول تواریخ ۲۸: ۲۰). اما مهم‌تر از همه اینکه خدا این وعده را امروز به قوم خود نیز داده است! انجیل متی با «عمانوئیل... خدا با ما» (متی ۱: ۲۳) آغاز می‌شود و با این گفته عیسی خاتمه می‌یابد: «اینک هر روزه تا انقضای عالم همراه شما می‌باشم» (متی ۲۸: ۲۰). نویسندگان عبرانیان ۱۳: ۵ از یوشع ۱: ۵ نقل قول می‌کند و آن را خطاب به مسیحیان امروز نوشته، می‌گوید: «تو را هرگز رها نکنم و تو را ترک نخواهم نمود.»

این بدان معنا است که قوم خدا می‌توانند در اراده خدا پیش بروند و از حضور او مطمئن باشند. «اگر خدا با ما است، کیست به ضد ما؟» (رومیان ۸: ۳۱). پیش از آنکه یوشع اقدام به فتح اریحا نماید، خداوند بر او ظاهر شد و او را از حضور خود مطمئن ساخت (یوشع ۵: ۱۳-۱۵). همین تضمین کافی بود تا یوشع را از پیروزی مطمئن سازد.

زمانی که من و همسر من شبانی کلیسایی را بر عهده داشتیم، خدا کلیسا را هدایت کرد تا ساختمان جدیدی بسازد. جماعت این کلیسا نه زیاد بود و نه ثروتمند، و یکی دو کارشناس امور مالی به ما گفتند که انجام چنین کاری غیرممکن است؛ اما خدا نیاز ما را دید. او از اول تواریخ ۲۸: ۲۰ به‌نحو خاصی استفاده کرد تا مرا در این طرح مشکل قوت و اطمینان ببخشد. من بنا بر تجربه به شما اطمینان بدهم که وعده حضور خدا بر راستی عمل می‌کند!

وعده سوم خدا به یوشع این بود که او سرزمین را همچون میراث در میان قبیله‌های فاتح تقسیم خواهد کرد (یوشع ۱: ۶). این اطمینان از سوی خدا بود که دشمن شکست خواهد خورد و اسرائیلیان سرزمین

خود را مالک خواهند شد. خدا وعده خود را به ابراهیم تحقق می‌بخشید، این وعده را که اعقاب او وارث سرزمین خواهند شد (پیدایش ۱۲: ۶-۷؛ ۱۳: ۱۴-۱۵؛ ۱۵: ۱۸-۲۱).

در کتاب یوشع، تحقق این سه وعده ثبت شده است: وعده اول در فصل‌های ۲-۵، وعده دوم در فصل‌های ۶-۱۲، و وعده سوم در فصل‌های ۱۳-۲۲. یوشع در پایان حیات خود، می‌توانست به یاد رهبران اسرائیل بیاورد که "یک چیز از تمام چیزهای نیکو که یهوه، خدای شما در باره شما گفته است، به زمین نیفتاده، بلکه همه‌اش واقع شده است، و یک حرف از آن به زمین نیفتاده" (یوشع ۲۳: ۱۴).

اما پیش از آنکه خدا بتواند وعده‌های خود را عملی سازد، یوشع می‌بایست ایمان خود را به‌کار بیندازد و "قوی و دلیر" باشد (یوشع ۱: ۶). حاکمیت الهی جایگزینی برای مسئولیت انسان نیست. کلام حاکمانه خدا تشویقی است برای خادمین خدا تا به او ایمان داشته باشند و اوامر او را اطاعت کنند. چارلز اسپرجن می‌نویسد که یوشع "نمی‌توانست از این وعده همچون صندلی راحتی برای استراحت استفاده کند، بلکه همچون کمربندی تا کمر خود را برای فعالیت‌های آتی محکم ببندد." به بیانی خلاصه، وعده‌های خدا همچون سُک است، نه بالش!

تشویق از کلام مکتوب خدا (آیات ۷-۸). ساده است که به رهبری بگوییم: "قوی باش! بسیار دلیر باش!، اما دشوار است که او را قادر سازیم چنین باشد. قوت و دلیری یوشع از تعمق بر کلام خدا، ایمان به وعده‌های آن، و اطاعت از احکام آن ناشی می‌شد. این همان مشورتی است که موسی به تمام قوم داد (تثنیه ۱: ۹-۱۱)، و اکنون خدا آن را به‌طور خاص در مورد یوشع به‌کار می‌برد.

موسی در طول سالهایی که قوم را رهبری می‌کرد، سخنان و کارهای خدا را به نوشته در آورد و آن را به کاهنان سپرد (تثنیه ۹:۳۱). او برای یوشع یادآوری‌ای نوشت تا عمالیقیان را ریشه‌کن سازد (خروج ۱۷:۱۴). "کتاب شریعت" شامل "کتاب عهد" نیز می‌شد (۷، ۴:۲۴) که شرحی بود از سفر قوم از مصر تا کنعان (اعداد ۲:۳۳)، و نیز حاوی احکام خاصی مربوط به وراثت (اعداد ۱۳:۳۶) و سرودی بود که موسی به قوم آموخت (تثنیه ۱۹:۳۱). موسی به افزودن مطالبی دیگر به این نوشته ادامه داد تا آنکه این کتاب شامل تمام نکاتی شد که خدا در نظر داشت (تثنیه ۲۴:۳۱). بنا به دلایلی مستحکم، می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که تمام تورات (پنج کتاب موسی، از پیدایش تا تثنیه)، شامل "کتاب شریعت" می‌شده، یعنی بزرگترین میراثی که موسی می‌توانست برای جانشین خود بر جای بگذارد.

اما کافی نبود که کاهنان این کتاب ارزشمند را فقط حمل کنند و نگاه دارند؛ یوشع می‌بایست وقت صرف کند تا آن را هر روز بخواند و با تعمق بر آن، آن را جزئی از وجود درونی خود سازد (مزمور ۱:۲؛ ۹۷:۱۱۹؛ ر.ک. تثنیه ۱۷:۱۸-۲۰). کلمه عبری که "تفکر کردن" ترجمه شده، در اصل به معنی "پچ‌پچ کردن" می‌باشد. رسم یهودیان بر این بود که کتب مقدسه را با صدای بلند بخوانند (اعمال ۸:۲۶-۴۰) و در باره آن، با خود و با یکدیگر سخن گویند (تثنیه ۶:۶-۹). این نکته روشن می‌سازد که چرا خدا به یوشع هشدار داد که "کتاب شریعت" از دهانش دور نشود (یوشع ۸:۱). در کنفرانس‌های متعدد، اغلب به شبانان و دانشجویان الهیات گفته‌ام که "اگر با کتاب مقدس سخن نگویند، احتمال اندکی هست که کتاب مقدس با شما سخن گوید!"

در زندگی ایماندار مسیحی، "کامیابی" و "موفقیت" را نباید با معیارهای دنیوی سنجید. این برکات ماحصل زندگی‌ای است که وقف خدا و کلامش شده باشد. اگر برای دستیابی به کامیابی و موفقیت به خود متکی باشید، ممکن است به هدف خود برسید اما "زندگی‌تان پر از ندامت خواهد بود". رمان‌نویس اسکاتلندی، جرج مک‌دانلد می‌نویسد: "هر کاری که انسان بدون خدا انجام می‌دهد، ممکن است با فلاکت به شکست بینجامد، یا با فلاکت بیشتری به موفقیت برسد." سوالاتی که قوم باید از خود بکنند، اینها است: آیا از اراده خدا اطاعت کردیم؟ آیا برای جلال خدا کار کردیم؟ اگر بتوانیم به این سوالات پاسخ مثبت بدهیم، آنگاه خدمت‌مان در نظر خدا موفقیت‌آمیز بوده، صرف‌نظر از اینکه مردم چه فکر کنند.

تشویق از احکام خدا (آیه ۹). احکام خدا امروز نیز قوت او است برای آنانی که او را با ایمان اطاعت می‌کنند. سخنان جبرائیل فرشته هنوز نیز مانند زمانی که در ناصره ادا شد صدق می‌کند: "زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست" (لوقا ۱: ۳۷). این آیه در ترجمه انگلیسی کتاب مقدس به‌نام American Standard Version چنین بر گردانده شده: "زیرا هیچ کلامی از جانب خدا بدون قدرت نیست." هر کلمه‌ای که خدا بیان می‌کند، قدرت تحقق آن را در خود دارد، فقط بشرط آنکه به آن اعتماد کنیم و از آن اطاعت نماییم.

یوشع در سال‌های بعدی، هر گاه با دشمن مواجه می‌شد و وسوسه می‌شد که "بترسد"، می‌توانست به یاد آورد که رسالتی الهی بر دوش دارد، و با به یاد آوردن این حقیقت، ترس‌هایش زودده می‌شد. هر گاه مشکلی پیش می‌آمد و وسوسه می‌شد تا نومید گردد، می‌توانست حکم خدا را به یاد آورد و شجاعت و دلیری خود را باز پس یابد. یوشع مانند موسی پیش از خودش، و مانند سموئیل و داود بعد از خودش، رسالت

داشت تا خداوند را اطاعت کند و اراده او را انجام دهد- و این رسالت کافی بود تا او را به جلو سوق دهد.

۲- رهبر، رؤسا را تشویق می‌کند (یوشع ۱: ۱۰-۱۵)

ملت اسرائیل طوری سازماندهی شده بود که موسی می‌توانست سریعاً با قوم از طریق رؤسایشان ارتباط برقرار کند، رؤسایی که مجرای ارتباطی او با قوم بودند (تثنیه ۱: ۱۵). موسی این رؤسا را گرد نمی‌آورد تا از آنان مشورت بخواهد، بلکه تا دستورات خدا را به ایشان بدهد. اوقاتی هست که رهبران باید با مسؤولان مشورت کنند، اما این یکی از آن اوقات نبود. خدا سخن گفته بود و اراده‌اش روشن بود، و ملت می‌بایست آماده اطاعت باشند.

چهل سال پیش از این، در قادش برنوع، ملت از اراده خدا آگاهی داشتند، اما نخواستند از آن اطاعت کنند (اعداد ۱۳). چرا؟ زیرا به‌جای ایمان به حکم خدا و اطاعت با ایمان، گزارش ده جاسوس را باور کردند. چنانچه به کالیب و یوشع گوش کرده بودند- یعنی به گزارش اقلیت- دچار گرفتاری‌های آن سال‌های سخت سرگردانی در بیابان نمی‌شدند. در خدمت مسیحی، زمانی هست که باید با افراد خداترس مشورت کرد، اما گزارش کمیته هیچگاه جایگزین حکم روشن خدا نمی‌شود.

یوشع به رؤسای قوم دستور داد که خوراک آماده کنند؛ شاید انتظار می‌داشتیم که او بگوید: ”قایق‌هایی آماده کنید تا از رود اردن عبور کنیم.“ یوشع سعی نکرد حدس بزند خدا چه می‌خواهد و خودش طرح بریزد. او می‌دانست که خدایی که دریای سرخ را گشوده بود، می‌توانست رود اردن را نیز بگشاید. هنگامی که خدا ملت ایشان را از

مصر رهایی داد، او و کالیب حضور داشتند، و اینک اطمینان داشتند که خدا باز به نفع ایشان وارد عمل خواهد شد.

یوشع گرچه اعتماد داشت که خدا معجزه می‌کند، با اینحال می‌بایست به فکر نیازهای روزمره می‌بود. در ارتش‌های مدرن، بخشی برای تدارکات هست تا خوراک و ملزومات زندگی سربازان را تأمین کند. اما اسرائیلیان واحد تدارکات نداشتند. هر خانواده و طایفه‌ای می‌بایست خوراک خود را تدارک ببیند. ”مَنْ“ هنوز هر صبح نازل می‌شد (خروج ۱۶) و تا زمانی که اسرائیلیان وارد سرزمین خود نشده بودند باز نمی‌ایستاد (یوشع ۵: ۱۱-۱۲). اما مهم بود که قوم قوی بمانند زیرا در آستانه آغاز یک سلسله نبردها برای تصرف سرزمین موعود بودند. توجه داشته باشد که سخنان یوشع خطاب به رؤسای قوم، سخنانی مبتنی بر ایمان و تشویق بود: ”عبور خواهید کرد! سرزمین را مالک خواهید شد! خداوند آن را به شما خواهد داد!“ یوشع چهل سال پیش از این، سخنانی مشابه بیان کرده بود، اما آن نسل از رؤسا حاضر نبودند گوش فرا دهند. اکنون آن نسل مرده بودند و نسل جدید آماده بودند تا به خدا ایمان داشته باشند و سرزمین را به تصرف در آورند.

جای تأسف است اما درست است که گاه یگانه راه برای اینکه خدمتی به جلو سوق داده شود، این است که چند تشییع جنازه صورت گیرد! شبانی که یکی از دوستان من است، از هیأت رهبری کلیسایش خواست تا ساختمان جدیدی برای مدرسه یکشنبه‌شان بسازند، چرا که این مدرسه به‌طور چشمگیری رو به رشد بود. یکی از اعضای قدیمی هیأت رهبران که بازرگان برجسته‌ای در آن شهر بود گفت: ”مگر آنکه از روی جنازه من رد شوید!“ و همینطور هم شد! چند روز بعد، آن رهبر دچار حمله قلبی شد و در گذشت؛ کلیسا قدم لازم را بر داشت و ساختمان مورد نیاز را بنا کرد.

سن هر چقدر بالاتر می‌رود، بیشتر این خطر هست که به راه‌های قدیمی‌مان بچسبیم و تبدیل شویم به ”موانع مقدس“. اما لازم نیست چنین باشد. کالیب و یوشع سالخورده‌ترین افراد در اردوگاه اسرائیلیان بودند، با اینحال برای توکل به خدا و ورود به سرزمین بسیار هیجان داشتند. مسأله ”سن“ مطرح نیست، بلکه مسأله ”ایمان“؛ و ایمان از تعمق بر کلام خدا ناشی می‌شود (یوشع ۸:۱؛ رومیان ۱۰:۱۷). من چقدر برای ”مقدسین سالخورده“ از خدا سپاسگزارم که بخشی از خدمت من بوده‌اند و مرا در توکل به خدا و حرکت به جلو تشویق کرده‌اند.

یوشع برای آن دو قبیله و نیم که در شرق رود اردن زندگی می‌کردند و قبلاً میراث خود را دریافت کرده بودند (اعداد ۳۲)، کلام خاصی داشت. او سخنان موسی را که حاوی رهنمودها و هشدارهایی بود (اعداد ۲۱:۲۱-۲۱:۳۵؛ تثنیه ۳:۱۲-۲۰) به یاد ایشان آورد و ایشان را ترغیب کرد که وعده خود را نگاه دارند. یوشع نگران ”وحدت“ قوم در تصرف سرزمین و عبادت خداوند بود. آن دو قبیله و نیم وعده خود را در خصوص کمک به تصرف سرزمین نگاه داشتند، اما باز برای یوشع و اسرائیل مشکلی به‌وجود آوردند چرا که در آن سوی اردن زندگی می‌کردند (یوشع ۲۲).

در میان قوم اسرائیل رسم این بود که مردان توانا و بیست سال به بالا به جنگ بروند (اعداد ۳:۱)؛ و گزارش‌ها نشان می‌دهند که در آن دو قبیله و نیم، ۹۳۰۰۰ مرد جنگی وجود داشت (اعداد ۷:۲۶، ۱۸، ۳۴). اما فقط ۴۰۰۰۰ نفر از آنان از اردن عبور کردند و در سرزمین موعود جنگیدند (یوشع ۴:۱۳). بقیه مردان جنگی ماندند تا در شهرهایی که در سرزمین یعیزیر و سرزمین جلعاد گرفته بودند (اعداد ۵:۱-۳۲، ۱۶-۱۹)، از زنان و کودکان مراقبت کنند. سربازان وقتی به

خانه باز گشتند، غنائم جنگی را با برادران خود تقسیم کردند (یوشع ۲۲: ۶-۸).

این واقعیت که این دو قبیله و نیم توانستند خارج از سرزمین موعود زندگی کنند، امتیاز سازشکارانه‌ای بود که موسی به ایشان داده بود. این قبیله‌ها آن سرزمین را پسندیدند زیرا "مکان مواشی" بود (اعداد ۱: ۳۲، ۴، ۱۶). گویا دغدغه ایشان بیشتر امرار معاش بود، نه زندگی کردن. ایشان ترجیح می‌دادند گله‌ها و رمه‌های فراوان داشته باشند، تا اینکه با برادران و خواهران خود در میراثی که خدا به ایشان داده بود زندگی کنند. ایشان از مکان عبادت دور بودند و می‌بایست بنای خاصی بسازند تا به فرزندان خود یادآوری کنند که شهروندان اسرائیل می‌باشند (یوشع ۲۲: ۱۰ به بعد). ایشان باز نمودی هستند از "مسیحیان لب مرز" در کلیسای امروز که به میراث خود نزدیک می‌شوند، اما هیچگاه آن را به‌کمال مطالبه نمی‌کنند، صرف‌نظر از اینکه چقدر موفق به‌نظر برسند. ایشان مایلند برای مدتی خداوند را خدمت کنند و برادران خود را یاری دهند؛ اما وقتی وظیفه محوله ایشان تمام شد، به خانه باز می‌گردند تا هر چه می‌خواهند انجام دهند.

۳- رؤسا رهبر خود را تشویق می‌کنند (یوشع ۱: ۱۶-۱۸)

ضمیر "ایشان" احتمالاً دلالت دارد بر تمام رؤسای که یوشع خطاب به ایشان سخن می‌گفت، و نه تنها به رهبران دو قبیله و نیم. چه تشویقی بودند آنان برای رهبر جدیدشان!

ابتدا، ایشان او را تشویق کرده، به او اطمینان دادند که اطاعت کامل خواهند کرد (آیات ۱۶-۱۷a). گفتند: "هر آنچه به ما فرمودی خواهیم کرد، و هر جا ما را بفرستی، خواهیم رفت!" این رؤسا هیچ قصد پنهانی نداشتند، و هیچ امتیازی مطالبه نکردند. ایشان "همه" دستورات

او را به‌جا می‌آوردند و ”هر جا“ که او می‌گفت می‌رفتند. ما نیز می‌توانیم امروز همین تعهد را در کلیسایمان به‌کار ببریم! بسیاری از اوقات، مانند کسانی هستیم که در لوقا ۹: ۵۷-۶۲ توصیف شده‌اند که هر یک کاری شخصی را جلوتر از پیروی از خداوند قرار داده بودند. جرج مک‌دانلد، نویسنده رمان ”مارکی لاسی“ از زبان یکی از شخصیت‌هایش می‌گوید: ”پی برده‌ام که انجام اراده خدا وقتی باقی نمی‌گذارد تا در باره طرح او بحث و جدل کنم.“ این همان روحیه‌ای است که رؤسای یوشع نشان دادند. ایشان آنقدر به موسی وابسته نبودند که او را برتر از یوشع بینگارند. هم موسی و هم یوشع را خدا مقرر کرده بود، و ناطاعتی از خادم به‌منزله ناطاعتی از ارباب بود. یوشع نیازی نداشت که دستورات خود را توجیه کند یا از آنها دفاع به‌عمل آورد. کافی بود دستوری بدهد تا ایشان اطاعت کنند.

رؤسا یوشع را با دعا کردن برای وی مورد تشویق قرار دادند (آیه ۱۷). ”فقط یهوه، خدای تو، با تو باشد چنانکه با موسی بود.“ بهترین کاری که برای رهبران خود می‌توانیم بکنیم، این است که هر روز برای ایشان دعا کنیم و بخواهیم که خدا با ایشان باشد. یوشع مردی آموزش‌دیده و بسیار مجرب بود، اما این هیچ تضمینی برای موفقیت وی نبود. هیچ خادمی نمی‌تواند در جلال دادن خدا توفیق یابد، جز به‌واسطه دعا. خانم کاری تن بوم می‌گفت: «دعا آیا فرمان خودرو شما است، یا لاستیک زاپاستان؟» این سؤال به‌طور خاص برای رهبران کاربرد دارد. یوشع وقتی برای دستیابی به فکر خدا تأمل نکرد، با فضاحت شکست خورد (یوشع ۷ و ۹)؛ ما نیز شکست خواهیم خورد. ایشان یوشع را تشویق کرده، به او اطمینان دادند که به قیمت مرگ و زندگی، از او اطاعت خواهند کرد (۱: ۱۸). ایشان رهبری او و مسؤلیت خود را جدی گرفتند. بعدها، عخان دستورات یوشع را جدی

نگرفت و کشته شد (یوشع ۷: ۱۵). عیسی فرمود: «چون است که مرا خداوندا، خداوندا می‌گویید و آنچه می‌گویم به‌عمل نمی‌آورید؟» اگر امروز قوم خدا اطاعت از مسیح را مسأله‌ای مربوط به مرگ و زندگی به‌شمار می‌آوردند، در خدمت ما به دنیای گمشده تفاوت چشمگیری حاصل می‌شد. ما زمانی از دستورات خداوند اطاعت می‌کنیم که برایمان خوشایند باشد، یا با روشمان سازگار باشد، یا اگر بتوانیم نفعی از آن ببریم. اگر سربازان یوشع نیز چنین بودند، او هرگز نمی‌توانست سرزمین موعود را به‌تصرف در آورد!

و سرانجام، ایشان او را با یادآوری کلام خدا تشویق کردند (آیه ۱۸b). موسی وقتی یوشع و سایرین را برای تجسس به سرزمین فرستاد، به یوشع گفت: «قوی‌دل باش» (اعداد ۱۳: ۲۰). موسی همین تشویق را زمانی که او را به جانشینی خود منصوب می‌کرد تکرار نمود (تثنیه ۳۱: ۷، ۲۳). این سخنان در کتاب شریعت نوشته شد و یوشع امر یافته بود تا این کتاب را شب و روز بخواند و بر آن تعمق نماید (یوشع ۱: ۸).

در این فصل، چهار بار تکرار شده که «قوی و دلیر باش» (آیات ۶-۷، ۹، ۱۸). اگر می‌خواهیم بر دشمن پیروز شویم و میراث خود را در مسیح مطالبه کنیم، باید قوت روحانی و دلیری روحانی داشته باشیم. «در خداوند و به پشتوانه قدرت مقتدر او، نیرومند باشید» (افسیان ۶: ۱۰، هزار نو).

چارلز وسلی در یکی از سرودهایش می‌گوید:

سربازان مسیح، بر خیزید،
و سلاح‌های خود را در بر کنید،
نیرومند در قدرتی که خدا می‌دهد
قدرت پسر ابدی او.

نخستین گام بسوی پیروزی در نبرد و مطالبه میراثمان، این است که بگذاریم خدا ما را تشویق کند و ما نیز باعث تشویق دیگران شویم. سپاهی مأیوس هرگز پیروز نخواهد شد.

«اینک یهوه خدای تو، این زمین را پیش روی تو گذاشته است. پس بر آی و چنانکه یهوه خدای پدرانت به تو گفته است، آن را به تصرف آور و ترسان و هراسان مباش» (تثنیه ۱: ۲۱).

قوی باشید! نبرد از آن خداوند است!

توبه در کنعان

یوشع فصل ۲

در رساله عبرانیان فصل ۱۱ تنها نام دو تن از زنان کتاب مقدس به عنوان "بانوان پر آوازه ایمان" ذکر شده است: ساره، همسر ابراهیم (۱۱:۱۱) و راحاب، فاحشه‌ای از اریحا (۳۱:۱۱). ساره زنی متدین و مؤمن، و همسر بنیانگذار نسل عبرانیان بود. اما راحاب زنی غیریهودی و مشرک بود که بت‌ها را می‌پرستید و از راه خودفروشی امرار معاش می‌کرد. از دیدگاه انسانی، هیچ وجه اشتراکی میان ساره و راحاب وجود نداشت اما از نقطه نظر الهی، آنها در مهمترین بخش زندگی با یکدیگر نقطه اشتراک داشتند: هر دو، ایمانی نجات‌بخش به خدای زنده و حقیقی داشتند.

نه فقط کتاب مقدس راحاب را با ساره پیوند می‌دهد بلکه حتی در رساله یعقوب ۲: ۲۱-۲۶ شاهد پیوند موجود میان راحاب و ابراهیم هستیم. یعقوب برای تشریح این حقیقت که ایمان راستین و نجات‌بخش، همواره خود را با انجام اعمال نیک اثبات می‌کند از ابراهیم و راحاب نمونه آورده است.

اما افزون بر این: کتاب مقدس راحاب را با مسیح تداعی می‌کند! وقتی که شما نسب‌نامه‌ی عیسی مسیح را در فصل اول انجیل متی می‌خوانید، با نام راحاب (آیه ۵) روبرو می‌شوید، که در کنار اسامی یعقوب، داود و سایر اشخاص سرشناس در تبار مسیحایی ذکر شده است. به‌طور حتم راحاب راه زیادی را پیموده بود تا از یک روسپی مشرک به مقام جده مؤنث مسیحا برسد! "لکن جایی که گناه زیاده گشت، فیض بی‌نهایت افزون گردید" (رومیان ۵: ۲۰).

به‌خاطر داشته باشید که مهمترین نکته در باره راحاب، ایمان او بود. و البته این مهمترین موضوع در ارتباط با هر شخص می‌باشد، چرا که ”بدون ایمان، تحصیل رضامندی او (خدا) محال است.“ (عبرانیان ۱۱:۶). هر چیزی که مردم به عنوان ”ایمان“ می‌نامند معرف ایمان حقیقی نیست، ایمان راستین آن چیزی است که کتاب مقدس شرح داده است. راحاب چه نوع ایمانی داشت؟

۱- ایمان متهورانه (یوشع ۲: ۱-۷)

عبرانیان ۱۱:۳۱ و یعقوب ۲:۲۵ نشان می‌دهند که راحاب به یهوه ایمان داشت حتی قبل از آنکه جاسوسان وارد اریحا شده باشند. او نیز مانند ایمانداران تسالونیکي از بت‌ها بسوی خدا بازگشت کرده بود تا خدای حقیقی را بندگی نماید. (۱ تسالونیکیان ۱:۹). راحاب شباهتی به سامریان چند قرن بعد از خود نداشت که ”یهوه را می‌پرستیدند (و همزمان) خدایان خود را نیز...عبادت می‌نمودند“ (۲ پادشاهان ۱۷:۳۳).

اریحا یکی از ”دولت - شهرهای“ موجود در کنعان بود، که هر یک از آنها، پادشاهی برای خود داشته‌اند (یوشع ۱۲: ۹-۲۴). شهر اریحا در زمینی به مساحت تقریبی ۸ الی ۹ آکر^۱ بنا شده بود، و کاوش‌های باستان‌شناسی تأیید می‌کنند که دیوار سنگی دو لایه‌ای به پهنای پانزده فوت^۲، از شهر محافظت می‌کرد. خانه راحاب بر روی دیوار شهر ساخته شده بود (یوشع ۲: ۱۵).

در عین حال اریحا از یک موقعیت حساس و استراتژیک در نقشه یوشع برای فتح کنعان برخوردار بود. با فتح اریحا، یوشع می‌توانست

^۱ آکر واحد اندازه‌گیری زمین معادل ۴۰۴۷ متر مربع است. م
^۲ واحد طول برابر با ۳۰/۴۸ سانتیمتر است. م

زمین کنعان را به دو بخش تقسیم کرده و شهرهای متخاصم را ابتدا در قسمت جنوبی و سپس در بخش شمالی با سهولت بیشتری مغلوب کند. چهل سال قبل، موسی دوازده نفر را برای شناسایی زمین کنعان به آنجا فرستاده بود، و تنها دو نفر از آنها اخباری دلگرم‌کننده داشتند (اعداد ۱۳). این مرتبه یوشع دو نفر را فرستاد تا زمین را بررسی کرده و به ویژه در باره اریحا کسب اطلاع کنند. یوشع می‌خواست بداند که ساکنان شهر چه برخوردی با اسرائیلیان تازه وارد خواهند داشت. یوشع می‌دانست که خدا، قبلاً آن زمین و ساکنانش را بدست او تسلیم کرده است بنابراین نباید فرستادن دو جاسوس را عملی حاکی از بی‌ایمانی او به حساب آورد (یوشع ۱: ۱۱ و ۱۵). یک فرمانده خوب پیش از آنکه وارد نبرد شود باید همه چیز را در باره دشمن بداند. آن دو جاسوس چگونه وارد شهر شدند بی‌آنکه بلافصله به عنوان افراد تازه وارد شناخته شده باشند؟ بدون تردید وقتی به این صحنه از کتاب یوشع می‌نگریم باید به حفاظت الهی فکر کنیم. راحاب تنها فردی در شهر بود که به خدای اسرائیل توکل داشت، و خدا آن دو جاسوس را بسوی خانه وی هدایت کرده بود.

واژه عبری که "فاحشه" ترجمه شده است معنای "مهمانخانه‌چی" نیز دارد. اگر فقط متن عهدعتیق را در دست داشتیم می‌توانستیم از مفهوم ناپاکی اخلاقی راحاب چشم‌پوشی کنیم و او را "صاحب مهمانخانه" خطاب کنیم. لیکن توجیهی وجود ندارد، زیرا یعقوب ۲: ۲۵ و عبرانیان ۱۱: ۳۱ در متن یونانی واژه‌ای را به کار برده‌اند که معنای "فاحشه" می‌دهد.

قابل توجه است که خدا چگونه از افرادی استفاده می‌کند که از دید ما هیچگاه نمی‌توانند خادم خدا محسوب شوند. "بلکه خدا جهان جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد و خدا ناتوانان عالم را برگزید تا

توانایان را رسوا سازد. و خسیسان دنیا و محقران را خدا برگزید، بلکه نیستی‌ها را تا هستی‌ها را باطل گرداند. تا هیچ بشری در حضور او فخر نکند.“ (۱ قرن‌تیان ۱: ۲۷-۲۹). عیسی را دوست ”باجگیران و گناهکاران“ می‌خواندند (لوقا ۷: ۳۴)، و او شرم نداشت از اینکه نام یک فاحشه در شجره‌نامه‌اش ثبت شود!

راحاب با پذیرا شدن آن دو جاسوس و مخفی کردن‌شان، زندگی‌اش را به خطر انداخته بود، و این در جای خود نشان از ایمان او به خداوند دارد. *ایمان راستین و نجات‌بخش می‌تواند مدت زیادی نهفته باشد.* از آنجا که این دو مرد نمایندگان قوم خدا بودند، راحاب وحشتی نداشت که با آنها همکاری کند. چنانچه پادشاه اریحا از این امر مطلع می‌شد، او را به‌عنوان یک فرد خیانت‌کار به قتل می‌رساند.

اگر فرض را بر این بگذاریم که راحاب در آن زمان ایماندار بود، چگونه می‌توان دروغ او را توجیه کرد؟ از یک طرف او با به خطر انداختن جان خود در پنهان ساختن جاسوسان در واقع ایمان خود را به خداوند ثابت کرد، اما از طرف دیگر وقتی در مورد مهمانانش دروغ گفت همانند سایر بت‌پرستان عمل کرده بود. شاید ما از یک نوایمان که به‌واسطه‌ی ایمانش نجات یافته اما هنوز در مواجهه با مسائل زندگی به بلوغ نرسیده است بیش از حد توقع داریم. اگر ایمانداران با تجربه و سرشناسی مانند ابراهیم و اسحق و نیز داود به فریب متوسل شدند (پیدایش ۱۲: ۱۰-۲۰؛ ۲۶: ۶-۱۱؛ اول سموئیل ۲۱: ۲)، پس بهتر است که ما چندان نسبت به راحاب سختگیری نکنیم. این بدان معنا نیست که دروغ گفتن را توجیه یا ترغیب کنیم، بلکه باید شرایط و موقعیت راحاب را در نظر داشته باشیم و در این صورت کمتر او را مورد محاکمه قرار خواهیم داد.

دروغ گفتن، امری مذموم و ناپسند است (امثال ۱۲: ۲۲)، و اینکه خدا اجازه داده تا دروغ راحاب در کتاب مقدس ثبت شود به معنای تأیید آن نیست. بگذارید صادقانه اعتراف کنیم که وقتی مسأله مرگ و زندگی در میان باشد، اکثر ما در گفتن حقیقت دچار تردید می‌شویم. اینکه من حقیقت را در باره خودم بگویم و عواقب آن را نیز متحمل شوم، امری کاملاً شخصی است لیکن آیا حق دارم که باعث مرگ دیگران بشوم، به خصوص کسانی که به خانه من پناه آورده‌اند؟ بسیاری از افرادی که در زمان جنگ، با فریب دشمن باعث نجات مردم بی‌گناهی شده‌اند و از این بابت به خود افتخار می‌کنند چرا که این هم نوعی جنگ است! بر فرض اینکه ما راحاب را به صورت یک "مبارز راه آزادی" نگاه کنیم، آیا این مسأله تغییری در کلیت موضوع می‌دهد؟

از مشکلات اخلاقی که بگذریم، درس مهمی که می‌توان از این قسمت گرفت ایمان راحاب است که به نحو چشمگیری در این ماجرا خودنمایی می‌کند، او با پذیرفتن جاسوسان و به خطر انداختن زندگی خویش، ایمان خود را به اثبات رسانید. یعقوب عملکرد راحاب را تأییدی بر ایماندار بودن او می‌داند (یعقوب ۲: ۲۵). ایمان او پنهانی نبود و جاسوسان توانستند شهادت بدهند که راحاب واقعاً ایماندار بود.

۲- ایمان اطمینان‌بخش (یوشع ۲: ۸-۱۱)

ایمان به اندازه هدف و مقصود آن ارزشمند است. برخی افراد به "ایمان" ایمان دارند و تصور می‌کنند که فقط با اعتقاد داشتن می‌توانند کارهای بزرگ انجام دهند. بعضی دیگر به دروغ و کذب، ایمان دارند که در واقع نه ایمان بلکه خرافه است. یکبار شنیدم که روانشناسی می‌گفت مردم در یک گروه "باید باور و ایمانی مشابه داشته باشند حتی اگر باور آنان به یک دستگاه آب‌سردکن باشد." اما ایمان به اندازه هدف

و مقصود آن ارزشمند است. یک دستگاه آب سردکن تا چه اندازه می‌تواند به شما کمک کند، به خصوص وقتی که آب قطع شده باشد؟

دی. مارتین لیوید جونز^۳ خاطر نشان می‌سازد که ”ایمان، خود را در تمامیت شخصیت افراد نشان می‌دهد.“ ایمان راستین و نجات‌بخش شاهکار تمرینات عقلانی نیست که ما خویشتن را متقاعد کنیم که چیزی درست است در حالی که درست نیست. و به مفهوم احساسات و هیجانات پر شور هم نیست که به ما این اطمینان کاذب را می‌دهند که خدا همان کاری را انجام می‌دهد که ما حس می‌کنیم باید انجام دهد. همچنین به معنای عملی جسورانه نیست که ما خود را از بلندای هیکل به زیر اندازیم با این امید که خدا ما را حفظ خواهد کرد (متی ۴: ۵-۷). ایمان راستین و نجات‌بخش در بردارنده ”تمامیت شخصیت“ است: ذهن تعلیم یافته، و عواطف به هیجان آمده در کنار اراده‌ای مصمم به اطاعت از خدا عمل می‌کنند.

”به ایمان، نوح چون در باره اموری که تا آن وقت دیده نشده (عقلانی) الهام یافته بود، خدا ترس (عواطف) شده کشتی‌ای به جهت اهل خانه خود (اراده) بساخت...“ (عبرانیان ۱۱: ۷). تجربه راحاب مشابه نوح بود: او می‌دانست که یهوه تنها خدای حقیقی است (عقلانی)؛ او چون در باره عجایب عظیم خدا شنیده بود از بابت جان خود و خانواده‌اش می‌ترسید (عواطف)؛ و آن دو جاسوس را پذیرفت و از آنها برای نجات خانواده‌اش استمداد طلبید (اراده). تا وقتی تمامی ابعاد شخصیت انسان درگیر نباشند، ایمان نجات‌بخش به آن گونه که کتاب مقدس تشریح کرده است شکل نخواهد گرفت.

البته این سخن بدان معنا نیست که فرد گناهکار پیش از آنکه نجات بیابد می‌بایست تمامی ابعاد حقایق کتاب مقدس را درک کرده باشد. زنی که

D.Martyn Lloyd Jones³

مبتلا به استحاضه بود فقط دامن ردای مسیح را لمس کرد و شفا یافت، چون با همان شناخت اندکی که داشت عمل کرد (متی ۹: ۲۰-۲۲). راحاب نیز شناخت کمی از خدای حقیقی داشت، لیکن طبق آنچه می‌دانست عمل کرد، و خداوند او را نجات داد.

راحاب با گفتن این جمله که ”می‌دانم یهوه این زمین را به شما داده است“ (۹:۲) بیشتر از ده جاسوسی که چهل سال قبل آمده بودند ایمان خود را نسبت به خدا نشان داد. ایمان او نه بر پایه احساسات بلکه بر حقایق استوار بود؛ چرا که در باره اعمال عظیم خدا که با گشودن دریای سرخ آغاز شده بود چیزهای بسیاری شنیده بود. ”لهذا ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا“ (رومیان ۱۰: ۱۷).

از آنجا که آوازه‌ی قدرت عظیم خداوند به گوش ساکنان کنعان رسیده بود، آنها هراسان بودند؛ و این همان چیزی بود که اسرائیل از خدای عظیم خود انتظار داشت. ”امت‌ها چون شنیدند مضطرب گردیدند، لرزه بر سکنه فلسطین مستولی گردید، آنگاه امرای ادوم در حیرت افتادند و اکابر موآب را لرزه فرو گرفت و جمیع سکنه کنعان گداخته گردیدند. ترس و هراس ایشان را فرو گرفت.“ (خروج ۱۵: ۱۴-۱۶). خدا انجام چنین کاری را وعده داده بود و به وعده‌ی خود عمل فرمود ”امروز شروع کرده، خوف و ترس تو را بر تمامی قوم‌های زیر تمام آسمان مستولی می‌گردانم و ایشان آوازه تو را شنیده خواهند لرزید و از ترس تو مضطرب خواهند شد“ (تثنیه ۲: ۲۵).

”یهوه خدای شما، بالا در آسمان و پایین بر زمین خداست“ (یوشع ۱۱:۲). این اعتراف لب‌های زنی است که زندگیش در حصار بت‌پرستی محبوس شده بود! او به یک خدا ایمان داشت نه به خدایان متعددی که در معابد مشرکین جای گرفته بودند. راحاب به یک خدای شخصی اعتقاد داشت (”خدای شما“) که از جانب کسانی که بر او

توکل داشتند عمل می‌کرد. او ایمان داشت که آن خدا، *خدای اسرائیل* است و آن زمین را به قوم خود بخشیده است. این خدا که راحاب بر او تکیه داشت محدود به یک ملیت یا سرزمین نبود، بلکه او *خدای آسمان و زمین* بود. راحاب به خدایی عظیم و مهیب ایمان داشت!

اطمینان ما بر اینکه فرزندان خدا هستیم از شهادت کلام خدا در باره ما و شهادت روح خدا که در وجود ما ساکن است سرچشمه می‌گیرد (اول یوحنا ۵: ۹-۱۳). اما تضمین نجات ما صرفاً بر اساس آنچه از کلام خدا درک کرده‌ایم و یا آنچه در قلب خود احساس می‌کنیم استوار نیست. بلکه با چگونه زندگی کردن ما در ارتباط است؛ چرا که اگر تغییری در رفتار و عملکرد ما پدید نیامده باشد، باید تردید کنیم که واقعاً تولد تازه یافته‌ایم (دوم قرنتیان ۵: ۲۱؛ یعقوب ۲: ۱۴-۲۶). کافی نیست که فقط بگوییم ”خداوند، خداوند!“ بلکه باید از او اطاعت کرده و آنچه را از ما انتظار دارد به جا آوریم (متی ۷: ۲۱-۲۷). اطاعت راحاب شاهی است بر تغییر زندگی او.

تحول درونی و توبه راحاب در حقیقت عمل فیض‌آمیز خدا بود. او نیز مانند تمام ساکنین کنعان تحت محکومیت و مجازات مرگ قرار داشت. خدا به عبرانیان فرمان داده بود که ”ایشان را بالکل هلاک کن و ... بر ایشان ترحم منما“ (تثنیه ۷: ۱-۳). راحاب یک غیریهودی بود و از محدوده عهد و پیمانی که خدا با قوم اسرائیل بسته بود خارج بود (افسیان ۲: ۱۱-۱۳). او استحقاق نجات و رهایی را نداشت، لیکن خدا بر او رحم فرمود. اگر یک گناهکار مفهوم افسسیان ۲: ۱-۱۰ را تجربه کرده باشد، همانا راحاب است!

۳- ایمانی که نگران سایرین بود (یوشع ۲: ۱۲-۱۴)

راحاب تنها دلواپس زندگی و سعادت خودش نبود، او پیش از این فیض و رحمت خدا نسبت به خودش را تجربه کرده بود و اکنون برای نجات خانواده‌اش بار سنگینی را بر قلبش احساس می‌کرد. بعد از آنکه اندریاس با عیسی خداوند ملاقات کرد، این خبر خوش را با برادرش شمعون در میان نهاد و او را نزد عیسی آورد (یوحنا ۱: ۳۵-۴۲). ابرصی که از مرض خود شفا یافته بود به نزد خویشان خود بازگشت و با هر کس که روبرو می‌شد از آنچه که عیسی برایش انجام داده بود سخن می‌گفت (مرقس ۱: ۴۰-۴۵). ”ثمره مرد عادل درخت حیات است و کسی که جان‌ها را صید کند حکیم است.“ (امثال ۱۱: ۳۰).

راحاب می‌خواست که آن دو جاسوس به او این اطمینان را بدهند که وقتی شهر را فتح کردند، خانواده او در امان بمانند. آن مردان به دو طریق راحاب را خاطرجمع کردند: ابتدا با سخن خود و به‌طور شفاهی تعهد کردند و سپس زندگی خویش را در گرو آن تعهد گذارند. به عبارت دیگر آنها خود را وثیقه و ضمانت خانواده راحاب قرار دادند، همانطور که یهودا خویشان را ضامن بنیامین قرار داد (پیدایش ۴۳: ۸-۹). کتاب امثال بر علیه ”ضامن شدن“ در عالم تجارت هشدار داده است چون ممکن است شخص همه چیز خود را به این طریق از دست بدهد (امثال ۶: ۱؛ ۱۱: ۱۵؛ ۲۰: ۱۶؛ ۲۷: ۱۳). لیکن در قلمرو روحانی، ما به‌واسطه‌ی عیسی مسیح که هیچ گناه نداشت لیکن به اراده و خواست خود ضامن ما گردید نجات یافته‌ایم (عبرانیان ۷: ۲۲). بار دیگری که سرود ”آری ترک کردی بهرم“ را می‌خوانید به‌خاطر داشته باشید که او خودش ضامن ”عهد نیکوتر“ شده است (عبرانیان ۷: ۲۲). عیسی به عوض ما مرگ را پذیرفت و چون او اکنون تا ابدالآباد زنده است، نجات ما تضمین شده است. از آنجا که او در کلام خود وعده

فرموده و عهدی جاودان را ضمانت کرده است، می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که او "قادر است که آنانی را که به‌وسیله وی نزد خدا آیند نجات بی‌نهایت (ابدی) بخشد چونکه دائماً زنده است تا شفاعت ایشان را بکند" (عبرانیان ۷:۲۵).

دو جاسوس به راحاب هشدار دادند که نباید این راز را برای احدی از ساکنین شهر به جز اعضای خانواده خود فاش سازد. اگر او دست به افشای اخبار می‌زد آنگاه توافق میان او و دو مأمور یهودی لغو می‌شد. چه تفاوت بزرگی میان این تعهد با رابطه ایمانداران و مسیح وجود دارد، چرا که عیسی مایل است همگان بدانند که او بهای کامل رهایی ایشان را پرداخته و آنها می‌توانند با ایمان بر او نجات یابند. اگر راحاب زیادی حرف می‌زد، زندگیش در معرض خطر قرار می‌گرفت؛ اما اگر ما به اندازه لازم حرف نزنیم، زندگی و حیات انسان‌های گمشده‌ای که در اطراف ما هستند در خطر می‌افتد.

۴- ایمان متعهدانه (یوشع ۲: ۱۵-۲۴)

تعهد در معنای ساده یعنی موافقت کردن، یک پیمان یا قرار داد میان دو یا چند نفر همراه با ذکر شرایطی صریح و روشن برای طرفین که موظف به رعایت آن باشند. شما می‌توانید شماری از تعهدات الهی را در کتاب مقدس بیابید: عهد خدا با والدین اولیه ما در باغ عدن (پیدایش ۲: ۱۶)، عهد‌های خدا با نوح (پیدایش ۹)، ابراهیم (پیدایش ۱۲: ۱-۳؛ ۱۵: ۱-۲۰) و اسرائیل (خروج ۱۹ و ۲۰)؛ عهد در باره زمین کنعان چنانکه در تثنیه آمده است، عهد مسیحایی با داود پادشاه (دوم سموئیل ۷)؛ و عهد جدید در خون عیسی مسیح (ارمیا ۳۱: ۳۱؛ متی ۲۶: ۲۸؛ عبرانیان ۱۲: ۲۴). شما همچنین تعهدات انسانی را نیز

در آن می‌بینید مانند عهد میان داود و یوناتان (اول سموئیل ۱۸:۳ و ۲۰:۱۶) یا عهد میان داود و قوم اسرائیل (دوم سموئیل ۵: ۱-۵).
پیش از آنکه دو جاسوس، منزل راحاب را ترک کنند مجدداً بر عهد خود با او تأکید کردند و به آن دلیل که از چگونگی نقشی خدا برای فتح اریحا اطلاع نداشتند نتوانستند دستورات کامل و مبسوطی به راحاب بدهند. شاید آن دو تصور می‌کردند که باید شهر را محاصره کنند، سپس دروازه‌هایش را درهم بشکنند و ساکنین را از میان ببرند. آنها اطمینان داشتند که شهر، سقوط خواهد کرد و در نهایت زمین موعود را فتح خواهند کرد.

در غالب عهدهای کتاب مقدسی، خدا "نشانه یا علامتی" جسمانی و یا مادی قرار می‌دهد تا مردم آنچه را که وعده داده شده بود بیاد داشته باشند. عهد او با ابراهیم در علامت ظاهری ختنه شدن اولاد ذکور "مهر" شده بود (پیدایش ۱۷: ۹-۱۴؛ رومیان ۴: ۱۱). زمانی که خدا با قوم خود در کوه سینا عهد بست، خون قربانی بر کتاب عهد و مردم پاشیده شد (خروج ۲۴: ۳-۸؛ عبرانیان ۹: ۱۶-۲۲). خدا قوس قزح را به‌عنوان نشانه‌ی عهد خود با نوح قرار داد (پیدایش ۹: ۱۲-۱۷). و خداوند ما عیسی مسیح نیز از نان و شراب به‌عنوان سمبلی از عهد جدید استفاده کرد (لوقا ۲۲: ۱۹-۲۰؛ اول قرنتیان ۱۱: ۲۳-۲۶).

در مورد راحاب، مقرر شد که او ریسمانی به رنگ قرمز از پنجره منزل خود که بر حصار شهر قرار داشت به بیرون بیاویزد (یوشع ۲: ۱۸). وقتی لشکریان اسرائیل وارد شهر می‌شدند آن ریسمان قرمز نشانه‌ی "خانه امن" برای آنان بود. رنگ آن ریسمان برای ما تداعی‌گر خون است. همانطور که در مصر، وجود خون بر چارچوب درهای منازل یهودیان موجب می‌شد که فرشته مرگ از فراز آنجا بگذرد (خروج ۱۲: ۱-۱۳)، ریسمان قرمز به سربازان اسرائیل یادآور می‌شد

که ساکنین آن خانه باید در امان باشند. راحاب با همان طناب، مردان یهودی را از پنجره به پایین فرستاد و از همان ساعت آن را به پنجره خانه خود گره زد. این «علامت تضمین‌کننده» پیمانی بود که راحاب درخواست کرده بود (یوشع ۲: ۱۲-۲۳).

ذکر این نکته حائز اهمیت است که راحاب و خانواده‌اش به‌خاطر ایمان به خدای اسرائیل نجات یافتند نه به‌خاطر توکل بر ریسمانی که از پنجره خانه آویخته شده بود. عمل راحاب در آویختن آن طناب از پنجره، اثبات می‌کند که او به خدا ایمان داشت، همان گونه که خون بره ذبح شده بر چارچوب در، گواه ایمان یهودیان به سخن خدا بود. ایمان به خدای زنده به معنای رستگاری و نجات و ایمان به عهد او موجب اطمینان خاطر است؛ ایکن ایمان به نشانه‌های ظاهری عهد، عامل بوجود آورنده خرافات مذهبی است که نه رستگاری به همراه دارد و نه اطمینان خاطر. یهودیان برای رستگار شدن، به علامت اختتان جسمانی متکی بودند، لیکن از پی بردن به مفهوم روحانی آن سنت مهم، غفلت می‌کردند (رومیان ۲: ۲۵-۲۹؛ تثنیه ۱۰: ۱۲-۱۶ و ۳۰: ۶). بسیاری از مسیحیان امروزی اعتقاد دارند که به‌واسطه‌ی تعمیر آب و یا شراکت در شام خداوند (عشای ربانی) نجات و رستگاری می‌یابند؛ اما چنین ایمانی، واهی و بیهوده است. راحاب به خداوند و پیمانی که با خادمین او بسته بود ایمان داشت و ایمان خود را با آویختن ریسمان قرمز رنگ از پنجره خانه‌اش، ثابت کرد. زمانی که سربازان یهودی وارد اریحا شده و شهر را تصرف کردند، راحاب و بستگان او را که در خانه‌اش گرد آمده بودند، امان داده و از داوری نجات دادند (یوشع ۶: ۲۱-۲۵).

راحاب زنی بود که شهادت زیادی داشت. او باید با تمامی خویشاوندان خود در باره داوری قریب‌الوقوع و وعده نجات صحبت

می‌کرد و این کار بسیار خطرناکی بود. تصور کنید که یکی از بستگان او به پادشاه اریحا گزارش می‌داد. راحاب همچنین باید دلیل موجهی برای آویختن ریسمان قرمز از پنجره می‌داشت. از آنجا که اریحا «به سبب بنی اسرائیل سخت بسته شد» (یوشع ۱:۶)، وجود طناب برای مردمی که در خارج از دیوارهای شهر به سر می‌برند احتمالاً مهم نبود اما اگر غریبه‌ای به‌خاطر حفظ جان خود به شهر پناه می‌آورد ممکن بود آن طناب را می‌دید. و شاید کسانی که به خانه راحاب رفت و آمد می‌کردند علت آویختن آن را جویا می‌شدند.

جاسوسان بعد از ترک منزل راحاب، تا زمانی که تعقیب کنندگان از جستجو برای یافتن آنها دست کشیدند، خود را مخفی کردند. سپس به اردوگاه اسرائیل بازگشته و به یوشع اطلاع دادند که ترس خداوند، تمام ساکنین زمین و مردم شهر را در بر گرفته است (یوشع ۲:۲۴). راحاب نه تنها برای خانواده خود مایه‌ی امید بود بلکه موجب دلگرمی یوشع و سربازان اسرائیل نیز شده بود.

قوم اسرائیل در آن زمان هنوز آمادگی عبور از رود و شکست دادن دشمن را نداشتند. «کارهای ناتمامی» وجود داشت که پیش از آنکه بتوانند از برکت خداوند اطمینان حاصل کنند، می‌بایست انجام می‌دادند.

پیشروی با ایمان

یوشع فصل‌های ۳ و ۴

تا کنون ایمان یک فرد یعنی راحاب مورد بحث ما بود، اما در باب‌های بعدی کتاب یوشع توجه بسوی ایمان یک ملت جلب می‌شود. همانطور که به مطالعه خود ادامه می‌دهید به‌خاطر داشته باشید که این کتاب به مقولاتی بیش از صرف یک تاریخ کهن - آنچه که خدا قرن‌ها پیش برای قوم یهود انجام داد - پرداخته است. آنچه می‌خوانید به زندگی شما و حیات کلیسای شما ارتباط دارد - آنچه که خدا اکنون و در زمان می‌خواهد برای کسانی که بر او توکل و اعتماد دارند، انجام دهد. کتاب یوشع در باره پیروزی ایمان و آشکار شدن جلال خدا وقتی که قومش بر او تکیه کرده و اطاعت می‌کنند سخن می‌گوید. نخست وزیر انگلیس، بنیامین دیزرایلی^۱ می‌گوید "دنیا هیچگاه با نقشه کشیدن، تسخیر نشد بلکه با ایمان، فتح شده است."

شما در زندگی مسیحی، یا غالب هستید و یا مغلوب، یک فاتح یا یک قربانی. گذشته از همه چیز، خدا ما را نجات نداده تا به‌عنوان مجسمه و تندیس در معرض نمایش قرار دهد. او ما را نجات داده تا از ما سربازانی بسازد که برای بدست آوردن میراث غنی خود در عیسی مسیح با ایمان به پیش برویم. موسی به زیبایی در این باره گفته است "و ما را از آنجا بیرون آورد تا ما را به زمینی که ... قسم خورد که به ما بدهد، درآورد." (تثنیه ۶: ۲۳). بسیاری از مردم قوم خدا تصور اشتباهی از نجات - رهایی از اسارت مصر - دارند و آن را کاملاً در زندگی مسیحی می‌جویند در حالیکه نجات، صرفاً یک شروع است. چه

¹ Benjamin Disraeli

در رشد شخصی روحانی و چه در خدمت به خداوند ”هنوز زمین بسیار برای تصرف باقی می‌ماند.“ (یوشع ۱۳: ۱) موضوع کتاب یوشع شباهت زیادی به مضمون رساله عبرانیان دارد: ”بسوی کمال سبقت بجوییم“ (عبرانیان ۶: ۱) و تنها راه برای این پویایی، راه ایمان است. بی‌ایمانی می‌گوید ”به عقب برگردیم، جایی که امنیت بیشتری دارد“ اما ایمان می‌گوید ”به پیش برویم، به جایی که خدا کار می‌کند“ (نگاه کنید به اعداد ۱۴: ۱-۴). چهل سال قبل، یوشع و کالیب تمامی بنی اسرائیل را ترغیب کردند ”فی‌الغور برویم و آن زمین را در تصرف آریم زیرا که می‌توانیم بر آن غالب شویم.“ این ایمان است! لیکن برخی گفتند ”نمی‌توانیم... مقابله نماییم“ و این بی‌ایمانی است. پیامد بی‌ایمانی، چهل سال سرگردانی یک ملت در بیابان بود. (اعداد ۱۳: ۲۶-۳۳). ”غلبه‌ای که دنیا را مغلوب ساخته است، ایمان ماست“ (اول یوحنا ۴: ۵).

یکی از مواردی که موجب شادی و سرور من در زندگی مسیحی بوده مطالعه شرح حال و زندگینامه مسیحیان است، زندگی مردان و زنانی که خدا ایشان را بکار برده و در این راستا کلیسا را به چالش خوانده و دنیا را متحول کرده است. مسیحیانی که شرح حال آنها را مطالعه کرده‌ام دارای پیشینه، میزان تحصیلات و خصوصیات فردی متفاوتی بودند و حتی روش‌های مختلفی در خدمت خدا بکار برده‌اند؛ اما در یک چیز وجه اشتراک داشتند: همه آنها به وعده‌های خدا اعتماد داشته و کارهایی را انجام دادند که اراده و خواست او بوده است. آنان مردان و زنان ایمان بودند، و خدا بدیشان مباحثات می‌کرد چون به کلام او اعتقاد داشتند.

خدا تغییر نکرده و اصل ایمان نیز متحول نشده است. آنچه که ظاهراً دستخوش تغییر شده، دیدگاه و نحوه نگرش قوم خداست. ما

دیگر اعتقاد و باور چندانی به خدا و عمل کردن بر حسب وعده‌های او نداریم. وعده‌های خدا هرگز با شکست روبرو نمی‌شوند (یوشع ۲۱:۴۵ و ۲۳:۱۴؛ اول پادشاهان ۸:۵۶)، لیکن ما می‌توانیم در عرصه‌ی زندگی تحت فیض خدا، شکست بخوریم و از دست یافتن به تمام آنچه او بر ما وعده فرموده محروم شویم (عبرانیان ۳: ۷-۱۹ و ۱۲:۱۵). خدایی که ما را بیرون آورد می‌تواند ما را داخل نیز ببرد، اما اکثر ما ”به سبب بی‌ایمانی“ (عبرانیان ۳: ۱۹) نمی‌توانیم وارد شویم.

در باب‌های ۳ و ۴ کتاب یوشع، خدا سه اصل اساسی را به تصویر کشیده است که ما برای پیشروی با ایمان و بدست آوردن آنچه او برای ما تدارک دیده است بدانها نیاز داریم: کلام ایمان، قدم ایمان، و شهادت ایمان.

۱- کلام ایمان (یوشع ۳: ۱-۱۳)

قوم در کناره رود اردن توقف کرده، و احتمالاً در این اندیشه بودند که یوشع چه طرح و نقشه‌ای دارد. بدون تردید یوشع قصد نداشت که از آنها بخواهد با شنا کردن و یا راه رفتن از رود بگذرند، زیرا رودخانه در فصل طغیان بود (۳:۱۵). برای آنها امکان ساختن قایق یا کرجی به تعداد کافی جهت عبور دادن بیش از یک میلیون نفر از رود، وجود نداشت. به‌علاوه چنین کاری موجب می‌شد تا اهداف سهل‌الوصولی برای دشمنان باشند. رهبر جدید آنان چه کاری می‌توانست انجام دهد؟

یوشع نیز مانند موسی، فرامین خود را از خدا دریافت می‌کرد، و با ایمان از آنها اطاعت می‌کرد. ”لذا ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا“ (رومیان ۱۰:۱۷). درست گفته‌اند که ایمان باورداشتن به‌رغم شواهد و قرائن نیست بلکه عبارت است از اطاعت کردن به‌رغم

پیامدهای آن. وقتی که فصل ۱۱ رساله عبرانیان که "باب ایمان" در کتاب مقدس لقب گرفته است را می‌خوانید، درمی‌یابید که افراد نام برده شده در آن کاری انجام داده‌اند چون به خدا ایمان داشتند. ایمان آنان یک احساس منفعل و ایستا نبود بلکه نیرویی فعال و پویانده بود. چون ابراهیم به خدا ایمان داشت از موطن خود هجرت کرد و رو بسوی کنعان گذاشت. چون موسی به خدا ایمان داشت در برابر خدایان مصر تسلیم نشد و قوم یهود را به سوی آزادی هدایت کرد. چون جدعون به خدا ایمان داشت با گروه کوچکی از سربازان یهود، لشکر عظیم مدیان را مغلوب کرد. ایمان زنده همواره به پویایی و عمل منتهی می‌شود. "زیرا چنانکه بدن بدون روح مرده است همچنین ایمان بدون اعمال نیز مرده است." (یعقوب ۲: ۲۶).

این پاراگراف پنج پیغام برای شما دارد، که تمام آنها بر کلام خدا که همانا "کلام ایمان" است استوار هستند (رومیان ۸: ۱۰). قوم از این پیام‌ها اطاعت کردند و خدا ایشان را از رود عبور داد.

پیام بزرگان قوم به مردم (۳: ۱-۴). یوشع فرمانده سحرخیزی بود (۶: ۱۲؛ ۷: ۱۶؛ ۸: ۱۰)، که نخستین ساعات هر روز را در مشارکت با خدا می‌گذرانید (۱: ۸). در این زمینه نیز او مانند موسی (خروج ۲۴: ۴؛ ۳۴: ۴)، داود (مزمور ۵۷: ۸؛ ۱۱۹: ۱۴۷)، حزقیا (۲ تواریخ ۲۹: ۲۰) و خداوند ما عیسی مسیح (مرقس ۱: ۳۵؛ اشعیا ۵۰: ۴) عمل می‌کرد. امکان ندارد که با سبک شمردن کلام خدا و دعا بتوان با ایمان زندگی کرد (اعمال ۴: ۶)؛ چرا که ایمان توسط پرستش و کلام خدا رشد می‌کند و به ثمر می‌نشیند. خدا کسانی را به کار می‌برد و برکت می‌دهد که می‌دانند چگونه بدن‌های خود را عادت دهند و خویشتن را در نخستین ساعات صبح به خداوند تقدیم می‌کنند.

یوشع به اردوی قوم فرمان می‌دهد که از شطیم کوچ کرده و ده مایل بعد در اردن مستقر شوند، تردیدی نیست که حرکت آنان از دید ساکنان اریحا پنهان نبوده است. به احتمال قوی این جابجایی برای قوم اسرائیل یک روز به‌طول انجامیده بود، روز بعد را استراحت کردند، و سران قوم دستورات لازم را به ایشان دادند: همگان باید به‌دنبال تابوت عهد از رود اردن عبور می‌کردند. در باب‌های ۳ و ۴ شانزده بار از تابوت عهد یاد شده است. "تابوت عهد" ده مرتبه، "تابوت یهوه خداوند" سه مرتبه و "تابوت" به شکل ساده نیز سه مرتبه ذکر شده است. این تابوت همان "تخت خداوند" بود که جلال خدا در خیمه اجتماع بر آن قرار می‌گرفت (خروج ۲۵: ۱۰-۲۲) و خدا در میان دو کروی جلیس می‌فرمود (مزمور ۸۰: ۱). شریعت خدا در داخل تابوت قرار داشت، که یادآور عهد خدا با اسرائیل بود؛ و خون قربانی در مراسم روز کفاره به تخت رحمت پاشیده می‌شد (لاویان ۱۶: ۱۴-۱۵).

حرکت دادن تابوت در پیشاپیش قوم موجب برانگیختن ایمان ایشان می‌شد، زیرا حامل این پیام بود که خدا جلوتر از ایشان حرکت می‌کرد و راه را می‌گشود. خدا به موسی وعده داده بود که "روی من خواهد آمد و تو را آرامی خواهم بخشید" (خروج ۳۳: ۱۴). زمانی که قوم اسرائیل در بیابان حرکت می‌کردند، تابوت عهد فرا روی آنان قرار داشت (اعداد ۱۰: ۳۳) و موسی به خداوند می‌گفت "ای خداوند برخیز و دشمنانت پراکنده شوند و مبغضانت از حضور تو منهزم گردند" (اعداد ۱۰: ۳۵). در آن موقعیت، حضور تابوت به معنای تضمین حضور خداوند با ایشان بود.

هر یک از اسباط اسرائیل جایگاه مشخصی در اردوگاه داشتند و هنگام منتقل کردن اردوگاه نیز بر طبق دستورات ویژه‌ای عمل می‌کردند (یوشع ۲). زمانی که بزرگان هر سبط مشاهده می‌کردند که

کاهنان تابوت عهد را بسوی رودخانه حرکت می‌دهند می‌بایست نفرات خود را برای حرکت به‌دنبال تابوت آماده می‌کردند. از آنجا که قوم پیش از آن از این مسیر عبور نکرده بودند لازم بود که خدا ایشان را هدایت کند. اما باید فاصله خود را با تابوت حفظ می‌کردند و زیاد به آن نزدیک نمی‌شدند، چونکه آن تابوت از وسایل مقدس خیمه بود؛ و نباید نسبت به آن با بی‌توجهی رفتار می‌کردند. خدا در طول این زندگی با ما همراه است، اما دلیل نمی‌شود که با او مانند ”رفیق صمیمی“ خود رفتار کنیم.

پیام یوشع خطاب به مردم (۵:۳). سخنان یوشع در اینجا دو جنبه دارد، هم فرمان است و هم وعده، که تحقق وعده‌ی آن مشروط به اطاعت قوم از فرمان او می‌باشد. برخی از وعده‌های خدا غیرمشروط هستند و لازم است که ما به تمام آنها ایمان و اعتماد داشته باشیم، در حالی که سایر وعده‌ها با قید شرایطی همراه هستند. در برخورد با این شرایط، ما به‌دنبال کسب برکات خدا نیستیم بلکه با اطمینان قلبی خویشتن را مهیای دریافت آن برکات می‌کنیم.

اگر تجربه قوم در کوه سینا یک الگو باشد (خروج ۱۹: ۱۵-۹) ”خود را تقدیس نمایید“ به این معناست که هر شخص بایست استحمام می‌کرد و لباس پاکیزه می‌پوشید و زوجها نیز خویشتن را کاملاً به خداوند تقدیم می‌کردند (۱ قرننیا ۷: ۱-۶). در خاور نزدیک، آب بسیار ارزشمند بود و از آن به مقدار زیاد برای نظافت و بهداشت فردی استفاده نمی‌شد. در دوران جدید، استحمام کردن برای ما یک امر ساده و عادی است لیکن برای مردم عصر کتاب‌مقدس چنین تصویری ناشناخته بود.

در کتاب‌مقدس، شستشوی بدن و تعویض لباس، نمادی از یک شروع جدید با خداوند بود. چنانکه گناه نیز به کثیف و ناپاک بودن

تشبیه شده است (مزمور ۵۱: ۷ و ۲)، خدا باید ابتدا ما را پاک سازد قبل از آنکه شروع به پیروی او کنیم. وقتی یعقوب شروعی تازه را با خدا تجربه کرد، به بیت‌ئیل بازگشت، و با تمام اعضای خانواده‌اش، خود را تطهیر کرده و لباس‌های خویش را تعویض کردند (پیدایش ۳۵: ۱-۳). بعد از آنکه داود پادشاه به گناه خود اقرار کرد، حمام گرفت، لباس خود را عوض کرد و به ستایش خداوند پرداخت (۲ سموئیل ۱۲: ۲۰). این تصویر را در عهد جدید نیز مشاهده می‌کنیم (۲ قرنتیان ۶: ۱۴-۱۷: ۱؛ افسسیان ۴: ۲۶-۲۷؛ کولسیان ۳: ۸-۱۴).

وعده این بود که خدا در میان آنها کارهای عجیب خواهد کرد. خدا همچنان که برای رهایی قوم از مصر، دریای سرخ را پیش روی ایشان گشوده بود، قادر بود که رود اردن را نیز در مقابل ایشان بگشاید تا به زمین موعود قدم بگذارند. لیکن این ابتدای معجزات خدا بود، زیرا خدا می‌خواست با ایشان وارد آن زمین شود، دشمنان آنها را مغلوب سازد و هر سبط را قوت دهد تا میراث خویش را تصاحب کند. ”کیست خدای بزرگ مثل خدا؟ تو خدایی هستی که کارهای عجیب می‌کنی“ (مزمور ۷۷: ۱۳-۱۴). ”آیات او چقدر بزرگ و عجیب او چه قدر عظیم است“ (دانیال ۳: ۴).

پیام یوشع به کاهنان (۳: ۶). کاهنان موظف بودند تابوت عهد را حمل کرده و پیشاپیش قوم حرکت کنند. پیش از آنکه خدا بخواهد آب‌ها را بشکافد، این کاهنان بودند که باید پای خود را در آب می‌گذاشتند. آنها همچنین می‌بایست در میان بستر رود می‌ایستادند تا قوم به‌طور کامل عبور کنند. وقتی کاهنان به آن سوی رود می‌رسیدند، جریان رود به حال عادی خود باز می‌گشت. انجام این وظیفه برای کاهنان مستلزم ایمان و شهامت بود، و آنان به خدا اعتماد داشته و به کلام او تکیه می‌کردند.

پیام خداوند به یوشع (۳: ۱۷-۱۸). وقتی که موسی (با معجزه خدا) قوم را از میان دریای سرخ عبور داد، آن معجزه باعث شد تا موسی در نظر قوم، بزرگ جلوه کند و دریابند که او برآستی خادم خداوند است (خروج ۱۴: ۳۱). خدا در نظر داشت که مشابه همان معجزه را در باره یوشع نیز انجام دهد، تا قوم بدانند که خدا با یوشع است همانگونه که با موسی بود (۴: ۱۴؛ ۱: ۵ و ۹). قبل از آنکه این معجزات ظاهر شوند موسی و یوشع، هر دو *اقتدار* خود را از خداوند دریافت کرده بودند؛ اما این معجزات موجب می‌شد که آنها در نظر قوم، بزرگ و *توانمند* جلوه کنند. اقتدار و توانمندی، دو عامل مهم هستند که رهبری را کارآمد و مؤثر می‌سازند.

پیام یوشع خطاب به قوم (۳: ۹-۱۳). پس از صحبت با کاهنانی که وظیفه حمل تابوت را بر عهده داشتند، اکنون یوشع تمامی قوم را از سخنان خدا آگاه می‌سازد. او خواهان جلال دادن خویش نبود، بلکه عظمت و برکات بی‌نظیر فیض خدا را به قوم یادآور شد. یک رهبر روحانی واقعی و صدیق، چشمان قوم خدا را بر خداوند و عظمت او متمرکز می‌سازد. بخش اعظم سخنان کوتاه یوشع در اینجا بازتاب آخرین وصایای موسی به خود او (تثنیه ۳۱: ۸-۱)، و نیز سخنانی که در زمان قرار گرفتنش بجای موسی، خدا به او گفته بود می‌باشد (یوشع ۱: ۹-۱). یوشع به مردم "دلگرمی مذهبی" نداد بلکه خیلی ساده وعده‌های خدا - کلام ایمان - را به آنان یادآور شد و ایشان را ترغیب نمود که اطاعت کنند.

خدا یوشع بسیار فراتر از صرفاً خدای اسرائیل بود. او "خدای زنده" (۳: ۱۰) و "خداوند تمامی زمین" (۳: ۱۱ و ۱۳) بود. از آنجا که او "خدای زنده" بود می‌توانست بت‌های مرده‌ی مشرکین و کفار را مغلوب سازد و سپس در زمین موعود ساکن شود (مزمور ۱۱۵). از

آنجا که ”خدای تمامی زمین“ بود، می‌توانست به هر کجا که خوشایند او بود برود و هر آنچه را که میل داشت با هر سرزمین و ملتی انجام دهد. ”همانا خزانه خاص من از جمیع قوم‌ها خواهید بود زیرا که تمامی جهان از آن من است“ (خروج ۱۹:۵). ”کوه‌ها از حضور خداوند مثل موم گداخته می‌شود، از حضور خداوند تمامی جهان.“ (مزمور ۹۷:۵).

یوشع به قوم توضیح داد که به محض آنکه پای کاهنانی که حامل تابوت بودند وارد آب شود، خدا رود اردن را در مقابل ایشان خواهد گشود. او همچنین به تمامی قوم فرمان داد که از هر سبط، یک نفر را برای انجام وظیفه‌ی خاصی که بعداً شرح می‌دهد انتخاب کنند (۴:۲-۱). خدا پیشاپیش قوم خود حرکت می‌کرد و راه را برای عبور ایشان می‌گشود!

وقتی پیام‌های پنجگانه را بازنگری کنید متوجه خواهید شد که خدا تمام اطلاعات لازم برای انجام کاری که از ایشان انتظار داشت را در اختیار آنها نهاده بود. شما در حین مطالعه این پیام‌ها با شرایطی که قوم باید انجام می‌دادند، فرامینی که بایست اطاعت می‌کردند، و وعده‌هایی که باید آنها را باور می‌داشتند روبرو می‌شوید. هرگاه خدا از قوم خود بخواهد که در پیروی از او وارد عرصه‌های نوین کشمکش و فتوحات گردند، همواره ”کلام ایمان“ را به آنها می‌دهد. احکام خدا هنوز هم نشان توانمندی اوست و هرگز وعده‌هایش با شکست مواجه نمی‌شوند. نصیحت یهوشافاط پادشاه که قرن‌ها بعد از یوشع می‌زیست امروز نیز کارآمد است: ”بر یهوه خدای خود ایمان آورید و استوار خواهید شد و به انبیای او ایمان آورید که کامیاب خواهید شد“ (۲ تواریخ ۲۰:۲۰). ”از تمامی وعده‌های نیکو... یک سخن به زمین نیفتاد“ (۱ پادشاهان ۸:۵۶).

۲- قدم ایمان (یوشع ۳: ۱۴-۱۷)

در بخش اعظمی از سال، گستره عرضی رود اردن در حدود یکصد پا^۲ بود، اما در فصل بارندگی و طغیان آب، رود از محدوده‌ی کناره‌های خود گذشته و وسعتی بالغ بر یک مایل^۳ پیدا می‌کرد. به مجرد آنکه کاهنان با تابوت عهد، قدم در آب رود گذاشتند، جریان آب متوقف شد و آب رودخانه مانند دیواری عظیم در فاصله‌ی بیست مایلی نزدیک شهر آدم در قسمت علیای رود بر روی هم انباشته شد. این معجزه‌ی خدا در پاسخ به ایمان قوم بود.

تا زمانی که با ایمان قدم برداریم (۱: ۳) و پای ما در آب فرو نرود، قادر نخواهیم بود به نحو مناسب و شایسته‌ای در زیستن به‌خاطر مسیح و خدمت کردن به او پیشرفت زیادی بکنیم. با هر قدمی که کاهنان برمی‌داشتند، آب به عقب می‌رفت تا جایی که آنان در میان رودخانه بر زمین خشک ایستادند. کاهنان در آنجا ایستادند تا تمامی قوم عبور کردند، آنگاه کاهنان به آن سوی رودخانه رفتند و جریان آب به حال عادی برگشت.

وقتی خدا دریای سرخ را گشود، از باد بسیار شدیدی که تمامی آن شب آغاز شده بود استفاده کرد (خروج ۱۴: ۲۱-۲۲). وزیدن باد، اتفاقی نبود بلکه "نفخه بینی خداوند" بود (خروج ۱۵: ۸). زمانی که موسی عصای خود را بلند کرد، باد شروع به وزیدن کرد و چون عصای خود را پایین آورد آب‌ها، بر لشگریان فرعون فرو ریختند (خروج ۱۴: ۲۶-۲۸). چون اسرائیل از رود اردن عبور کردند، این بازوی مطیع رهبرشان نبود که معجزه را موجب شد بلکه پاهای مطیع

^۲ هر پامعادل ۳۰/۴۸ سانتیمتر است. م

^۳ هر مایل برابر با ۱۶۰۹ متر می‌باشد. م

کاهنان بود. تا زمانی که ما مشتاق نباشیم که با ایمان قدم برداریم و از کلام خدا اطاعت کنیم، او هرگز نمی‌تواند راه را در مقابل ما بگشاید. همانطور که پیش از این متذکر شدم، عبور از رود اردن تصویری از مرگ مسیحیان و ورود آنها به آسمان نیست، و کاملاً در تضاد با آن چیزی است که در برخی سرودها خوانده می‌شود. عبور از دریای سرخ نشانه‌ی رهایی ایماندار از اسارت گناه و عبور از رود اردن تصویری از ایمانداری است که میراث خود را در عیسی مسیح به دست می‌آورد. یوشع نمونه‌ای از سردار فاتح ما، عیسی مسیح است که هر روزه ما را به سمت آن میراثی که برایمان تدارک دیده است هدایت می‌فرماید (۱ قرن‌تیان ۲: ۹-۱۰). ”میراث ما را برای ما خواهد برگزید.“ (مزمور ۴۷: ۴).

چه غم‌انگیز است که قوم خدا در رسیدن به آنچه میراث ایشان است سهل‌انگاری کنند و بی‌هدف در این زندگی مانند قوم اسرائیل در بیابان سرگردان باشند. رساله به عبرانیان با این هدف نوشته شد که قوم خدا را به چالش در پیشروی بسوی رشد روحانی و پرهیز از بازگشت به سمت بی‌ایمانی ترغیب کند. در باب‌های ۳ و ۴ این رساله، نویسنده از تجربه قوم اسرائیل در قادش برنیع استفاده کرده تا به مسیحیانی که در خواب غفلت فرو رفته‌اند هشدار دهد که در قبال تمام آنچه که خدا برایشان مهیا کرده، کوتاهی و اهمال نکنند. ما در زندگی مسیحی خود هرگز نمی‌توانیم ایستا و بی‌تحرك باشیم؛ چرا که یا با ایمان به پیش می‌رویم و یا در بی‌ایمانی عقب‌نشینی می‌کنیم.

۳- شهادت ایمان (یوشع ۴: ۱-۲۴)

خدا بر تمامی آنچه که در رود اردن اتفاق می افتاد نظارت داشت. او فرمود که کاهنان در چه زمانی وارد آب شوند و چه وقت به آن سوی رود بروند. او به آب امر فرمود که چه زمان به عقب برگردد و چه موقع دوباره جاری شود. چه آب و چه قوم، همگی از او اطاعت کردند، و همه چیز همانگونه انجام شد که خدا در نظر داشت. آن روز، زمانی بود که جلال خداوند آشکار شد و خادمش یوشع در نظر مردم ارتقا یافت (یوشع ۴: ۱۴).

دو توده سنگی به یادبود عبور قوم از رود اردن برپا شد: دوازده سنگ در جلجال (۴: ۸-۱ و ۲۴-۱۰) و دوازده سنگ در وسط اردن (۹: ۴). این سنگ‌ها شهادتی بودند بر اینکه خدا به ایمان آنها احترام گذاشته و برای خیریت کسانی که بر او توکل داشتند عمل کرده است. سنگ‌های انباشته شده در جلجال توسط دوازده نفر که قبلاً انتخاب شده بودند، یعنی یک نفر از هر سبط به آنجا حمل شده بود (۳: ۱۲). زمانی که این افراد به وسط رود رسیدند، هر کدام یک قطعه سنگ بزرگ را برداشته و تا فاصله هشت مایلی به جلجال که محل اردو زدن اسرائیل برای گذران شب بود حمل کرده بودند. جلجال در حدود دو مایل با اریحا فاصله داشت و به غیر از مرحله عبور از رود، نخستین قلمرویی بود که در زمین کنعان به تصرف قوم درآمد.

سال‌ها بعد، جلجال تبدیل به یکی از مراکز مهم برای قوم اسرائیل شد. نخستین پادشاه اسرائیل در جلجال تاجگذاری کرد (۱ سموئیل ۱۱)، داود بعد از فرو نشانیدن شورش ابسالوم در جلجال مورد استقبال قرار گرفت (۲ سموئیل ۱۹)؛ و سموئیل نیز جلجال را به آن اندازه مهم می‌دانست که آن را در زمره مناطق "خدمت سیار" او قرار داد (۱ سموئیل ۷: ۱۶). در دوران ایلیا و الیشع "مدرسه انبیا" در جلجال قرار

داشت (۲ پادشاهان ۲: ۱-۲ و ۳۸:۴). جلجال برای یوشع مهم بود چون علاوه بر اردوگاه قوم، ستاد فرماندهی او در عملیات بود (یوشع ۹:۶؛ ۱۰:۶ و ۱۵ و ۴۳؛ ۱۴:۶).

توده سنگ بنا شده در جلجال یادآور عمل خدا برای قوم بود. یهودیان در زمینه تعلیم دادن به نسل آینده راجع به یهوه و ارتباط خاص او با قومش، ایمانداران برجسته‌ای بودند (یوشع ۴: ۶ و ۲۱؛ خروج ۱۲: ۲۶ و ۱۳: ۱۴؛ تثنیه ۶: ۲۰؛ مزمور ۳۴: ۱۱-۱۶ و ۷۱: ۱۷-۱۸ و ۷۸: ۱-۷ و ۷۹: ۱۳ و ۸۹: ۱ و ۱۰۲: ۱۸). برای یک شخص غیر ایماندار، آن دوازده سنگ فقط یک توده سنگ معمولی بود؛ اما برای یک یهودی متدین، آن توده سنگ پیوسته به او یادآور می‌شد که یهوه خدای او است و برای قوم خود کارهای عجیب می‌کند.

لازم است به این نکته توجه شود که یوشع، قوم را متعهد کرد که از خدا بترسند و در قبال تمامی اقوام زمین شاهدانی نیکو برای او باشند (۲۴:۴). خدایی که رود اردن را گشود، خدایی است که هر شخص باید از او بترسد، او را محبت کند و از وی اطاعت نماید! قوم اسرائیل می‌بایست برای ملت‌های دیگر در باره او شهادت می‌داد و آنان را دعوت می‌کرد که بر خدا اعتماد و توکل داشته باشند. خدای اسرائیل از قوم خود حفاظت می‌کرد، وعده‌های خویش را نگاه می‌داشت، پیشاپیش ایشان حرکت می‌کرد تا پیروز شوند و هرگز شکست نمی‌خورد. و این چه شهادت عظیمی برای جهانیان بود!

بسیار ناگوار است که این یادبود در جلجال به تدریج مفهوم روحانی خود را از دست داد و مبدل به مکانی شد که در آنجا یهودیان با انجام مراسم پرستشی بر علیه خدا، گناه ورزیدند. هوشع نبی آنها را ملامت کرد که به جای ستایش کردن خدا در اورشلیم، مردم به جلجال روی می‌آوردند (هوشع ۴: ۱۵ و ۹: ۱۵ و ۱۱: ۱۲)، عاموس نیز کلام هوشع را

تکرار کرد (عاموس ۴:۴ و ۵:۵). اگر ما نسل آتی خود را در باره حقایق الهی به‌درستی تعلیم ندهیم آنها بسوی دنیا متمایل خواهند شد.

یوشع بنای یادبودی را در وسط رود برپا کرد (۹:۴)^۴ و به‌منظر یهودیان عملکرد رهبرشان باید عجیب بوده باشد. چه کسی غیر از خدا می‌توانست ببیند که دوازده سنگ در بستر رود بر روی هم انباشته شده‌اند؟ متن کتاب به ما نمی‌گوید که خدا بنای یادبود دوم را به یوشع امر کرده باشد، اما کار شایسته‌ای بود که او انجام داد. حداقل اینکه خدا او را ملامت نکرد.

بنای سنگی جلجال به یهودیان یادآور می‌شد که خدا آنان را از میان رود اردن عبور داده و به سلامت وارد زمین موعود کرده بود. آنها رابطه خود را با گذشته، قطع کرده بودند و هرگز نباید به بازگشت فکر می‌کردند. یادبودی که در بستر رود قرار گرفته بود به آنان متذکر می‌شد که زندگی کهنه ایشان دفن شده و از آن پس باید ”در تازگی حیات“ رفتار کنند (رومیان ۶: ۱-۴). (زمانی که فصل ۵ یوشع را مطالعه می‌کنیم، حقایق روحانی مهمی را از ایجاد بنای یادبود و اختتان نسل جدید برای مسیحیان امروز بدست می‌آوریم.)

هرگاه کودکان عبرانی در باره علت وجود دوازده سنگ در جلجال سؤال می‌کردند، والدین می‌توانستند معجزه عبور از رود را برای آنها شرح دهند. سپس اضافه می‌کردند که ”یک بنای یادبود دیگری هم وجود دارد که در عمق رود و در محلی که کاهنان با تابوت عهد ایستاده بودند قرار دارد. شما نمی‌توانید آن را ببینید، ولی بدانید که

^۴ متن NIV آیه مذکور را با آنچه در جلجال بنا شد مرتبط می‌داند اما در حاشیه توضیح داده که این دو از یکدیگر جدا هستند. من تصور می‌کنم که این تفسیر صحیح باشد. در ترجمه NASB چنین می‌خوانیم ”سپس یوشع دوازده سنگ را در وسط رود اردن جایی که پاهای کاهنانی که حامل تابوت عهد بودند در آنجا قرار داشت، نصب کرد، و تا امروز در آنجا قرار دارند.“

هنوز در آنجا هست. این یادبود دوم به ما یادآور می‌شود که آن زندگی گذشته، دیگر دفن شده و ما باید در حیات جدید و در اطاعت از خداوند زندگی کنیم.“ کودکان می‌بایست این حقیقت را با ایمان می‌پذیرفتند، و این پذیرش می‌توانست تغییر عمده‌ای در چگونگی ارتباط آنها با خدا و پیروی از اراده او در زندگیشان ایجاد کند.

این دو توده سنگی نخستین موارد از یادبودهای سنگی است که یهودیان در کنعان بنا کردند. آنها همچنین در اطاعت از فرامین موسی دو سنگ بزرگ “برکت و لعنت” را در کوه عیبال و جرزیم نصب کرده بودند (تثنیه ۲۷: ۸-۱؛ یوشع ۸: ۳۰-۳۵). یهودیان توده‌ای از سنگ را بر جنازه عخان و خانواده او بر پا کردند (یوشع ۷: ۲۵-۲۶)؛ یوشع در اواخر عمر خود سنگی را به‌عنوان “سنگ شاهد” در شکیم قرار داد (۲۴: ۲۴-۲۸؛ داوران ۹: ۶). دو سبط به همراه نیمی از سبط منسی که در آن سوی رود اردن زندگی می‌کردند “مذبح عظیم المنظری” را ساختند تا به فرزندان خود یادآور شوند که اگر چه رود موجب جدایی آنان از سایر اسباط شده است لیکن به ملت اسرائیل تعلق دارند (یوشع ۲۲: ۱۰).

ساختن یادبودها هیچ اشکالی ندارند مشروط بر اینکه مبدل به بت‌های مذهبی نشوند و قلوب ما را از توجه به خدا منحرف نسازند، و نیز حلقه اتصال ما به گذشته نباشند که از خدمت خدا در زمان حاضر غفلت کنیم. شکوهمند جلوه دادن گذشته‌ها روش خوبی برای فلج کردن زمان حال و به سرقت بردن قدرت کلیسا است. نسل آینده نیاز دارد که آنچه را خدا در تاریخ انجام داده است به یاد بیاورد، لیکن این یادآوری بایست انگیزه‌ای برای تقویت ایمان بوده و آنان را هرچه بیشتر به خدا نزدیک کند.

خدایی که ما را بیرون آورد، قادر است ما را داخل نیز بگرداند (تثنیه ۶:۲۳)، و او که ما را داخل می‌گرداند قادر است تا ما را قوت بخشد که میراث خود را در عیسی مسیح بدست آوریم. از آنجا که قوم خدا هویت خویش را در مرگ، تدفین و قیام عیسی یافته است (رومیان ۶؛ غلاطیان ۲:۲۰)، پس "قوت غالب شدن" را دارد و دنیا (رومیان ۶:۱۴)، جسم (رومیان ۵:۲۴) و شیطان (یوحنا ۱۲:۳۱) نمی‌توانند آنها را مغلوب کنند. در عیسی مسیح، ما بر دنیا پیروزیم (یوحنا ۴:۵).

اگر می‌خواهید میراث خود در مسیح را بدست آورید، به کلام ایمان معتقد باشید و قدم درون آب بگذارید! در ایمان گام بردارید و آنگاه خدا راه را برای شما خواهد گشود. خویشتن را به خدا تسلیم کنید و نسبت به زندگی گذشته، خود را مرده انگارید (رومیان ۶)، و خواهید دید که او شما را به زمین نیکو داخل می‌سازد و "ایام افلاک بر بالای زمین" (تثنیه ۱۱:۲۱) را به شما می‌دهد.

اکنون دیگر قوم اسرائیل وارد زمین موعود شده بودند، لیکن هنوز از آمادگی لازم برای روبرو شدن با دشمن برخوردار نبودند. کسب برخی آمادگی‌های روحانی در چند زمینه برای یوشع و نیز تمامی قوم ضرورت داشت.

آماده شدن برای کسب پیروزی

یوشع فصل ۵

قوم اسرائیل به سلامت از رود اردن عبور کرده و قدم به زمین آن سوی رود گذاشت. عبور از رود یک معجزه بزرگ برای قوم و پیغامی عظیم برای ساکنان آن زمین بود (۵: ۱). ترس از این قوم، پیش از این در دل مردم کنعان رسوخ کرده بود (۲: ۹-۱۱)، و اکنون ترس آنها موجب یأس و تضعیف روحیه ایشان شده بود.

شاید شما انتظار داشتید که یوشع بلافاصله ارتش خود را سازماندهی کرده و به اریحا یورش ببرد. چرا که به هر حال، افراد قوم با وحدت و یکپارچگی به دنبال خداوند بودند و ساکنان زمین از وحشت حضور آنان فلج شده بودند. بنابراین از نقطه نظر انسانی، فرصت مناسبی بود که یوشع وارد عمل شود.

اما افکار و راه‌های خدا بسیار بلندتر از افکار ما هستند (اشعیا ۵۵: ۸-۹)؛ و یوشع دستورات خود را از خداوند دریافت می‌کرد نه از کارشناسان امور نظامی. قوم اسرائیل در روز دهم از ماه اول، از رود اردن عبور کردند (یوشع ۴: ۱۹). وقایع ذکر شده در فصل ۵ حداقل ده روز به طول انجامیده است، و بعد از آن افراد قوم مدت شش روز در اطراف اریحا رژه رفتند. پیش از آنکه خدا نخستین پیروزی را در زمین موعود نصیب قوم خود گرداند مدت دو هفته صبر کرده بود.

قوم خدا می‌بایست پیش از در آغوش گرفتن پیروزی، آمادگی لازم را کسب می‌کردند. فتح پیروزمندان زمین موفقیت یوشع و یا افراد قوم نبود بلکه پیروزی خدا بود. آنچه قوم اسرائیل را پیروز کرد، نه قدرت

سربازان یهودی بود و نه ترس و وحشت دشمن، بلکه آن حضور و برکت خداوند عامل آن بود. قبل از آنکه خدا قوم خود را بر ساکنان کنعان پیروز گرداند، لازم بود که سه گام ضروری در کسب آمادگی برداشته شود.

۱- تجدید عهد با خداوند (یوشع ۵: ۱-۹)

بعد از عبور موفق از رود اردن، قوم می‌بایست در جلجال توقف می‌کردند تا تمامی مردان به یک عمل جراحی دردناک گردن نهند. چرا خدا در این زمان دستور فرمود که آیین اختتان در مورد تمامی مردان قوم اجرا شود؟

به جهت احیا و تجدید عهدی خود (۵: ۲-۷). اسرائیل ملت عهد بود، امتیازی که خدا به هیچ ملت دیگری در روی زمین نداده بود (رومیان ۹: ۴-۵). هنگامی که خدا ابراهیم را دعوت کرد که از اور کلدانیان هجرت کند، با او عهد بست (پیدایش ۱۲: ۱-۳)، و عهد خود را با قربانی مهر کرد (پیدایش ۱۵). خدا انجام ختنه را به عنوان نشانه‌ی عهد برای ابراهیم و اخلاف او قرار داد (پیدایش ۱۷: ۹-۱۴ و ۲۳-۲۷). بخصوص آیه ۱۱). در آن ایام سایر اقوام نیز سنت اختتان را اجرا می‌کردند لیکن آیین آنها فاقد آن مفهوم روحانی بود که برای یهود معنا داشت.

با انجام این آیین، یهودیان مبدل به "قومی نشانه‌دار" می‌شدند که متعلق به خدای حقیقی و زنده بودند. این امر حاکی از این حقیقت بود که آنان متعهد بودند تا از خدای خود اطاعت کنند. نشانه‌ی عهد به ایشان یادآوری می‌کرد که بدن آنها به خدا تعلق داشت و نباید برای اهداف و نیات گناه‌آلود استفاده می‌شد. قوم اسرائیل در محاصره ملت‌هایی بودند که بت‌های گوناگون را ستایش می‌کردند و انجام اعمال

شنیع و موهن جنسی بخشی از مراسم پرستشی آنان را تشکیل می‌داد. نشانه‌ی عهد به یهودیان یادآور می‌شد که قومی ویژه، مردمی برگزیده و امت مقدس هستند (خروج ۱۹: ۵-۶)، و باید پاکدامنی و صداقت را در روابط زناشویی، روابط اجتماعی و پرستش‌های خود حفظ می‌کردند.

آیین ختنه در مورد یهودیانی که در طول سرگردانی در بیابان متولد شده بودند اجرا نشده بود (۵: ۵). سی و هشت سال قبل در قادش برنیع، آنان از اطاعت خدا و ورود به زمین موعود امتناع کرده بودند (تثنیه ۱۴: ۲؛ اعداد ۱۳-۱۴). خدا تمامی آنان را با سرگردان شدن در بیابان تنبیه کرده بود و به غیر از یوشع و کالیب تمام نسل قدیم در بیابان مردند. در آن زمان خدا رابطه عهدی خود را به حال تعلیق گذاشته بود و ضرورتی نداشت که نشانه‌ی عهد بر اولاد ذکور ایشان قرار بگیرد. گرچه آنها به‌طور موقتی قوم عهد نبودند، اما خدا برای ایشان کارهای عجیب می‌کرد و نیازهای روزانه آنان را تأمین می‌نمود.

اکنون که نسل جدید قدم به میراث خود گذاشته بود، لازم بود تا رابطه‌ی عهدی خود با خدا را تجدید کند. اگر زمانی که قوم در بیابان بودند، با وسوسه گناه روبرو شدند (اعداد ۲۵) چقدر بیشتر اکنون که وارد زمین شده بودند در معرض وسوسه قرار داشتند! مشرکین و بت‌پرستان در اطراف ایشان می‌زیستند که اعمال غیر اخلاقی در مذاهب خود انجام می‌دادند، و قوم در خطر سازش و کنار آمدن با دشمنان خود قرار داشتند. بعدها نسل آتی یهودیان دقیقاً همین کار را انجام دادند، چرا که مفهوم اصلی ختنه را از یاد برده بودند.

این عمل جراحی بر روی بدن نمادی از یک جراحی روحانی بر روی قلب بود. "پس غلفه دل‌های خود را مختون سازید و دیگر گردن‌کشی ننمایید" (تثنیه ۱۰: ۱۶). هیچ مقدار جراحی ظاهری

نمی‌تواند درون شخص را تغییر دهد. تنها زمانی که با توبه و انابت بسوی خدا باز می‌گردیم، او قادر است قلب‌های ما را متحول کند و قدرت محبت کردن و اطاعت نمودن هر چه بیشتر از خودش را به ما ارزانی فرماید (رومیان ۲: ۲۹-۲۵).

اما سال‌های زیادی بود که یهودیان به علامت ظاهری عهد و نه به خدای عهد که می‌خواست آنان قومی مقدس باشند تکیه می‌کردند. آنان تصور می‌کردند که چون قوم عهد هستند پس بدون هیچ مشکلی می‌توانند آنگونه که خود دوست دارند زندگی کنند! موسی به آنان در باره این گناه هشدار داده بود (تثنیه ۳۰: ۶) و انبیا نیز همچنین متذکر شده بودند (ارمیا ۴: ۴). وقتی یحیی تعمیددهنده، قوم را به توبه دعوت می‌کرد رهبران روحانی مدعی بودند که "پدر ما ابراهیم است" (متی ۹: ۳). آنها بی‌شبهات به برخی ایمانداران امروزی نبودند که تصور می‌کنند چون در آب تعمید گرفته، عضو کلیسا هستند و به شکل منظم در عشاء ربانی شرکت می‌کنند پس به‌طور حتم نجات یافته و وارد ملکوت خواهند شد. هر اندازه که این آیین‌ها خوب و پسندیده باشند اما هرگز نباید جانشین ایمان به عیسی مسیح گردند (رومیان ۲: ۲۹-۲۵).

به جهت آزمایش ایمان ایشان (یوشع ۵: ۸). اسرائیل در قلمرو دشمن و در فاصله چند مایلی از اریحا، اردو زده بودند. با اجرای مراسم اختتان، تمامی مردان قوم به‌طور موقت توانایی خود را از دست داده بودند، که شامل سربازان جنگاور نیز می‌شد! چه فرصت طلایی و گرانبهایی جهت دشمن بود که بر آنها حمله کرده و کاملاً نابودشان کند. (رک پیدایش ۳۴). اطاعت از خدا در این مورد مستلزم ایمان یوشع و تمامی قوم بود، و اطاعت ایشان از حکم خدا رمز پیروزی آنان بود (یوشع ۱: ۸-۷). آنها در عین ضعف، قوی بودند و با ایمان و صبر، وارث و عده‌ها شدند (عبرانیان ۶: ۱۲).

مدت کوتاهی پس از خروج قوم از مصر، خدا ایشان را در مریبه آزمود و قوم در آن آزمون شکست خوردند (خروج ۱۷: ۱-۷؛ مزمور ۷: ۸۱). مدت کوتاهی بعد از ورود قوم به زمین موعود، خدا با صدور حکم اختتان تمام مردان، آنان را آزمایش کرد و این بار آنها سربلند از این آزمایش بیرون آمدند. مردم ایمان لازم برای اطاعت از خدا را داشتند، و این عملکرد آنان شهادتی بود بر اینکه از فرامین خدا حین حرکت در آن زمین، پیروی خواهند کرد.

بعد از آنکه ما حلاوت پیروزی ایمان را چشیدیم، معمولاً خدا اجازه می‌دهد که تحت آزمایش قرار بگیریم. وقتی ابراهیم به زمین موعود رسید با قحطی مواجه شد (پیدایش ۱۲). ایلیا به‌خاطر غلبه بر انبیای بعل به مرگ تهدید شد (۱ پادشاهان ۱۸-۱۹). عیسی مسیح بعد از تعمید خود در رود اردن توسط روح‌القدس به بیابان هدایت شد تا از سوی ابلیس آزموده شود (متی ۳: ۱۳-۴: ۱۱). از آنجا که موفقیت‌های بزرگ می‌توانند به غرور منتهی شوند، خدا اجازه می‌دهد که ما تحت آزمایش قرار بگیریم تا به‌یاد داشته باشیم که همواره باید به او اتکا کنیم. واعظ اسکاتلندی، اندرو بونار (۱۸۹۲-۱۸۱۰) همیشه می‌گفت "بعد از هر پیروزی همانقدر هوشیار و مراقب باشید که قبل از نبرد بودید."

به جهت برداشتن عار و بنامی (یوشع ۵: ۹). کلمه جلال مشابه واژه عبری galal است که معنای "غلتنیدن" را دارد. اما "عار مصر" چه بود؟ برخی می‌گویند که اشاره به ننگ بردگی در مصر است، اما تقصیر یهودیان نبود که فرعون با آنان خصومت می‌کرد (خروج ۸: ۱). یهودیان نه به‌خاطر ناطاعتی بلکه چون خدا ایشان را به مصر فرستاده بود (پیدایش ۴۶: ۱-۴) در آنجا بودند.

برخی نیز چنین می‌گویند که "عار مصر" به معنای رسوایی ملی است چون قوم اسرائیل زمانی که در مصر بودند، بت‌های مصریان را

ستایش می‌کردند (حزقیال ۲۰: ۸-۷ و ۲۳:۳)، و حتی در ایام سرگردانی در بیابان نیز به این کار ادامه داده بودند (عاموس ۵: ۲۶-۲۵؛ اعمال ۷: ۴۲-۴۳). لیکن آن نسل قدیمی اکنون دیگر زنده نبودند و بدون تردید نسل جدید یهودیان نمی‌بایست به‌خاطر گناهان پدرانشان سرزنش می‌شدند. گذشته از این برای من دشوار است که میان عبور از رودخانه، مراسم اختتان و بت‌پرستی در مصر ارتباطی ببینم.

من تصور می‌کنم "عار مصر" اشاره به تمسخر دشمنان در واقعه‌ی قادش برنیع دارد که اسرائیلیان در اعتماد به خدا و ورود به زمین موعود، شکست خورده بودند. وقتی هارون در پایین کوه سینا گوساله طلایی را ساخت و قوم حکم خدا را نقض کردند، خدا تهدید کرد که تمام آنها را هلاک خواهد کرد و ملت جدیدی را از موسی بوجود خواهد آورد. لیکن موسی با خدا بحث کرد که اگر این عمل را انجام دهد، جلال اسم خود را در نظر جهانیان خدشه‌دار خواهد کرد چرا که مصریان خواهند گفت که خدای عبرانیان آنها را از مصر خارج کرد تا در بیابان هلاک گرداند (خروج ۳۲: ۱-۱۲). در قادش برنیع نیز هنگامی که خدا می‌خواست آنان را از بین ببرد، موسی مشابه همین استدلال را عرضه کرد (اعداد ۱۴: ۱۱-۱۴). موسی نمی‌خواست که مصریان بگویند خدای اسرائیل نتوانست آنچه را که شروع کرده بود به پایان رساند.

گناه اسرائیل در قادش برنیع، مایه ننگ و رسوایی آنان بود، لیکن همه این وقایع به گذشته تعلق داشتند و اینک قوم در زمین موعود بودند! آنها باید بخش شرقی اردن را به تصرف در می‌آوردند و حال آنجا را اشغال کرده بودند (اعداد ۳۲). آنها باید از رود اردن عبور می‌کردند و برای فتح زمین آماده می‌شدند. مهم نبود که مصریان و

سایر اقوام در باره گناه اسرائیل در قادش برنیع چه می‌گفتند، آن رسوایی اکنون کاملاً برداشته شده بود. هر مرد بر بدن خود نشانه‌ای داشت که به او یادآور می‌شد که به خدا تعلق دارد، فرزند عهد است و زمین موعود از آن او است.

به جهت برگزاری مراسم فصیح (خروج ۱۲: ۴۳-۴۴ و ۴۸). هیچ ذکوری نمی‌توانست در مراسم سالیانه فصیح شرکت کند مگر آنکه آیین اختتان را انجام داده و پسر راستین عهد باشد. من بعداً در باره این جشن بزرگ فصیح بیشتر توضیح خواهم داد.

به جهت عینیت بخشیدن به برخی حقایق روحانی. بسیاری از وقایع عهدعتیق نشان‌دهنده‌ی آموزه‌های عهدجدید هستند (رومیان ۱۵: ۴؛ ۱۰: ۱۱). خروج قوم اسرائیل از مصر تصویری از رهایی ایماندار از اسارت گناه با ایمان به عیسی مسیح است (یوحنا ۱: ۲۹؛ ۱۰: ۵؛ ۷: ۴). عبور قوم از رود اردن نمایانگر مرگ انسانیت کهنه‌ی ایماندار و دست یافتن به میراث خود از طریق ایمان است. این حقایق در باب‌های ۱-۶ رساله عبرانیان تشریح شده‌اند. بخصوص در باب‌های ۳ و ۴. خدا نمی‌خواهد که ما در برهوت بی‌ایمانی سرگردان و آواره باشیم. او انتظار دارد که به‌واسطه‌ی ایمان، میراث خود را بدست آوریم، دشمن خویش را مغلوب سازیم و از ”آرامی“ روحانی که او برای کسانی که با وی راه می‌روند مهیا فرموده، لذت ببریم.

از آنجا که روح‌القدس تمامی ایمانداران را در بدن مسیح تعمید می‌دهد (۱۰: ۱۲: ۱۳)، تمام ایمانداران در مرگ، تدفین، قیام و صعود عیسی مسیح شریک شده‌اند (رومیان ۶: ۱-۱۰؛ افسسیان ۲: ۱-۱۰). این حقیقت روحانی در عبور قوم از رود اردن متجلی می‌باشد.

ما به دلیل جایگزینی از مجازات گناه، رستگار شده‌ایم: مسیح به جای ما بر صلیب مُرد (رومیان ۵: ۸). ما به‌خاطر این هویت خود از قدرت گناه آزاد شده‌ایم: ما با مسیح مُردیم (غلاطیان ۲: ۲۰). ما باید ایمان داشته باشیم که آنچه خدا می‌گوید حقیقت و راستی است و خود را نسبت به گناه، مُرده و در مسیح زنده بدانیم (رومیان ۶: ۱۱-۲۳). ما از رود عبور کرده‌ایم!

بسیاری از محققین عهد جدید اعتقاد دارند که مراسم تعمید آب در کلیسای دوران رسولان با غوطه‌ور ساختن در آب انجام می‌شد. شخص داوطلب در آب فرو می‌رفت و سپس از آن بیرون می‌آمد، که نمادی از شراکت ایماندار در مرگ، دفن و قیام مسیح بود. قوم اسرائیل این حقیقت روحانی را با عبور از دریای سرخ (نمادی از ترک کردن زندگی گذشته) و گذشتن از رود اردن (ورود به میراث جدید) به تصویر کشیدند.

ما همچنین در اختتان مسیح سهیم هستیم. ”و در وی مختون شده‌اید، به ختنه ناساخته بدست یعنی بیرون کردن بدن جسمانی به‌وسیله اختتان مسیح. و با وی در تعمید مدفون گشتید که در آن هم برخیزانیده شدید به ایمان بر عمل خدا که او را از مردگان برخیزانید“ (کولسیان ۲: ۱۱-۱۲).

اختتان مسیحیان متفاوت با یهودیان است. یهودیان جراحی ظاهری بر جسم خود انجام می‌دهند لیکن مسیحیان در درون خود و بر قلوبشان ”جراحی روحانی“ می‌کنند. جراحی یهودیان تنها بر یک قسمت از بدن انجام می‌شد، در حالی برای ایمانداران شامل تمامی ”بدن جسمانی“ است (کولسیان ۲: ۱۱). وقتی شما این حقیقت را قبول کرده و بر آن اعتماد می‌کنید، بر گناهان جسم که شما را در بندگی نگاه

می‌داشتند پیروز شده‌اید. "ایمان بر عمل خدا" (کولسیان ۲: ۱۲) قدرت غلبه و پیروزی را به شما می‌دهد.

در کلیسای قرن اول معلمین دروغین تعلیم می‌دادند که مسیحیان غیر یهودی ابتدا باید احکام شریعت موسی را اطاعت کرده و ختنه شوند تا نجات یابند (اعمال ۱۵). آنان اعمال انسانی را به فیض خدا اضافه می‌کردند (افسسیان ۲: ۸-۱۰؛ غلاطیان ۵: ۱). پولس آن معلمین کذب را با لقب "سگ‌ها" (همان لقبی که آنها به غیر یهودیان می‌دادند) خطاب می‌کند و آنان را "مقطوعان" (قطع عضو شده) می‌خواند و می‌گوید که ایمانداران به مسیح "مختونان" واقعی هستند (فیلیپیان ۳: ۱). فرزندان خدا به مسیح تعلق دارند که به واسطه "جراحی روحانی" دارای قلب و نیت جدید شده‌اند (۲ قرنتیان ۵: ۱۷؛ افسسیان ۲: ۲۴؛ کولسیان ۳: ۱۰؛ حزقیال ۱۱: ۱۹ و ۳۶: ۲۶).

همانگونه که یهودیان در جلجال به اطاعت از خواست خدا گردن نهاده‌اند، ایمانداران امروزی نیز باید تسلیم روح القدس بوده و اجازه دهند که او حقایق آنچه که خدا در کلام خود بیان فرموده را تجربه‌ی ملموس و شخصی آنان گرداند. ما باید فرمان "خود را برای گناه مُرده انگارید" را تمرین کنیم (رومیان ۶: ۱۱).

۲- به‌یاد آوردن نیکویی خدا (یوشع ۵: ۱۰-۱۲)

"آنچه در عقب است فراموش کرده" (فیلیپیان ۳: ۱۳) نصیحت حکیمانه‌ای است که در عرصه‌های گوناگون زندگی به کار می‌آید، لیکن چیزهایی وجود دارند که هیچگاه نباید فراموش شوند. موسی در وصایای خود با قوم به ایشان گوشزد کرد که نباید فراموش کنند که روزگاری در مصر بندگی می‌کردند و خداوند ایشان را رهانید و به‌عنوان قوم خاص خود برگزید (تثنیه ۶: ۱۵ و ۱۵: ۱۵). مراسم سالیانه

فصح تجسم این حقیقت بزرگ بود. آنان نباید فراموش می‌کردند که قومی فدیه شده بودند، مردمی که به خون بره رهایی خود را بدست آورده بودند.

چهل سال قبل، اسرائیل در شبی که باید از مصر بیرون می‌آمدند، فصح را برگزار کرده بودند (خروج ۱۱-۱۴). همچنین در کوه سینا و پیش از عزیمت به قادش برنیع، فصح را بجا آوردند (اعداد ۹: ۱-۱۴)؛ اما هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد در طول ایام سرگردانی خود در بیابان، آیین فصح را بجا آورده باشند. نامختونی نسل جدید عاملی بود که ایشان را از انجام مراسم فصح منع می‌کرد، و خدا نیز به‌خاطر نافرمانی و عصیان قوم در قادش برنیع، عهد خود را موقتاً به حال تعلیق درآورده بود. عملی که از روی بی‌ایمانی انجام گرفت برای قوم اسرائیل بهای بسیار سنگینی داشت.

بره‌ی قربانی در مراسم عید فصح سمبلی از مرگ مسیح است (۱ قرن‌تیاں ۵: ۷) و قیام شکوهمند او نمادی است از "قربانی جنبانندی" که یک روز پس از سبت و قبل از فصح تقدیم می‌شد (لاویان ۲۳: ۱۰-۱۴؛ ۱ قرن‌تیاں ۱۵: ۲۳). نخستین روز بعد از سبت، آغاز هفته جدید بود، که روز خداوند و روز قیام مسیح از مردگان است (متی ۲۸: ۱). و باز هم ما می‌بینیم که تصویر مرگ و قیام عیسی، تنها معنای زندگی و پیروزی ما است (رومیان ۴: ۶).

مراسم فصح در ادامه عید فطیر قرار داشت، عیدی که در آن یهودیان به مدت یک هفته از هیچ نوع خمیر مایه استفاده نمی‌کردند (خروج ۱۲: ۱۵ و ۱۸-۲۰). وقتی اسرائیل وارد کنعان شدند، زمان برداشت محصول بود، چون خوشه‌های گندم رسیده بودند. بدون تردید ساکنین بومی برای حفظ جان خود به اریحا گریخته و محصول گندم را رها کرده بودند؛ محصول در دسترس اسرائیل قرار داشت. خدا

سفره‌ای برای قوم خود به حضور دشمنان ایشان گسترانیده بود، و اسرائیلیان نباید از چیزی می‌ترسیدند (مزمور ۲۳: ۵).

یک روز بعد از فصح بود که نزول من آسمانی متوقف شد (۵: ۱۲) و بنابراین معجزه چهل ساله به پایان رسید (خروج ۱۶). اگر فصح یادآور رهایی ایشان از مصر بود، بارش من آسمانی آرزوی بازگشت به مصر را در ذهن آنان تازه می‌کرد! "کاش که در زمین مصر به دست خداوند مُرده بودیم، وقتی که نزد دیگ‌های گوشت می‌نشستیم و نان را سیر می‌خوردیم" (خروج ۱۶: ۳). خدا قوم خود را با نان سماوی، خوراک فرشتگان تغذیه می‌کرد (مزمور ۷۸: ۲۳-۲۵)؛ اما آنها هنوز در آرزوی غذای مصر بودند (اعداد ۱۱: ۴-۹). خدا به‌سادگی قوم خود را از مصر بیرون آورده بود، اما مشکل بود که مصر را از ذهن ایشان خارج سازد.

بسیاری از مسیحیان ظاهری، با نشان دادن رغبت و تمایل قلبی خود به آنچه که متعلق به زندگی گذشته‌شان بوده، اعتراف ایمان خود را تکذیب می‌کنند. "پس چون با مسیح برخیزانیده شدید، آنچه را که در بالا است بطلبید در آنجایی که مسیح است، به دست راست خدا نشسته. در آنچه بالا است تفکر کنید نه در آنچه بر زمین است." (کولسیان ۳: ۱-۲). از دید یوشع این سخن بدین معناست، "شما از رود عبور کرده‌اید و حال در میراث خود قرار دارید، به عقب نگاه نکنید و مشتاق مصر یا بیابان نباشید. بگذارید خدا شما را با محصول میراث خود، تغذیه و اغنا کند."

رشد محصول، نماد دیگری از مرگ و قیام است. بذر در خاک فرو می‌رود و می‌میرد، اما از مرگ، حیاتی جدید و پر ثمر و زیبا می‌روید. عیسی مفهوم من آسمانی (یوحنا ۶: ۲۶-۵۹) و بذر را به خود نسبت داد (یوحنا ۱۲: ۲۰-۲۸) چرا که او آن غذایی است که ما باید بخوریم.

۳- تأکید مجدد بر حضور خداوند (یوشع ۵: ۱۳-۱۵)

یوشع در کتاب شریعت خوانده بود که موسی پس از ساخت گوساله طلایی توسط قوم، چه سخنانی به خداوند گفته بود ”هرگاه روی تو نیاید ما را از اینجا مبر“ (خروج ۳۳: ۱۵). خدا به یوشع وعده داده بود که همانگونه که با موسی بود با وی نیز خواهد بود (یوشع ۱: ۵) و اکنون با حضور خود بر آن وعده تأکید می‌کرد. یوشع نیز مانند سلف خود حاضر نبود نقل مکان کند مگر اینکه اطمینان کسب می‌کرد که حضور خدا همراه اوست.

در این قسمت از کتاب یوشع با یکی از موارد ظهور پیش از تجسد عیسی مسیح در عهدعتیق مواجه هستیم. وقتی ابراهیم بر در خیمه خود نشسته بود، خدا به‌عنوان مسافری با او سر یک سفره نشست و در غذایی که در محیطی دوستانه تدارک دیده بود سهیم شد (پیدایش ۱۸: ۱-۸). هنگامی که بر یعقوب ظاهر گشت با او کشتی گرفت تا وی را به نقطه تسلیم و اطاعت برساند (پیدایش ۳۲: ۲۴-۳۲). سه مرد عبرانی با خدا در تون آتش ملتهب ملاقات کردند (دانیال ۳: ۲۵)، و بر یوشع به‌عنوان سردار لشکر خدا ظاهر شد. خداوند ما همواره بر حسب نیاز ما به ملاقات‌مان می‌آید.

بدون تردید برای یوشع درک این حقیقت که تنها نیست، قوت قلب عظیمی بود. تنهایی در حوزه رهبری می‌تواند بسیار نگران‌کننده و حتی موجب افسردگی شود بخصوص وقتی که شما تشخیص می‌دهید که تصمیمات شما چه تأثیر مستقیمی بر زندگی دیگران دارد. هری ترومن می‌گوید: ”رییس جمهور شدن در ایالات متحده یعنی تنها بودن، تنهایی کامل خصوصاً در زمان اتخاذ تصمیمات بزرگ و مهم.“ یوشع نیز احتمالاً چنین تنهایی را باید تجربه کرده باشد.

خدا وعده داده بود که با یوشع خواهد بود (یوشع ۱: ۹ و ۱۰)، قوم نیز آرزو می‌کردند که خدا با او همراه باشد (یوشع ۱: ۱۶-۱۷). دشمن می‌دانست که خدا با اسرائیل است (یوشع ۲: ۸) و یوشع قلوب مردمش را با ذکر وعده خدا تقویت می‌کرد (یوشع ۳: ۹). اکنون یوشع واقعیت و حقانیت آن وعده را عملاً تجربه می‌کرد! خداوند به‌عنوان سردار لشکر چه در آسمان و چه بر زمین، با یوشع ملاقات کرد. "یهوه صباپوت با ماست و خدای یعقوب قلعه بلند ما" (مزمور ۴۶: ۷ و ۱۱). شاید در آن موقع یوشع سرود عبور اسرائیل از دریای سرخ را در خاطر خود تکرار می‌کرد: "خداوند مرد جنگی است، نام او یهوه است." (خروج ۱۵: ۳).

من شهادت یوشع در ملاقات با این فرد ناشناس را تحسین می‌کنم؛ او می‌خواست بداند که آن شخص به کدام جناح تعلق دارد. از نظر یوشع هیچ حد میانه‌ای وجود نداشت. شما یا باید طرف خدا و قوم او باشید، یا در مقابل آنها (متی ۱۲: ۳۰؛ لوقا ۱۱: ۲۳). زمانی که پی به هویت او برد و دانست که خداوند است، به روی در افتاده، او را سجده کرد و در انتظار فرامین او ماند.

در خدمت مسیحی، فاتحین بزرگ، رهبرانی هستند که قبلاً پیروزی را در خلوت خود با خدا بدست آورده، خویشتن را به او تسلیم کرده و راه و مسیر خود را از او گرفته باشند. نمی‌توان اطمینان داشت که تمامی افراد حاضر در اردوگاه اسرائیل از ملاقات رهبر خود با خداوند مطلع بوده‌اند، اما این ملاقات نقش تعیین‌کننده‌ای در موفقیت یا شکست آنان در عرصه نبرد داشت. واپمن نی، که کتاب مقدس را به زبان چینی به مردم آن سرزمین تعلیم می‌داد گفته است "تا وقتی که ما در جایگاه خادم قرا نگیریم، خدا نمی‌تواند در جایگاه خداوندی قرار بگیرد."

یوشع می‌دانست که در مقام دوم قرار دارد. هر پدر یا مادر و یا شبانی نسبت به خداوند عیسی مسیح در مقام دوم فرماندهی و سرپرستی قرار دارند؛ و هنگامی که این حقیقت را فراموش می‌کنیم، بسوی شکست و ناکامی قدم بر می‌داریم. آن روز خداوند به ملاقات یوشع آمده بود، نه تنها برای یاری کردن او بلکه همچنین به‌خاطر هدایت او. ”جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد“ (یوحنا ۱۵: ۵). یوشع، سربازی کارآموده و با تجربه بود که تحت نظر موسی برای رهبری قوم تعلیم دیده بود. ولی هنوز تضمینی برای پیروزی قطعی خود نداشت. او به حضور خداوند خدا احتیاج داشت.

اولین دستور خدا به یوشع برای او آشکار کرد که بر زمین مقدس ایستاده بود. این سخن برای ما تداعی‌کننده ملاقات موسی با خدا در بوته مشتعل است (خروج ۳: ۵). یوشع در ”قلمرو مشرکان بت‌پرست“ ایستاده بود اما چون خدا با او بود، پس او بر زمین مقدس ایستاده بود. اگر ما از اراده خدا اطاعت کنیم، دیگر مهم نیست که ما را به کجا می‌فرستد، ما در زمین مقدس هستیم، و باید به نحو شایسته‌ای که در خور آن است رفتار کنیم. وقتی در خدمت خدا هستیم، دیگر عناوینی همچون ”مذهب“، ”غیر مذهبی“، ”عُرف“ و یا ”مقدس و وقف شده“ مهم نیستند. ”پس خواه بخورید خواه بنوشید، خواه هر چه کنید، همه را برای جلال خدا بکنید“ (۱ قرنتیان ۱۰: ۳۱).

صحنه‌ای که در اینجا به تصویر کشیده شده است بسیار با معنا و مهم است: ابتدا پرستش خاضعانه، سپس رفتار مقدس، و بعد جنگ مقدس. اینها عوامل موازی در ”وضعیت و نگرش روحانی“ هر ایمانداري هستند که در رساله‌ی افسسیان یافت می‌شوند. یوشع در ابتدا زانو زد (افسسیان ۳: ۱۴) سپس به رفتار مقدس گردن نهاد (افسسیان ۴: ۱ و ۱۷؛ ۵: ۲ و ۸ و ۱۵)، و بعد با قوت خداوند آماده‌ی نبرد با

دشمن شد (افسیان ۶: ۱۰). ما نیز همانند یوشع، میراث خود را دریافت کرده‌ایم (افسیان باب‌های ۱ و ۲) و باید دشمن را مغلوب کنیم تا میراث خود را تصاحب نموده و از آن لذت ببریم.

وقتی یوشع با خداوند دیدار کرد، فهمید که جنگ از آن خداوند است و او قبلاً بر دشمن فایز شده است. تمام کاری که یوشع باید انجام می‌داد این بود که به سخنان خدا گوش دهد، و فرامین او را اطاعت کند، آنگاه خدا مابقی را انجام می‌داد. خداوند قبلاً اریحا را به اسرائیل داده بود (یوشع ۶: ۲)، آنها فقط می‌بایست با ایمان قدم بر می‌داشتند و با اطاعت از خدا، پیروزی را در آغوش می‌گرفتند.

در گردهمایی گروه کوچکی از خادمین مسیحی در کشور چین، جیمز هادسون تایلر که بنیانگذار انجمن بشارتی درون مرزی چین بود به آنان یادآور شد که سه روش برای انجام کار خدا وجود دارد: ”یکی این است که ما بهترین نقشه‌ی خود را طرح کنیم و با حداکثر توان خود در عملی ساختن آن بکوشیم... دوم اینکه با احتیاط و دقت کافی در راستای نقشه‌هایی که طرح کرده و با تصمیم قاطع به دنبال تحقق آنها هستیم، از خدا بخواهیم که ما را یاری فرماید تا در این راه موفق شویم. روش سوم این است که با خدا همراه شویم، نقشه و هدف او را بطلبیم، و خویشتن را به او تقدیم کنیم تا از طریق ما نقشه خود را عملی کند.“^۱ یوشع از سومین روش استفاده کرد و به همین دلیل خدا او را برکت داد.

نکته اساسی و درس مهم فصل ۵ یوشع این است که اگر می‌خواهیم کار خدا را با موفقیت انجام داده و جلال نام او را آشکار کنیم باید از لحاظ روحانی از آمادگی لازم برخوردار باشیم. به جای آنکه عجولانه

^۱ زندگینامه جیمز هادسون تایلر، به قلم خانم و آقای هاوارد تایلر. (انجمن بشارت درون مرزی چین - ۱۹۶۵).

و شتابزده بسوی میدان نبرد هجوم ببریم، باید ”برای مقدس بودن، وقت بدهیم.“

واعظ روحانی اسکاتلندی آقای رابرت مورای مک چنی در نامه خود به پدر روحانی، دانیل ادواردز نوشت: ”به یاد داشته باشید که شما شمشیر خدا و ابزار دست او هستید. من به ظرف برگزیده‌ای که نام او را بر خود دارد، اعتماد دارم. در ابعاد بزرگ و بر طبق خلوص و تقوا و کمالات موجود در این ابزار دست خدا، موفقیت و پیروزی خواهد بود. هیچ برکتی بزرگتر از شبیه شدن به عیسی را نمی‌توان از خدا دریافت. یک خادم مقدس، کارآمدترین سلاح در دست خدا است.“^۲

این نامه در سال ۱۸۴۰ نوشته شده است، اما تذکرات آن برای ایمانداران عصر حاضر در خور توجه است. همه ما خادمین خدا هستیم و می‌خواهیم ابزار مقدسی در دستان او باشیم که بتواند با موفقیت از ما استفاده کند.

^۲ زندگی و خاطرات رابرت مورای مک چنی. به قلم اندرو بونار. (لندن ۱۹۶۶)

آغاز پیروزی!

یوشع فصل ۶

”اگر تصور کنید که بدون مبارزه می‌توانید فاتح باشید و یا بدون کشمکش، تاج حیات را بدست آورید باید بگویم که سرباز مسکین و ضعیف مسیح هستید.“

این عبارت از سخنان واعظ متهور و شهید سوریه جان کریزوستوم (۳۴۷-۴۰۷) است و باید تأیید کنیم که حق با او بوده است، زیرا چه ما بخواهیم و چه نخواهیم، در زندگی مسیحی با چالش‌ها و کشمکش‌های مختلف روبرو می‌شویم. دشمن ما پیوسته بر علیه ما مبارزه می‌کند و سعی دارد به هر طریق ما را از تصاحب کردن میراث خودمان در عیسی مسیح دور کند. دنیا، جسم و شریر (افسیان ۲: ۱-۳) با یکدیگر بر علیه مسیح و قوم او متحد هستند چنانکه اقوام بت‌پرست کنعان بر ضد یوشع و قوم او متحد شده بودند.

جای بسی تأسف است که غالب ”سرودهای رزمی“ کلیسا از سرودنامه‌ها حذف شده‌اند، چرا که از قرار معلوم اندیشیدن به جنگ روحانی موجب نگرانی مردم و در تضاد با تعالیم، سخنان و عملکرد عیسی مسیح ارزیابی شده‌اند. لیکن این ویراستاران غیور با قیچی‌های خود، گویا فراموش کرده‌اند که درونمایه و جوهره اساسی کتاب مقدس را همانا جنگ مقدس خدا بر علیه گناه و شیطان تشکیل داده است. در پیدایش ۳: ۱۵ خدا به شیطان اعلان جنگ داد و یک روز نیز پیروزی عیسی را وقتی به‌عنوان فاتح برمی‌گردد تا ملکوت خدا را برقرار کند، اعلان خواهد کرد (مکاشفه ۱۹: ۱۱-۲۱). اگر شما بعد رزمی ایمان

مسیحی را کنار بگذارید، آنگاه باید از صلیب نیز چشم بپوشید؛ زیرا در روی صلیب بود که عیسی بر گناه و شیطان غلبه کرد (کولسیان ۲: ۱۳-۱۵).

شبان یک کلیسا در اعتراض به احداث فروشگاه عرضه‌ی مشروبات الکلی در نزدیکی محل کلیسا و مدرسه‌ای که در آنجا بود به دادگاه خوانده شد. وکیل مالکین فروشگاه به او گفت "پدر روحانی، من تعجب می‌کنم که شما را در اینجا می‌بینم. آیا به‌عنوان یک شبان نباید مراقب گوسفندان خود باشید؟"

شبان پاسخ می‌دهد "امروز آمده‌ام تا بر علیه گرگ‌ها بجنگم!" بسیاری از مسیحیان صرفاً بر روی مسایل عاطفی مانند "صلح و نیکویی" تأکید دارند و از نبرد روحانی بر علیه گناه غفلت می‌کنند؛ و این امر موجب می‌شود پیروزی خود را از دست داده و به نفع دشمن کار کنند. ما هرگز نباید هشدار پولس در باره گرگ‌های درنده که قصد نابودی گله را دارند از یاد ببریم (اعمال ۲۰: ۲۸-۲۹).

مسیحیان با جسم و خون، جنگ نمی‌کنند بلکه نبرد آنان در قلمرو روحانی و با شیطان است (افسیان ۶: ۱۰-۱۸)، و سلاح آنان در این مبارزه نیز اسلحه روحانی است (۲ قرن‌تیا ۱۰: ۳-۶). ابلیس و لشگر اهریمنی او از انسان‌ها برای حمله و مخالفت با کلیسای خدا استفاده می‌کنند، و چنانچه ما جایگاه خود را در مسیح نیافته باشیم، از همان ابتدا این مبارزه را باخته‌ایم. سربازان مسیح نمی‌توانند بی‌طرف باشند. عیسی در چارچوب بیانات خود در باره‌ی جنگ روحانی فرمود: "هر که با من نیست بر خلاف من است" (متی ۱۲: ۳۰-۲۴). از آنجا که پولس رسول به‌دفعات از امور نظامی در تشریح زندگی مسیحی استفاده کرد، بنابراین ما نباید از این مهم، غافل باشیم (افسیان ۶: ۱۰؛ ۲ تیموتائوس ۲: ۱-۴؛ رومیان ۱۳: ۱۲؛ ۱ تسالونیکیان ۵: ۸).

پیروزی اسرائیل بر اریحا، سه اصل مهم در نبرد روحانی را به تصویر کشیده است که در زندگی امروز ما نیز کارآمد دارند، و در صورتی که این سه اصل را رعایت کنیم دیگر مهم نیست چه نوع چالشی فرا روی ما قرار می‌گیرد.

۱- پیش از مواجهه با چالش: به‌یاد داشته باشید که از موضع پیروزی می‌جنگید نه صرفاً برای کسب پیروزی (یوشع ۶: ۱-۵)

سربازان مسیحی در موقعیت تضمین شده پیروزی ایستاده‌اند چون عیسی مسیح پیش از این هر دشمن روحانی را مغلوب ساخته است (یوحنا ۱۲: ۳۱). عیسی نه تنها در بیابان بر شیطان پیروز شد (متی ۴: ۱-۱۱) بلکه در طول خدمت زمینی خود (متی ۱۲: ۲۲-۲۹)، وقتی که بر روی صلیب بود (کولسیان ۲: ۱۳-۱۵) و در رستاخیز و صعودش (افسیان ۱: ۱۹-۲۳) او را مغلوب ساخت. در حالی که عیسی در آسمان برای قوم خود شفاعت می‌کند، بر روی زمین نیز ما را مدد می‌فرماید تا رشد کرده و اراده او را به انجام رسانیم (عبرانیان ۱۳: ۲۰-۲۱)؛ و ”هرگاه خدا با ما است کیست بر ضد ما؟“ (رومیان ۸: ۳۱).

اکنون به عوامل تأثیرگذار در پیروزی یوشع توجه کنیم:

ترس خداوند (یوشع ۶: ۱). سرزمین کنعان میان چندین ”دولت شهر“ تقسیم شده بود که بر هر بخش، پادشاهی حکومت می‌کرد (یوشع ۱۲: ۹-۳۴). این شهرها وسعت چندانی نداشتند. عای از اریحا کوچکتر بود (۷: ۲-۳) و جمعیتی بالغ بر ۱۲۰۰۰ نفر داشت (۸: ۲۵). خاکبرداری انجام شده در اریحا نشان می‌دهد که این شهر در حدود هشت جریب وسعت داشته و توسط دو دیوار موازی و بلند محافظت

می‌شده است. این دیوارها در فاصله تقریباً پنج متری از یکدیگر بنا شده و تمام شهر را احاطه کرده بودند. شاید آن ده جاسوس در زمان موسی با مشاهده‌ی شهرهایی مانند اریحا، متقاعد شده بودند که هرگز قادر به فتح آن زمین نخواهند بود (اعداد ۱۳:۲۸).

لیکن آوازه خروج قوم از مصر و موفقیت اخیر آنان در عبور از اردن قبلاً در کنعان منتشر شده و باعث وحشت و سرآسیمگی ساکنین زمین شده بود (یوشع ۲: ۹-۱۱؛ تثنیه ۲: ۲۵ و ۲۳: ۷ و ۲۵: ۱۱ و ۳۰: ۳۲). ”و خوف خود را پیش روی تو خواهم فرستاد و هر قومی را که بدیشان بررسی متحیر خواهم ساخت، و جمیع دشمنانت را پیش تو روگردان خواهم ساخت“ (خروج ۲۳: ۲۷).

گفته شده که ماری، ملکه اسکاتلند از دعاهای جان ناکس (John Knox) بیش از سپاه دشمن هراس داشت. اما جامعه امروز چه هراسی از آنچه قوم خدا می‌تواند انجام بدهد دارد؟ احتمالاً هیچ، چرا که کلیسا کار چندانی برای نشان دادن قدرت خدا به دنیای شکاک نکرده است. کلیسا دیگر مانند ”لشگرهای بیدوقدار، مهیب“ نیست (غزل غزل‌ها ۴: ۶ و ۱۰). در واقع کلیسا بیشتر شبیه دنیا شده است و دنیا چندان توجهی به آنچه ما می‌توانیم انجام دهیم ندارد. ما روش‌های دنیا را سرمشق خود قرار داده‌ایم؛ ما خواسته‌های دنیا را برآورده می‌کنیم، بدنبال کسب موافقت دنیا هستیم، و کار خود را با معیارهای دنیا می‌سنجیم. بنابراین تعجبی ندارد که نمی‌توانیم توجه دنیا را به خود جلب کنیم.

اما یوشع و اسرائیل چنین نبودند! آنها قومی فاتح بودند که به هیچ وجه با دشمن سازش نکرد بلکه اعتمادش بر خدایی بود که به آنان پیروزی می‌بخشید. حرکت آنان در اطراف شهر، یک رژه فاتحانه بود که ترس خدا را وارد قلب دشمن می‌کرد.

وعده خداوند (یوشع ۶: ۲). احتمال دارد زمانی که یوشع با خداوند ملاقات کرده بود، خدا این سخنان را به وی گفته باشد (۵: ۱۳-۱۵). زمان فعل در این جمله مهم است: ”اریحا را.... به دست تو تسلیم کردم“ (۲: ۶). پیروزی پیشاپیش بدست آمده بود! تنها کاری که یوشع و قوم می‌بایست انجام می‌دادند این بود که با اطاعت از خداوند، این وعده را از آن خود سازند.

مسیحیان پیروزمند کسانی هستند که از وعده‌های خدا آگاهند، چرا که در کلام خدا تعمق می‌کنند (یوشع ۸: ۱)؛ آنها وعده‌های خدا را باور دارند چون کلام خدا، ایمان را در دل‌های‌شان پدید آورده است (رومیان ۱۰: ۱۷)، و بر این وعده‌ها توکل می‌کنند و از آنچه خدا بدیشان امر فرموده، اطاعت می‌کنند. ”توکل کردن“ یعنی اتکا کردن به تمامی حقایقی که خدا در کلام خویش با ما در میان نهاده است.

عیسی به شاگردان خود گفت: ”و لکن خاطر جمع دارید، زیرا که من بر جهان غالب شده‌ام.“ (یوحنا ۱۶: ۳۳). ”و آنانی که از آن مسیح می‌باشند جسم را با هوسها و شهواتش مصلوب ساخته‌اند.“ (غلاطیان ۵: ۲۴). ”الحال داوری این جهان است و الآن رییس این جهان بیرون افکنده می‌شود.“ (یوحنا ۱۲: ۳۱). مسیح بر این جهان، و بر جسم و شریر، غالب شده است؛ و ما نیز اگر بر این حقیقت توکل کنیم، می‌توانیم به وسیله او غالب شویم. ممکن است وعده را باور داشته باشیم اما هنوز بر آن اتکا نکرده باشیم و بنابراین از خدا اطاعت نکنیم. ایمان داشتن به وعده شبیه پذیرفتن یک چک است، اما توکل کردن بر آن مثل این است که این چک را پشت نویسی و نقد کنیم.

دستورالعمل‌های خداوند (یوشع ۶: ۳-۵). فرانسیس ای. شیفر می‌نویسد: ”یوشع شهر اریحا را صرفاً با ذکاوت انسانی و بهره‌گیری

از تدابیر نظامی، فتح نکرد. بلکه نقشه‌ی کار متعلق به خدا بود.^۱ «هیچ شریطی آنقدر بزرگ و مهم نیست که خارج از توان خداوند باشد، و نه هیچ مشکل و معضلی آنقدر پیچیده که او قادر به حل آن نباشد. وقتی عیسی با جماعتی مواجه شد متشکل از بیش از ۵۰۰۰ نفر آدم گرسنه، از فیلیپس سؤال کرد: «از کجا نان بخریم تا اینها بخورند؟»، و یوحنا می‌افزاید: «این را از روی امتحان به او گفت، زیرا خود می‌دانست چه باید کرد.» (یوحنا ۶: ۵-۶). خدا همیشه می‌داند که چه خواهد کرد. مسئولیت ما این است که منتظر بمانیم تا او آنچه را که لازم است به ما بگوید و سپس اطاعت کنیم.

در پایان فصل قیل، نقل‌قولی از هادسون تایلر ذکر کردم درباره سه روش متفاوت برای خدمت خدا: (۱) طرح بهترین نقشه‌های خود با این امید که بتوانیم در تحقق آنها موفق شویم. (۲) نقشه‌های خود را انجام داده، از خدا بخواهیم آنها را برکت بدهد. و (۳) راه کار و نقشه را از خدا بخواهیم و آنچه را که او به ما می‌گوید انجام بدهیم. یوشع دستورات خود را از خدا دریافت می‌کرد، و این دقیقاً علت پیروزی اسرائیل بود.

نقشه خدا برای فتح اریحا از نقطه‌نظر انسانی، چیز فوق‌العاده‌ای نبود. در واقع حتی شاید بی‌معنا هم بنظر می‌رسید. اما در مرحله عمل، کاملاً موثر بود. حکمت خدا بسیار فراتر از دانش و ادراک انسانی است (اشعیا ۵۵: ۸-۹) و او مایل است که از افراد و نقشه‌هایی استفاده کند که از نظر دنیا، حقیر و نابخردانه هستند (۱ قرن‌تیان ۱: ۲۶-۲۹). حال، چه یوشع با شیپورهایش باشد، چه جدعون با کوزه‌ها و مشعلهایش (داوران ۷)، و چه داود با فلاخن خویش (۱ سموئیل ۱۷)، خدا مایل است از آنچه که ضعیف و نابخردانه به نظر می‌رسد برای

^۱ یوشع و روند تاریخ کتاب مقدس. فرانسیس. ای. شیفر. ۱۹۷۵

شکست دادن دشمن و آشکار ساختن جلال نام خویش استفاده کند. ”زیرا چشمان خداوند در تمام جهان تردد می‌کند تا قوت خویش را بر آنانی که دل ایشان با او کامل است نمایان سازد.“ (۲ تواریخ ۱۶:۹).

دستور خدا این بود که هفت کاهن با کرناهای خود در جلو و کاهنانی که تابوت عهد را حمل می‌کردند بدنبال ایشان، و مابقی مردان جنگی قوم در پی آنها، برای مدت شش روز و روزی یکبار در اطراف حصار اریحا بگردند. تنها صدایی که باید از ایشان شنیده می‌شد، صدای شیپور بود. در روز هفتم تمام آن جماعت باید هفت مرتبه به دور شهر می‌گشتند. کاهنان می‌بایست با صدای بلند شیپور می‌نواختند، و سپس تمامی مردان یکصدا فریاد بر می‌آوردند. آنگاه خدا حصار شهر را فرو می‌ریخت و سربازان به سهولت می‌توانستند وارد شوند.

در این نقشه بر روی عدد هفت تأکید شده است: هفت کاهن، هفت کرنا، هفت روز راهپیمایی و هفت بار گردش در اطراف شهر در روز هفتم. عدد هفت تجلی آشکاری در حیات قوم اسرائیل دارد: سبت به عنوان هفتمین روز هفته، گرمی داشته می‌شد؛ هفت هفته بعد از فصح روز پنطیکاست است؛ هفتمین سال، سال سبت است؛ و بعد از چهل و نه سال (هفتمین هفت سال سبت)، سال یوبیل است. اعیاد سه گانه اسرائیل، هر سال در ماه هفتم برگزار می‌شد: عید کرناها، روز کفار (لاویان ۱۶) و عید خیمه‌ها. (جهت کسب اطلاع از جزئیات امر به لاویان ۲۳ مراجعه کنید.)

در عددشناسی کتاب مقدس، عدد هفت سمبول کاملیت است. واژه عبری *Shevah* که ”هفت“ ترجمه شده است در ریشه لغوی خود به معنای ”پُر بودن و اغناء شدن“ می‌باشد. وقتی خدا کار خلقت را به پایان رسانید، در هفتمین روز از تمام اعمال خود آرامی گرفت و از آن

راضی و خرسند بود (پیدایش ۲:۳)؛ و این خود تقدس عدد هفت را آشکار می‌سازد. یهودیان می‌دانستند که در عهد خدا با ابراهیم، هفت وعده وجود دارد (پیدایش ۱۲: ۱-۳)، و شمعدان‌های موجود در خیمه اجتماع نیز دارای هفت شاخه بود (خروج ۳۷: ۱۷-۲۴). لذا هر چیزی که عدد هفت را در خود داشت برای ایشان مقدس محسوب می‌شد. عدد هفت برای آنان حامل این پیام بود که خدا قادر است آنچه را که شروع کرده به پایان برساند.

یهودیان از دو نوع کرناهای متفاوت استفاده می‌کردند: یکی از جنس نقره ساخته می‌شد و نوع دیگر از شاخ قوچ. کرناهای نقره‌ای فقط در اختیار کاهنان بود و در مواقعی که امر مهمی در شرف وقوع بود برای آگاه ساختن تمام اردوگاه، نواخته می‌شد (اعداد ۱۰). اما از کرناهای ساخته شده از شاخ قوچ معمولاً در جشن‌ها استفاده می‌شد. واژه عبری کرنا عبارت است از Shofar به معنای "ساخته شده از شاخ" که کرناهای یوبیل نیز خوانده می‌شد، زیرا سال یوبیل یعنی پنجاهمین سال بعد از هفت سال سبت، زمان مخصوص جشن و شادی در اسرائیل بود (لاویان ۲۵؛ ۲۷: ۸-۱۴). کاهنان در این روز کرناهای یوبیل را می‌نواختند تا فرا رسیدن آزادی را برای جمیع مردم اعلان کنند (لاویان ۲۵: ۱۰).

کاهنان در این واقعه نباید از کرناهای نقره‌ای استفاده می‌کردند زیرا اسرائیل برای اعلان جنگ به اریحا نزدیک نشده بودند، چرا که جنگی در کار نبود! اکنون یهودیان فرا رسیدن "سال یوبیل" را اعلام می‌کردند زیرا آنها به زمین جدید خود وارد شده بودند. قوم خدا امروز به خاطر غلبه عیسی مسیح بر تمامی دشمنان خدا، می‌توانند در پیروزی گام بردارند (رومیان ۸: ۳۷؛ ۲ قرنثیان ۲: ۱۴؛ کولسیان ۲: ۱۵). ما باید مانند فاتحان زندگی کنیم، نه مثل قربانیان.

و عده خدا این بود که ”حصار شهر بر زمین خواهد افتاد“ (یوشع ۵:۶)، و او هرگز در وعده خود قصور نمی‌کند (یوشع ۲۱: ۴۵ و ۲۳: ۱۴). قوم خدا فقط برای پیروزی نمی‌جنگند، بلکه از موضع پیروزی می‌جنگند، چرا که خداوند پیشاپیش جنگ را برده است. با اتکا بر وعده‌ها و اطاعت کردن از آنچه که او به شما می‌گوید، بدون تردید شما نیز پیروز خواهید شد.

۲- در حین درگیری با چالش: بیاد داشته باشید که با ایمان می‌توانید بر دشمن غلبه کنید (یوشع ۶: ۶-۱۶ و ۲۰)

”به ایمان حصار اریحا چون هفت روز آنرا طواف کرده بودند، به زیر افتاد.“ (عبرانیان ۱۱: ۳۰). ”و غلبه‌ای که دنیا را مغلوب ساخته است، ایمان ماست.“ (۱ یوحنا ۵: ۴).

ایمان، یک باور بدون دلیل نیست، چرا که قوم اسرائیل دلایل و شواهد بسیاری داشتند که نشان می‌داد می‌توان به کلام و قدرت خدا اعتماد کرد. خدا دریای سرخ را پیش روی ایشان گشوده بود، سپاهیان مصر را هلاک کرده بود، در بیابان از قوم خود محافظت کرده بود، پادشاهان بزرگ را مغلوب ساخته بود، زمین اسرائیل را به آنها وعده داده بود، رود اردن را برای عبور ایشان گشوده بود، و قوم را بسلامت وارد زمین موعود کرده بود. آنها چه کار دیگری می‌توانستند انجام دهند جز اینکه به او ایمان داشته باشند؟

یوشع در ابتدا نقشه خدا را با کاهنان در میان نهاد. از آنجا که تابوت عهد نشانگر حضور خدا با قوم بود، خیلی مهم بود که در جای صحیح خود قرار بگیرد. در باب‌های ۳ و ۴ کتاب یوشع که مرتبط با عبور قوم از رود اردن است، شانزده بار به تابوت عهد اشاره شده است، و در این قسمت (۶: ۱۵-۶) هشت بار از آن نام برده شده است. مردان

اسرائیل می‌توانستند آنقدر راه بروند و کاهنان آنقدر کرناها را بنوازند که همگی از شدت خستگی بر زمین بیفتند، لیکن اگر حضور خدا با آنان نبود، پیروزی میسر نمی‌شد. وقتی که نقشه خدا را می‌پذیریم، در واقع حضور او را می‌طلبیم، و پیروزی بدون تردید تضمین شده است (خروج ۳۳: ۱۲-۱۷).

سپس یوشع دستورات لازم را به سربازان داد. به احتمال زیاد او تمامی سربازان لشکر خود را برای انجام این مهم به کار نگرفته بود چون در اینصورت با ازدحام بسیار زیاد نفرات خود روبرو می‌شد. بر طبق سرشماری مردان جنگی در فصل ۲۶ کتاب اعداد، بیش از ۶۰۰,۰۰۰ نفر قادر به استفاده از سلاح و شرکت در نبردها بوده‌اند. تصور کنید که چقدر طول می‌کشید تا تمام این مردان بخواهند یکبار دور حصار شهر بگردند! و در زمان سرنگونی حصار، یوشع به چند صد هزار سرباز برای تصرف شهر نیاز نداشت. اگر همه لشکر آمده بودند حتماً به زیر دست و پای یکدیگر می‌افتادند!

اردوی اسرائیل بالغ بر دو میلیون نفر می‌شد، راهپیمایی تمام آنها در اطراف شهر، اتلاف وقت و خطرناک بود. بدون شک سایر افراد قوم در سکوت نظاره‌گر حرکت مردان یوشع در اطراف شهر بوده و در روز هفتم یکصدا فریادی بلند را سر داده بودند. این پیروزی اسرائیل و خدای آنها بود، نه صرفاً موفقیت کاهنان و سربازان.

مهم است که رهبران، فرامین خود را از خداوند دریافت کنند و پیروان آنها نیز از دستورات ایشان اطاعت کنند. فتح اریحا همانند عبور از رود اردن، فقط معجزه ایمان بود. یوشع و قوم اسرائیل به فرامین خدا گوش دادند، آنها را باور کرده و اطاعت نمودند، و خدا نیز ایشان را آرامی بخشید. زمانی که قوم خدا بر علیه رهبری روحانی

طغیان می‌کنند، چنانکه قوم اسرائیل در بیابان کردند، عملکرد آنان منتهی به تنبیه و شکست خواهد شد.

در طول آن يك هفته، ایمان و شکیبایی و صبر قوم یهود در بوته آزمایش قرار گرفت. تردیدی نیست که عده‌ای از آنان مشتاق آغاز حمله و تصاحب میراث خویش و لذت بردن از آرامی و عده داده شده خدا بودند (یوشع ۱: ۱۳). شاید در نظر برخی از آنان اختصاص دادن يك هفته کامل برای تصرف تنها يك شهر، چیزی جز اتلاف وقت نبود. ناشکیبایی و بی‌صبری یکی از گناهان آزار دهنده‌ی قوم بود و خدا می‌خواست به ایشان کمک کند تا صبر و اطاعت را بیاموزند؛ چرا که در ساحت "ایمان و صبر" است که قوم خدا می‌توانند وارث وعده‌ها شوند (عبرانیان ۶: ۱۲). خدا هیچگاه عجولانه و شتابزده عمل نمی‌کند. او همواره می‌داند که چه کاری خواهد کرد، و زمان برای او هیچ وقت دیر نیست.

اگر برنامه مقرر شده در يك هفته، برای آزمایش صبر و تحمل ایشان بود، فرمان خدا مبنی بر رعایت سکوت کامل، آزمون خویشنداری و کف نفس آنان بود. کسانی که قادر به حفظ زبان خود نیستند، نمی‌توانند بر بدن خویش مسلط باشند (یعقوب ۳: ۱-۲). همچنین سربازانی که تمرینات بدنی لازم را انجام نداده باشند چه بازده مثبتی در جنگ خواهند داشت؟ "باز ایستید و بدانید که من خدا هستم" (مزمور ۴۶: ۱۰). در زندگی مسیحی "وقتی برای سکوت و وقتی برای گفتن" است (جامعه ۳: ۷) و چه حکیم و خردمند است آن فرزند خدا که تفاوت این دو را به درستی می‌داند. خداوند ما الگو و نمونه‌ی کامل ما در این قسمت است (اشعیا ۵۳: ۷؛ متی ۲۶: ۶۲-۶۳ و ۱۴: ۲۷؛ لوقا ۲۳: ۹).

ساکنین اریحا در قبال این راهپیمایی روزانه به دور حصار شهرشان چه واکنشی نشان دادند؟ به احتمال بسیار زیاد، نخستین روز

راهپیمایی باعث وحشت و هراس شدید آنها شد، چرا که شاید انتظار حمله سربازان اسرائیل و محاصره کردن شهر را داشتند. اما جنگجویان یهودی هیچ تلاشی برای درهم شکستن دروازه‌ها و یا صعود از دیوارها نکردند. به احتمال زیاد زمانی که یهودیان بعد از يك بار گشتن به دور دیوار شهر به سوی اردوگاه خود برگشتند، شهروندان اریحا نفس راحتی کشیدند. از آنجا که این راهپیمایی، هر روز تکرار می‌شد، وحشت عمومی در بین ساکنین شهر نیز افزایش می‌یافت و آنان متحیر بودند که چه واقعه‌ای رخ خواهد داد. آنان شنیده بودند و می‌دانستند که خدای اسرائیل "خدای عظیمی است که کارهای عجیب می‌کند"؛ و قدرتش، مصر را به زانو درآورد و پادشاهان شرق اردن را مغلوب کرده بود. حال چه نقشه‌ای برای اریحا داشت؟

وقتی در روز هفتم یهودیان هفت بار به دور حصار شهر راهپیمایی کردند، هراس مردم در شهر ابعاد گسترده‌ای یافته بود. آنگاه صدای بلند کرناها و فریاد رسای پیروزی قوم به گوش رسید و حصار شهر اریحا فرو افتاد! از آن زمان به بعد وظیفه‌ی سربازان این بود که به شهر هجوم برده و آن را تصرف کنند.

روح‌القدس به نویسنده رساله عبرانیان الهام فرمود که این واقعه را به عنوان یکی از موارد و مصادیق "به ایمان" در فصل ۱۱ ثبت کند. سقوط اریحا به قوم خدا دلگرمی و شهادت بخشید تا به وعده‌های او اعتماد کرده و از فرامینش اطاعت کنند، دیگر مهم نبود که شرایط تا چه حد می‌توانست غیر ممکن به نظر برسد. شاید من و شما هیچگاه مانند یوشع شهری را فتح نکنیم، اما در زندگی روزمره خود با دشمن و دیوارهای بلندی که ما را به چالش می‌خوانند روبرو خواهیم شد. پذیرفتن چالش‌های نوین و اعتماد کردن بر خدایی که پیروزی را به ما می‌بخشد، تنها راه رشد در ایمان است. فیلیپ بروکس می‌گوید "برای

داشتن يك زندگى راحت، دعا نکنید بلکه دعا کنید تا مردان و زنان بهتری باشید. دعا نکنید که وظیفه‌ای متناسب با توان خود داشته باشید، بلکه دعا کنید تا قوتی متناسب با وظیفه‌ی خود بیابید.“

۳- بعد از کسب پیروزی: به‌یاد داشته باشید که از احکام خدا اطاعت کنید و تمام جلال را به او بدهید (یوشع ۶: ۱۷-۱۹ و ۲۱-۲۴).

بگذارید یکبار دیگر اندرز خردمندانه‌ی اندرو بونار را در اینجا ذکر کنم: ”بعد از پیروزی همانقدر هوشیار باشید که قبل از آغاز نبرد بودید.“ به‌خاطر اینکه تنها يك سرباز به این هشدار توجه نکرد، نبرد بعدی اسرائیل در کنعان به شکست خفت باری انجامید. یوشع چهار دستور به سربازان خود داد تا پس از تصرف شهر انجام دهند.

شهر را تماماً به خدا تقدیم کنند (۶: ۱۷-۱۹). این سخن بدان معناست که همه چیز - مردم، و خانه‌ها، حیوانات، و تمام غنایم جنگی - به خدا تعلق داشت و او می‌توانست هر طور که می‌خواست از آنها استفاده کند. در نخستین پیروزی بدست آمده در زمین کنعان، شهر اریحا به‌عنوان ”نوبر“ پیروزی‌های آینده به خدا تقدیم می‌شد. سربازان به‌طور معمول در جنگ، غنایم بدست آمده را میان خود تقسیم می‌کردند (تثنیه ۲۰: ۱۴)، اما در مورد اریحا چنین نبود؛ چرا که همه چیز در آنجا به خدا تعلق داشت و جزو خزانه‌ی او بود (تثنیه ۱۳: ۱۶؛ ۱ پادشاهان ۷: ۵۱). این فرمانی بود که عخان از آن سرپیچی کرد، و نا اطاعتی او بعداً موجب شکست و دلسردی اسرائیل شد و برای او و خانواده‌اش، مرگ را به همراه آورد.

راحاب و خانواده او در امان باشند (۶: ۲۲-۲۳ و ۲۵-۲۶). کاملاً آشکار است هنگامی که حصار شهر بر زمین افتاد، آن بخش از دیوار که خانه‌ی راحاب بر آن قرار داشت پابرجا مانده بود! (۲: ۱۵). آن دو جاسوس نیازی نداشتند که به دنبال خانه‌ای بگردند که از پنجره آن ریسمان قرمز رنگی آویخته شده باشد (۲: ۱۸-۱۹)، چرا که تنها منزل سالم در آن شهر، خانه‌ای بود که راحاب و بستگانش در آنجا به انتظار نشسته بودند. وقتی جاسوسان با راحاب عهد می‌بستند اطلاع دقیقی نداشتند که خدا چگونه آن شهر را بدست ایشان تسلیم خواهد کرد.

راحاب به خاطر ایمان خود توسط خدا محفوظ ماند و نجات یافت (عبرانیان ۱۱: ۳۱)؛ و چون خانواده خویش را به اعتماد بر یهوه هدایت کرده بود، آنها نیز در امان ماندند. این ایمانداران غیر یهودی از داوری آتشین خدا نجات یافتند چون به خدای اسرائیل توکل کرده بودند، زیرا که "نجات از یهود است" (یوحنا ۴: ۲۲). آنان از عهد خدا "بیگانه" بودند (افسیان ۲: ۱۱-۱۲)، لیکن به واسطه ایمان وارد قومیت اسرائیل شدند، راحاب با شلمون ازدواج کرد و جده‌ی مادری داود پادشاه و مسیحای موعود شد (متی ۱: ۵).

راحاب و خانواده‌اش در ابتدا "بیرون لشکرگاه اسرائیل" مستقر شدند چرا که ناپاک بودند و "بیرون لشکرگاه" مکانی بود که برای ناپاکان در نظر گرفته شده بود (اعداد ۵: ۱-۴ و ۱۲: ۱۴؛ تثنیه ۲۳: ۹-۱۴). تمام مردان خانواده‌ی او باید ختنه می‌شدند تا به‌عنوان "پسران وعده" پذیرفته می‌شدند، و همه افراد خانواده می‌بایست از شریعت موسی اطاعت می‌کردند. چه فیضی بود که خدا زندگی راحاب و بستگانش را بدیشان بخشید، و چه فیض عظیم‌تری که خدا او را که يك غير يهودی مطرود بود برگزید، تا جده‌ی نجات‌دهنده باشد!

مانند اریحا در ایام پیشین، دنیای امروز ما نیز تحت داوری خدا قرار دارد (یوحنا ۳: ۱۸-۲۱؛ رومیان ۳: ۱۰-۱۹) و داوری او قریب الوقوع است. مهم نیست که این دنیای شریر چه "حصارها" و "دروازه‌ها"یی را در پشت سر خود پنهان ساخته است، خشم و غضب خدا به زودی بر همه‌ی آنها نازل خواهد شد. خدا برای آنکه تمام گناهکاران بتوانند ایمان بیاورند و نجات یابند، شواهد و ادله بسیاری را به این دنیای گمگشته نشان داده است (یوحنا ۲: ۸-۱۳؛ رومیان ۱: ۱۸). اما باعث تأسف است که گناهکاران گمگشته، آگاهانه و به عمد شواهد الهی را رد می‌کنند و به گناهان خود ادامه می‌دهند (یوحنا ۱۲: ۳۵-۴۱).

ساکنان شهر، هلاک شوند (۶: ۲۱). فرمان خدا مبنی بر هلاک ساختن هر جانداری در آن شهر موجب تشویش و آزرده‌گی برخی مردم شده بود. آیا خدای ما، خدای رحیمی نیست؟ گذشته از این، کشته شدن سربازان دشمن بدست یهودیان، یک امر مجزا است اما چرا زن‌ها و کودکان و حتی احشام آنها باید کشته می‌شدند؟

در ابتدا باید گفت که فرمان خدا، یک حکم تازه و جدید نبود. سال‌ها قبل خدا چنین فرمانی را به موسی داده بود. "قانون الهی جنگ" در فصل ۲۰ کتاب تثنیه یافت می‌شود، خدا در باره حمله به شهرهایی که بسیار دور بودند (آیات ۱۰-۱۵) با شهرهایی که در کنعان واقع شده و اسرائیل بایست آنها را تصرف می‌کرد، تفاوت قایل شده بود (آیات ۱۶-۱۸). قبل از محاصره کردن شهرهای بسیار دور، یهودیان می‌بایست در ابتدا به آنها پیشنهاد صلح می‌دادند و چنانچه ساکنین شهر می‌پذیرفتند، آنگاه یهودیان باید از جنگ و کشتن آنها چشم‌پوشی می‌کردند و آنان را تحت انقیاد خود قرار می‌دادند. اما ساکنین شهرهای

موجود در زمین کنعان می‌بایست همه هلاک شده و شهرشان در آتش سوخته می‌شد.

سؤال اینجاست: چرا؟ یک دلیل برای این امر وجود دارد، و آن اینکه تمدن کنعان به حد وصف‌ناپذیری شریرانه و اهریمنی بود؛ و خدا نمی‌خواست قوم مقدس او در ناپاکی و شرارت آن مردم گرفتار و آلوده شوند (پوشع ۷: ۱-۱۱). هرگز نباید فراموش کنیم که خدا قوم اسرائیل را به‌عنوان مجرای برکت خود قرار داده بود (پیدایش ۱۲: ۱-۳) که افزون بر همه چیز مستلزم نگارش کتب مقدسه و ظهور منجی بشریت بود. با مطالعه دقیق عهد عتیق می‌بینیم که شیطان برای آلوده کردن ملت یهود هر کاری که می‌توانست، انجام داد تا از تولد مسیحای موعود جلوگیری کند. وقتی مردان یهود با زنان مشرکین ازدواج کرده و به پرستش بت‌های آنان می‌پرداختند، تهدیدی برای اهدافی بود که خدا به جهت قوم برگزیده‌ی خود در نظر داشت (نحمیا ۱۳: ۲۳-۳۱). خدا خواهان "ذریت الهی" بود (ملاکی ۲: ۱۴-۱۵) و در آن صورت پسر قدوس او می‌توانست به‌عنوان نجات‌دهنده به جهان بیاید.

جیمز کمبل مورگان می‌گوید: "خدا همواره با گناه در نبرد است، و این شرح کاملی از علت هلاکت و نابودی کنعانیان است."^۲ از آنجا که یهودیان به‌طور کامل از این دستور الهی پیروی نکردند در سال‌های بعد قوم آنان به فساد و انحراف کشیده شد و در نتیجه مورد تنبیه خدا واقع شدند (مزمور ۱۰۶: ۳۴-۴۸). اگر قوم اسرائیل در طریق راستی نسبت به خدا باقی می‌ماندند هیچگاه کتاب داوران در کتاب مقدس جای نمی‌گرفت (داوران ۲: ۱۱-۱۳).

نکته دیگری نیز وجود دارد: به ساکنان کنعان فرصت‌های زیادی برای توبه و بازگشت به سوی خداوند اعطا شده بود، چنانکه راحاب و

^۲ پیام‌های زنده از کتب کتاب مقدس؛ اثر جی. کمبل مورگان

خانواده او عمل کردند. خداوند شرارت‌های کنعانیان را از زمان ابراهیم (پیدایش ۱۵:۱۶) تا دوران موسی برای مدت بیش از چهار صد سال صبورانه تحمل کرده بود (۲ پطرس ۳:۹). خروج از مصر تا عبور از رود اردن، چهل سال از تاریخ اسرائیل را شامل می‌شود، و ساکنین کنعان از آنچه رخ داده بود اطلاع داشتند! (یوشع ۲: ۸-۱۳)، هر کار عجیبی که خدا انجام داده بود و هر پیروزی که خدا برای قوم خود مهیا کرده بود شهادتی برای مردم کنعان بود، اما آنها ترجیح داده بودند که به راه‌های گناه‌آلود خود ادامه دهند و رحمت خدا را رد کنند. فکر نکنید که کنعانیان هیچ اطلاعی از خدای حقیقی نداشتند. آنها آگاهانه به گناهان خود ادامه می‌دادند و به عمد در برابر نور و روشنایی می‌ایستادند.

باید به یاد داشته باشیم که این رخداد‌های تاریخی "برای تعلیم ما نوشته شد" (رومیان ۴:۱۵) تا ما امروز روش چگونه زیستن برای مسیح را بیاموزیم. در انهدام اریحا و نابودی ساکنان آن، خدا به ما می‌گوید که او به هیچ وجه سازش با گناه را در زندگی قوم خود تحمل نمی‌کند. یک بار دیگر جمله مورگان را به یاد می‌آوریم که گفت "خدا را شکر می‌کنم چون با گناهی که در قلب من بود سازش نکرد! نام خدا را به خاطر اقتدار عظیم و خشم توفنده و بی‌امانش بر علیه هر گونه تجلی گناه، متبارک می‌خوانم."^۳

در ایام کودکی زمانی که به کانون شادی می‌رفتم، معلم ما اغلب سرود "سپیدتر از برف" را انتخاب می‌کرد تا با هم بخوانیم. در آن زمان متأسفانه معنی این بیت که "هر بت شکسته شد ... هر دشمن گریخت" را نمی‌فهمیدم؛ ولی الان به خوبی معنای آن می‌فهمم. خدا با من مشارکت نخواهد داشت اگر خدایان دیگری در قلب من باشند. او

³ همان منبع.

اجازه نمی‌دهد من با دشمن مصالحه کنم. وقتی این حقیقت را درک کنید آنگاه مفهوم هشدار پولس در ۲ قرنتیان ۶: ۱۴-۱۷ را بهتر خواهید فهمید.

شهر به آتش کشیده شود (۶: ۲۴). ”یهوه خدایت آتش سوزنده ... است“ مطلبی بود که سال‌ها قبل از آنکه روح‌القدس به نویسندگان عبرانیان الهام فرماید (عبرانیان ۱۲: ۲۹) توسط موسی در کتاب تثنیه ۲۴: ۴ بیان شده بود. موسی به یهودیان گوشزد کرده بود که به سوی بت‌پرستی و تقلید از رسوم و اعمال مذهبی ساکنان کنعان نروند. موسی عبارتی را در سخنان خود ذکر کرده که اگرچه در عبرانیان نقل نشده لیکن برای ما مهم است: ”و خدای غیور است“ خدا نسبت به قوم خود غیرت دارد و اجازه نمی‌دهد که آنها عشق و محبت خود را میان خدمت به او و خدایان دروغین این دنیا تقسیم کنند (خروج ۵: ۲۰ و ۱۴: ۳۴). ما نمی‌توانیم دو آقا را خدمت کنیم.

اریحا شهر فاسد و آلوده‌ای بود، و گناه، یگانه ماده مشتعل‌کننده خشم خداست. عیسی، دوزخ را با تنور آتش مقایسه کرد (متی ۱۳: ۴۲)، آتشی که جاودان است (متی ۲۵: ۴۱ و ۴۶) و یوحنا از آن به‌عنوان دریاچه‌ی آتش یاد کرده است (مکاشفه ۱۹: ۲۰ و ۲۰: ۱۰ و ۱۴). یحیی تعمیددهنده داوری خدا را تحت عنوان ”آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد“ توصیف کرده است (متی ۳: ۱۲). به آتش کشیده شدن اریحا همانند انهدام سدوم و عموره (یهودا ۷) نمادی از داوری خدا است که بر انکارکنندگان حقیقت فرود خواهد آمد.

پس از به آتش کشیدن شهر، یوشع آن مکان را لعنت کرد. این امر هشدار بود برای یهودیان و وابستگان راحاب که امکان داشت در معرض وسوسه بازسازی آن چیزی قرار بگیرند که خدا نابود کرده

بود. لعنت یوشع سال‌ها بعد در زمان سلطنت اخاب، پادشاه شریر اسرائیل تحقق یافت (۱ پادشاهان ۱۶:۳۴).

خدا مطابق وعده خود با یوشع بود (یوشع ۱: ۹ و ۵)؛ و اسم یوشع را در آن سرزمین، بزرگ کرد (۶:۲۷ و ۳:۷ و ۴:۱۴). خادمین خدا هرگز نباید به دنبال شهرت و بزرگنمایی خود باشند، و اگر خدا آنان را بلند کند، باید هشیار باشند که تمام جلال را به خدا بدهند. وقتی که ما احساس قدرت می‌کنیم، ممکن است دچار خود اتکایی مفرط شده و فراموش کنیم که باید بر خدا، اعتماد و توکل داشته باشیم (۲ تواریح ۱۵:۲۶).

شکست در عرصه‌ی پیروزی

یوشع فصل ۷

موسی در توصیف زمین موعود از آن به عنوان ”زمین کوه‌ها و دره‌ها“ یاد کرد (تثنیه ۱۱:۱۱). به اعتقاد من سخن او چیزی بیش از صرف بیان تمایز جغرافیایی میان منطقه‌ی کوهستانی کنعان و موقعیت طبیعی (توپوگرافی) یکنواخت مصر بوده است. او همچنین با این جمله جغرافیایی زندگی ایمانی اسرائیل در کنعان را نیز به تصویر می‌کشد. در حالی که به‌واسطه ایمان، میراث خود را در مسیح بدست می‌آوریم، باید صعود از ارتفاعات بلند پیروزی و نزول به دره‌های ژرف ناکامی و شکست را نیز تجربه کنیم. مواجه شدن با ناکامی در زندگی مسیحی یک امر اجتناب‌ناپذیر است، اما باید به یاد داشته باشیم که هیچ فرازی بدون فرود و هیچ قلّه‌ای بدون درّه وجود ندارد.

واژه‌ی ”ما“ در ابتدای فصل هفت کتاب یوشع (در ترجمه‌ی قدیم فارسی ”و“ آمده است) نشانه‌ای است از تغییر شرایط، چرا که یوشع از فراز قلّه‌ی پیروزی در اریحا، در حال سقوط به درّه‌ی شکست در عای بود. یوشع، یک رهبر با تجربه و نعمت یافته از سوی خدا بود لیکن او همچنین یک انسان عادی بود و به همین جهت نیز نمی‌توانست مصون از خطا باشد. تجربه‌ی او در اینجا به ما می‌آموزد که چه عواملی موجب شکست می‌شوند و ما چگونه می‌توانیم با ناکامی‌ها برخورد کنیم.

۱- سرباز نامطیع (یوشع ۷: ۱ و ۲۰-۲۱)

گناهکار و مجرم (۱:۷). نام او عخان به معنای "مشکل" بود و به سبط یهودا تعلق داشت. اسم او همچنین به صورت عاکار در (۱ تواریخ ۷:۲) ذکر شده است که همان معنا را دارد. در کتاب مقدس از او به عنوان مضطرب کننده‌ی اسرائیل یاد شده است (۱ تواریخ ۷:۲؛ یوشع ۷:۲۵). به دلیل ناطاعتی عخان بود که اسرائیل در عای با شکست روبرو شد، و سی و شش نفر از آنان بدست دشمن کشته شدند. این اولین و تنها نبرد اسرائیل در کنعان بود که با شکست مواجه شد. شکستی که تا ابد با اسم عخان عجین شده است.

هیچگاه نباید میزان آسیبی که شخصی خارج از اراده خدا می‌تواند وارد کند را دست کم گرفت. ناطاعتی ابراهیم در مصر نزدیک بود به بهای زندگی همسرش تمام شود (پیدایش ۱۲: ۱۰-۲۰)، ناطاعتی داود پادشاه در سرشماری ناموجه قوم موجب هلاکت ۷۰,۰۰۰ یهودی شد (۲ سموئیل ۲۴)، و امتناع یونس از فرمان خدا نیز، کشتی را در معرض غرق شدن قرار داد (یونس ۱). کلیسای امروز باید مراقب باشد که مبدا "ریشه مرارت نمو کرده، اضطراب را بار آورد و جمعی از آن آلوده گردند" (عبرانیان ۱۲: ۱۵). به همین علت بود که پولس به تمامی ایمانداران قرن‌تس تذکر داد که تنبیه انضباطی را در مورد آن مرد خاطی و نامطیع اجرا کنند چرا که گناه او موجب آلوده شدن تمام کلیسا می‌شد (۱ قرنتیان ۵).

خدا تصریح کرده که این اسرائیل بود که مرتکب گناه شد و نه صرفاً عخان (۷: ۱ و ۱۱). چرا خدا به خاطر ناطاعتی یک سرباز، تمام قوم را نکوهش کرد؟ زیرا که اسرائیل در نظر خداوند همچون یک تن واحد بود و نه مجموعه‌ای از قبایل، طوایف، خانواده‌ها و افراد مختلف. خدا در میان اردوی ایشان ساکن بود و این امر قوم یهود را به

قوم خاص خدا مبدل می‌کرد (خروج ۱۹: ۵-۶). یهوه خداوند در اردوی ایشان می‌خرامید و بنابراین آنجا می‌بایست مقدس می‌بود (تثنیه ۱۴:۲۳). ناطاعتی هر شخص موجب آلودگی و ناپاکی اردوگاه می‌شد، و این خود بر ارتباط ایشان با خدا و با یکدیگر تاثیر منفی داشت.

امروز قوم خدا در مسیح، یک بدن هستند. در نتیجه همه ما به یکدیگر تعلق داریم، نیازمندیم و بر همدیگر تأثیر می‌گذاریم (۱ قرن‌تیان ۱۲:۱۲). هر نوع ضعف یا بیماری در یک قسمت از بدن بر تمام اعضای آن تأثیر می‌گذارد. همین امر در باره بدن مسیح نیز صدق می‌کند. "و اگر یک عضو دردمند گردد سایر اعضا با آن همدرد باشند و اگر عضوی عزت یابد، باقی اعضا با او به خوشی آیند" (۱ قرن‌تیان ۱۲:۲۶). "اما یک خطاکار، نیکویی بسیار را فاسد تواند نمود" (جامعه ۹:۱۸).

گناه (۷: ۲۰-۲۱). عخان دستورات فرمانده خود را شنیده بود که تمام غنایم موجود در اریحا به خدا تعلق داشته و جزو خزانه او هستند (۶: ۱۷-۲۱ و ۲۴). چون اریحا نخستین پیروزی قوم در کنعان بود، نوبر غنایم آن به خدا تعلق داشت (امثال ۹:۳). اما عخان، ناطاعتی کرده و دست به کار خطرناکی زده بود که شکست و مرگ را به دنبال داشت (یعقوب ۱: ۱۳-۱۵). "دیدم ... طمع ورزیده ... گرفتم" (۷:۲۱). حوا نیز همین کار را کرد وقتی که به صدای ابلیس گوش سپرد (پیدایش ۳:۵)، و داود نیز هنگامی که تسلیم خواهش جسم شد (۲ سموئیل ۱۱: ۱-۴). چون عخان به مال دنیا طمع کرد، شکست را برای اسرائیل و مرگ را برای خود و تمامی خانواده‌اش به همراه آورد. نخستین اشتباه عخان این بود که برای بومین بار به آن غنایم نگاه کرد. به احتمال زیاد او در نگاه اول متوجه آنها نشده بود لیکن

نمی‌بایست دوباره به آنها نگاه می‌کرد و در نتیجه در وسوسه برداشتن آنها می‌افتاد. شاید یک مرد در اولین نگاه به زنی با خود بگوید ”چه جذاب است!“ لیکن نگاه مجدد است که در ذهن او خیالات را پدید آورده و به سوی گناه هدایتش می‌کند (متی ۶: ۲۷-۳۰). اگر ما کلام خدا را در پیش چشم داشته باشیم، نگاه ما به انحراف و انجام آنچه ناپسند است نخواهد رفت (امثال ۴: ۲۰-۲۵).

دومین اشتباه او مخفی کردن آن اموال و نامیدن آنها به عنوان ”غنیمت“ بود (۲۱:۷). آنها ”غنیمت“ نبودند، بلکه از اموال خزانگی خدا بوده و تماماً به او تعلق داشتند. آن اموال متعلق به عخان و یا حتی اسرائیل نبودند بلکه متعلق به خدا بودند. زمانی که خدا چیزی را به طریقی خاص تعیین می‌کند، ما حق نداریم آنرا تغییر بدهیم. در دنیای امروز، و از جمله عالم مذهب، مردم واژهنامه‌ی خدا را بازنویسی می‌کنند! ”وای بر آنانی که بدی را نیکویی، و نیکویی را بدی می‌نامند، که ظلمت را به جای نور و نور را به جای ظلمت می‌گذارند و تلخی را به جای شیرینی و شیرینی را به جای تلخی می‌نهند“ (اشعیا ۵: ۲۰). اگر خدا بگوید که چیزی اشتباه است، پس اشتباه است و این ختم کلام و نقطه‌ی پایان مجادله است.

سومین اشتباه عخان طمع‌ورزی بود. ”لیکن هر کس در تجربه می‌افتد وقتی که شهوت وی او را می‌گشود و فریفته می‌سازد“ (یعقوب ۱: ۱۴). عخان به عوض آنکه برای پیروزی بزرگ و شکوهمندی که خدا به ایشان داده بود او را با سرودها و از صمیم قلب ستایش کند، در این اندیشه بود که ای کاش تمام آن اموال به وی تعلق داشتند. توهمات ذهنی ”بستری“ است که در آن شهوت و امیال نفسانی آبتن شده و گناه و مرگ را به دنیا می‌آورد.

چهارمین اشتباه او این بود که تصور می‌کرد با پنهان ساختن اموال مسروقه می‌تواند گناه خود را مخفی نگاه دارد. آدم و حوا برای مخفی کردن گناه خود، خویشتن را پنهان کردند، اما خدا ایشان را یافت (پیدایش ۳:۷). ”و بدانید که گناه شما، شما را در خواهد گرفت“ هشداری بود که در ابتدا به قوم خدا گفته شد نه به جان‌های گمشده (اعداد ۲۳:۳۲) و همچنین ”خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود“ (تثنیه ۳۲:۳۶؛ عبرانیان ۱۰:۳۰). چه جهالتی که عخان فکر می‌کرد خدا از آنچه او انجام داده آگاه نیست در حالیکه ”هیچ خلقت از نظر او مخفی نیست بلکه همه چیز در چشمان او که کار ما با وی است، برهنه و منکشف می‌باشد.“ (عبرانیان ۴:۱۳).

بویژه زمانی که به آنچه خدا در حق عخان انجام داده بود نگاه کنید، کراهت عمل زشت او بیشتر عیان می‌شود. خدا از او و خانواده‌اش زمانی که در بیابان بودند حفاظت کرده بود. آنها را به سلامت از رود اردن عبور داده بود و عخان را در زمره سربازان پیروز در فتح اریحا قرار داده بود. خداوند، عخان را از جمله پسران عهد خود در جلجال پذیرفته بود. لیکن برغم تمام این تجارب عالی و ارزشمند، عخان فقط به طمع کسب ثروتی که حتی نتوانست از آن بهره‌مند شود به خدا خیانت کرد و مرتکب ناپااعتی شد. اگر تنها یک یا دو روز صبر کرده بود می‌توانست هر مقدار غنیمت جنگی را که مایل بود با فتح عای بدست بیاورد! ”لیکن اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما مزید خواهد شد“ (متی ۶:۳۳).

۲- لشگر شکست خورده (یوشع ۷: ۵-۲)

یوشع همانند هر فرماندهی کارآزموده و با تجربه‌ای نخست به بررسی شرایط پرداخت و سپس تدابیر لازم را اتخاذ کرد (اعداد

۳۲:۲۱؛ امثال ۲۰: ۱۸ و ۲۴: ۶). اشتباه او در فرستادن افرادی برای کسب خبر نبود بلکه گمان می‌کرد که خدا از قوم خود خوشنود است و آنها را در نبرد با عای پیروز می‌کند. او و یارانش به دیدار رفتار کردند نه به ایمان. رهبران روحانی باید پیوسته روی خدا را بطلبند و مشخص کنند که اراده و خواست او در هر چالش جدیدی که فرا روی خود دارند، چیست. اگر یوشع در دعا با خدا ملاقات می‌کرد، خدا او را از گناهی که در اردوی اسرائیل بود مطلع می‌ساخت، و یوشع می‌توانست با آن مقابله کند. این کار موجب می‌شد که جان سی و شش سرباز او محفوظ بماند و از یک شکست خفت بار جلوگیری شود.

برای ما امکان ندارد که وارد ذهن و فکر یوشع شویم و آنچه را که او فکر می‌کرد درک کنیم. بدون شک، پیروزی شکوهمند آنان بر اریحا، اعتماد به نفس بزرگی را به یوشع و ارتش او داده بود؛ و اعتماد به نفس منتهی به جسارت می‌شود. چون عای در قیاس با اریحا، از وسعت کمتری برخوردار بود، مغلوب کردن آن از نقطه نظر انسانی، ساده و قطعی بود. اما یوشع به جای آنکه با خدا مشورت کند، به اخبار جاسوسان اطمینان کرد؛ و این به شکست آنها منجر شد. بعدها یوشع در رفتار با جبعونیان، همین اشتباه را تکرار کرد (یوشع ۹).

جاسوسان در سخنان خود هیچ اشاره‌ای به خدا نکردند، گزارش آنان کاملاً بر قوای نظامی و اعتماد به کسب پیروزی توسط اسرائیل متمرکز بود. شما نمی‌شنوید که این مردان بگویند: «اگر خدا بخواهد» (یعقوب ۴: ۱۳-۱۷). آنها اطمینان داشتند که به حضور تمام سربازان در آن نبرد نیازی نخواهد بود، اما راهکار خدا در زمانی که برای بار دوم به یوشع فرمان داد تا به عای حمله کند کاملاً مخالف با نظریه‌ی جاسوسان بود (۱: ۸). افکار خدا، مانند افکار ما نیست (اشعیا ۵۵: ۸-۹)، و برای ما بهتر است که در طلب راهنمایی او باشیم. «تکبر

پیشرو هلاکت است و دل مغرور پیشرو خرابی“ (امثال ۱۶:۱۸). آنچه اسرائیل نیاز داشت اعتماد و اتکا به خدا بود نه اتکا به خود. عای در منطقه کوهستانی به فاصله تقریبی پانزده مایل از اریحا و در ارتفاع ۵۰۰ متری از سطح دریا قرار داشت. سربازان یهودی با اطمینان خاطر مسیر صعود به طرف عای را در پیش گرفتند اما به سرعت مجبور به عقب‌نشینی شدند، آنها از ترس جان خود گریختند و اجساد سی و شش تن از یاران خود را بر جای گذاشتند. موسی به بنی اسرائیل هشدار داده بود که بدون اطاعت از خدا قادر به شکست دادن دشمنان خود نخواهند بود. اگر با ایمان از خدا پیروی می‌کردند، ۱ نفر از آنان ۱۰۰۰ نفر و ۲ نفر از آنها ۱۰,۰۰۰ نفر را شکست می‌دادند! (تثنیه ۳۲:۳۰) بنابراین اگر تمام قوم، طالب خوشنودی و رضایت خدا بودند سه نفر سرباز یهودی برای فتح تمام شهر کافی بود (یوشع ۸:۲۵). ”لیکن خطایای شما در میان شما و خدای شما حایل شده است و گناهان شما روی او را از شما پوشانیده است تا نشنود“ (اشعیا ۵۹:۲).

۳- یک رهبر شکست خورده (یوشع ۷: ۱۵-۶)

رهبری که نام او به بزرگی شهرت یافته بود (۶:۲۷) اکنون شرمسار و سرافکنده بود. اگر گاهی بعضی از نقشه‌های عالی شما با ناکامی مواجه شده‌اند در این صورت می‌توانید با یوشع و فرماندهان او احساس همدردی کنید.

پشیمانی و ندامت (۶:۷). ساکنین کنعان با شنیدن آوازه فتوحات اسرائیل در وحشت و هراس بسر می‌بردند (۲:۱۱). اما در این موقع شرایط تغییر کرده بود و اینک یهودیان بودند که از وحشت و هراس، دل‌هایشان گداخته شده بود! فرماندهی که هیچگاه شکست را تجربه

نکرده بود اکنون با سایر فرماندهان خود در جلجال و در مقابل تابوت عهد به خاک افتاده بود.

آنها جامه‌های خود را چاک زده، خاک بر سرهای خود پاشیده و تا شام رو به زمین افتادند و فریاد می‌زدند ”وای بر ما، وای بر ما“ این رسم یهودیان بود که در زمان رخدادهای ناگوار مانند شکست نظامی (۱ سموئیل ۴:۱۲) یا شرمساری و خجالت فردی (۲ سموئیل ۱۳:۱۹) چنین عمل می‌کردند. این روند واکنش مقرر شده‌ی یهودیان بود که در زمان بازگشت به سوی خدا به خاطر یک خطر بزرگ یا گناه ملی انجام می‌شد (نحمیا ۹:۱؛ استر ۴:۱). اگر یوشع *قبل از* آغاز نبرد، خویشتن را فروتن می‌ساخت شرایط *بعد از* نبرد کاملاً متفاوت می‌بود.

تابوت عهد یادآور حضور خدا با قوم خود بود. این تابوت پیشاپیش قوم در زمان عبور از رود اردن حرکت کرده بود (یوشع ۳:۱۱) و هنگامی که در اطراف حصار اریحا می‌گشتند باز هم تابوت به همراه ایشان بود (۶: ۶-۸). اگر چه خدا به آنان نگفته بود که برای تصرف عای، تابوت عهد را با خود ببرند اما به‌طور یقین چنانچه گناه در اردوی ایشان نبود حضور خدا با آنان همراه می‌شد. بدون حضور خدا، تابوت عهد صرفاً یک وسیله‌ی چوبی ساده بود و هیچ تضمینی برای پیروزی به صرف بودن آن نمی‌توانست وجود داشته باشد.

شماتت و سرزنش (۷: ۱۷-۹). یوشع در دعای خود با ناباوری سخن گفت درست مانند عکس‌العملی که یهودیان در زمانی که در شرایط دشواری قرار می‌گرفتند از خود نشان می‌دادند در حالی که رهایی از آن شرایط فقط مستلزم ابراز ایمان بود. به عنوان مثال هنگامی که در مقابل دریای سرخ قرار گرفتند به موسی گفتند: ”این چیست که ما را از مصر بیرون آوردی؟“ (خروج ۱۴:۱۱)، یا زمانی که در بیابان با گرسنگی و تشنگی روبرو شدند (خروج ۱۶:۳ و ۱۷:۳) و یا هنگامی

که در قادش برنیع تنبیه شدند (اعداد ۱۴: ۱-۳). یهودیان اغلب می‌خواستند که به مصر برگردند، اما یوشع می‌خواست که از اردن عبور کرده و در آن سوی رود مستقر شود.

جورج. اچ. موریسون نوشت "دعای یوشع را بخوانید چون با نکته عجیبی در آن برخورد می‌کنید، یوشع خدا را سرزنش کرد." او خدا را به خاطر حضور قوم در زمین کنعان و آن شکست خفت‌باری که تجربه کرده بودند، ملامت کرد.

وقتی در ایمان گام برمی‌دارید، همه‌ی آنچه را که خدا برای شما مهیا کرده بدست خواهید آورد، اما بی‌ایمانی همواره به چیزهایی کمتر از بهترین‌های خدا راضی می‌شود. به همین دلیل است که رساله به عبرانیان در کتاب مقدس وجود دارد، تا به قوم خدا توصیه کند که با سخت‌کوشی "جلو روند" و به میراث کامل خود در مسیح دست یابند (عبرانیان ۱: ۶). گاهی اوقات خدا اجازه می‌دهد که ما شکست را تجربه کنیم تا به این وسیله ایمان ما آزموده شود و ماهیت واقعی قلب ما بر خودمان آشکار گردد. آنچه زندگی نسبت به ما انجام می‌دهد بستگی به آن چیزی دارد که در درون ما پیدا می‌کند، و ما همیشه از شرایط واقعی قلب خود نمی‌توانیم آگاه باشیم (ارمیا ۷: ۸-۹).

توبه (۷: ۱-۸). اکنون یوشع به اصل موضوع نزدیک شده است: شکست اسرائیل موجب افول جلال خدا شده بود، و به همین خاطر باید همگی توبه می‌کردند. اگر ساکنان کنعان، ترس از خدای اسرائیل را فراموش می‌کردند (۲: ۸-۱۱) برای یوشع فتح آن زمین بسیار دشوار می‌شد. اما موضوع مهم، شهرت یوشع یا فتوحات اسرائیل نبود بلکه حرمت نام و جلال خدای اسرائیل بود. یوشع دلواپس نام و شهرت خود

^۱ گام‌های پیروان؛ جورج. اچ. موریسون ۱۹۰۴

نبود بلکه نگران "اسم بزرگ" یهوه بود. یوشع این تعلیم را از موسی فرا گرفته بود (خروج ۳۲: ۱۱-۱۳؛ اعداد ۱۴: ۱۳-۱۶) و البته این درس مهمی است که کلیسای امروز نیز باید بیاموزد.

توبیخ (۷: ۱۰-۱۵). خدا اجازه داد که یوشع و مشایخ اسرائیل تا زمان تقدیم قربانی شامگاهی به روی خود در خاک بمانند. او به آنها مهلت داد تا از خود خالی شده و به ناتوانایی‌شان واقف شوند. در این صورت از آن پس می‌توانستند از دستورات او اطاعت کنند، و در آن زمان بود که خدا با یوشع سخن گفت. زمانی برای دعا وجود دارد و زمانی برای عمل، و حال زمان عمل فرا رسیده بود.

چون اسرائیل مرتکب گناه شده بود، اکنون می‌بایست با گناه خود روبرو می‌شد. خداوند به یوشع گفت که قوم از اموالی که به او وقف شده بود سرقت کرده و آنها را در میان اسباب خود پنهان کرده‌اند. توجه کنید که واژه‌ی "حرام" پنج بار در این پاراگراف تکرار شده است. یکبار قوم برای مهیا شدن جهت عبور از رود اردن، خود را تقدیس کردند و امروز برای یافتن آن دشمن در میان اردوی خود بایست خویشتن را تقدیس می‌کردند. آنها در حضور خدا حاضر می‌شدند تا خدا شخص مقصر را نشان دهد.

آنچه خدا به یوشع گفت، به ما کمک می‌کند تا گناه عخان (و اسرائیل) را از نقطه نظر الهی نگاه کنیم. آنچه انجام شده بود گناه محسوب می‌شد (۷: ۱۱)، لغتی که معنای آن "گم کردن هدف" است. خدا می‌خواست که قوم او مقدس و فرمانبردار باشند، لیکن آنها هدف را گم کرده و در قبال معیارهای خدا قاصر بودند. عملکرد آنان تجاوز از امر خدا بود (۷: ۱۱) و واژه‌ای که به معنای "پا فراتر نهادن" است. خدا مرزی را مشخص کرده و هشدار داده بود که از آن عبور نکنند،

لیکن آنها عهد خدا را نقض کرده و از محدوده خود پا فراتر گذاشته بودند.

این گناه شامل سرقت کردن از خدا و سپس انکار کردن آن بود (۱۱:۷). عخان از اموال ممنوعه سرقت کرده بود اما تظاهر می‌کرد که خدا را اطاعت می‌کند. عخان مرتکب عمل زشت و قبیحی شده بود (۱۵:۷) و تصور می‌کرد که توانسته از خدا سرقت کند بدون آنکه کسی متوجه شده باشد. تا زمانی که گناه از میان اسرائیل دور نشده بود آنها نمی‌توانستند بر دشمنان خود غالب شوند. قبایل اسرائیل تا وقتی که یک نفر در میان ایشان دو دستی به اموال ممنوعه چسبیده بود قادر نبودند میراث خود را تصاحب کنند. هر آنچه خدا تا این زمان برای قوم خود انجام داده بود، تا وقتی آنها نمی‌توانستند پیروز شوند، فایده‌ای نداشت. و این چه درس مهمی برای کلیسای امروز است!

آن شب یوشع به تمامی افراد قوم در اردوگاه اطلاع داد که باید خویشتن را تقدیس کنند و آماده‌ی یک گردهم‌آیی در صبح روز بعد باشند. عجیب است اگر فکر کنید که عخان و خانواده‌اش آن شب توانسته باشند بخوابند و یا احساس امنیت کرده باشند.

۴- یافتن گناهکار (یوشع ۷: ۱۶-۲۶)

تحقیق و تجسس (۷: ۱۶-۱۸). ارمیا سؤال می‌کند "دل از همه چیز فریبنده‌تر است و بسیار مریض است کیست که آنرا بدانند؟" (ارمیا ۹: ۱۷) و سپس در آیه‌ی بعد به این سؤال خود پاسخ می‌دهد: "من یهوه تفتیش‌کننده دل و آزماینده گرده‌ها هستم تا به هر کس بر حسب راه‌هایش و بر وفق ثمره اعمالش جزا دهم."

هیچکس نمی‌تواند خود را از چشمان خدا پنهان کند. "آیا کسی خویشتن را در جای مخفی پنهان تواند نمود که من او را نبینم؟" (ارم

۲۳:۲۴). اگر گناهکاران به ارتفاعات بلند کوه‌ها و یا به اعماق ژرف دریاها بگریزند، خدا آنها را پیدا و داوری می‌کند (عاموس ۳:۹). ”زیرا خدا هر عمل را با هر کار مخفی خواه نیکو و خواه بد باشد به محاکمه خواهد آورد“ (جامعه ۱۲:۱۴).

خدا به گونه‌ای روشمند و منظم عمل کرد. ابتدا سبط یهودا را از میان سایر اسباط مشخص کرد، سپس طایفه‌ی زارحیان را تعیین کرد، و بعد خانواده‌ی زبیدی و در نهایت مجرم اصلی یعنی عخان را مشخص نمود. شاید کاهن اعظم می‌خواست از طریق ایفود مکانی که خدا در آنجا قرار داشت را جهت‌یابی کند (۱ سموئیل ۲۳: ۶ و ۳۰: ۷-۸) و یا یوشع به همراه کاهن اعظم قرعه انداخته باشند. برای عخان و خانواده‌ی او باید بسیار هراس انگیز بوده باشد که می‌دیدند انگشت اتهام خدا هر لحظه به آنها نزدیک و نزدیکتر می‌شود. ”زیرا چشمانم بر همه راه‌های ایشان است و آنها از نظر من پنهان نیست و عصیان ایشان از چشمان من مخفی نی“ (ارمیا ۱۶:۱۷). با خواندن مزمور ۱۰ به ویژه آیات ۱۳، ۱۱، ۶، بهتر متوجه می‌شوید که در آن شرایط و دقایق پُرتنش چه در فکر و قلب عخان گذشته بود.

زمانی که یوشع، عخان را به‌عنوان مجرم بیرون آورد، شاید مردمی که ناظر جریان بودند از خود سؤال کرده باشند که ”مگر این شخص چه شرارتی انجام داده که خدا را از همه‌ی ما ناراضی کرده است؟“ و شاید بستگان آن سی و شش سرباز کشته شده با خشم و نفرت به آن مرد نگاه می‌کردند که ناطاعتی او موجب قربانی شدن عزیزان‌شان شده بود.

اعتراف (۷: ۱۹-۲۳). عبارت ”یهوه خدای اسرائیل را جلال بده“ یک سوگند رسمی در بین یهودیان بود (یوحنا ۹:۲۴). عخان نه تنها بر علیه مردم خود گناه کرده بود بلکه همچنین جرم بزرگی بر علیه

خداوند مرتکب شده بود، و موظف بود که به گناه خود در حضور خدا اعتراف کند. وقتی عخان اعتراف کرد که «گناه کرده‌ام» به صف شش مرد دیگری پیوست که مشابه همین اعتراف را در کتاب مقدس کرده‌اند، برخی بیش از یکبار و بعضی نیز بدون صداقت قلبی: فرعون (خروج ۹: ۲۷ و ۱۰: ۱۶)، بلعام بن عور (اعداد ۲۴: ۳۴)، شاول پادشاه (۱ سموئیل ۱۵: ۲۴ و ۳۰، ۲۱: ۲۶)، داود (۲ سموئیل ۱۲: ۱۳ و ۲۴: ۱۰ و ۱۷: ۱۷ مزمور ۵۱: ۴)، شمعی (۲ سموئیل ۱۹: ۲۰)، یهودا اسخریوطی (متی ۲۷: ۴) و پسر گمشده (لوقا ۱۵: ۱۸ و ۲۱).

پیش از آنکه یوشع داوری خدا را اجرا کند می‌بایست اعتراف عخان را به عنوان یک مدرک مستدل و محکم در اختیار می‌داشت. مأموران یوشع وارد خیمه‌ی عخان شده و بر طبق گفته‌های او «مدارک جرم» را که موجب شکست اسرائیل شده بود پیدا کردند. اموال مسروقه را به حضور خدا آوردند و بدین وسیله به خدا نشان دادند که از نگه داشتن آنچه متعلق به ایشان نبود دست کشیده‌اند. اعتراف عخان و مدارک بدست آمده برای اثبات جرم او کافی بودند.

داوری (۷: ۲۴-۲۶). اگر چه قوانین شرعی اسرائیل مجازات افراد بی‌گناه خانواده را به خاطر جرم یک نفر ممنوع کرده بود (تثنیه ۲۴: ۱۶)، اما خانواده‌ی عخان به خاطر همکاری در مخفی ساختن گناه او، مقصر بودند. اعضای خانواده‌ی عخان به همان طریقی مورد داوری قرار گرفتند که اسرائیل با شهرهای یهودی که به بت‌پرستی روی می‌آوردند عمل می‌کرد (یوشع ۱۳: ۱۲-۱۸). عخان و خانواده‌ی او از پیروی خدای حقیقی و زنده برگشته و چیزهایی را در قلب‌های خود جای داده بودند که خدا را ناراضی می‌کرد: طلا، نقره و ردای فاخر. اینها واقعاً ارزش خشم خدا را نداشت!

در آغاز هر دوره‌ی جدیدی در تاریخ کتاب مقدس، خدا گاه‌ها خشم خود بر علیه گناه را به نحو حیرت‌آوری نشان داده است. پس از برپایی خیمه‌ی اجتماع، ناداب و ابیهو حرمت محدوده‌ی شریعت مقدس خدا را نقض کردند و خدا زندگی آنان را گرفت. این هشدار بود برای کاهنان که در باره امور مقدس الهی اهمال و بی‌توجهی نکنند (لاویان ۱۰). زمانی که داود جهت مشاهده کردن بازگشت تابوت عهد به جبعه رفته بود، عَزّه سعی کرد تابوت را نگاه دارد و خدا از این عمل خشمناک شده و جان او را گرفت (۲ سموئیل ۶: ۱-۱۱) و این هشدار دیگری بود که بدانند نباید اسباب مقدس را با بی‌احتیاطی حمل کنند. در آغاز عصر کلیسا، وقتی حنانيا و سفوره به خدا و کلیسا دروغ گفتند، کشته شدند (اعمال ۵: ۱-۱۱).

مرگ عخان و خانواده‌ی او به‌طور حتم یک هشدار جدی برای اسرائیل بود که کلام و سخن خدا را سبک نشمارند. افراد و احشام خانواده عخان سنگسار شده و اجساد آنها و تمامی اموال ایشان به آتش سوزانیده شد. اکنون مشکل اسرائیل به‌طور کامل از صحنه زودوده شده بود، مردم خویشتن را تقدیس کرده بودند، و حال خدا می‌توانست با آنان همراه شده و ایشان را پیروزی بخشد. چنانکه پیش از این ذکر شد نام عاکور (عاکار) به معنای "مشکل" است، از وادی عاکور در اشعیا ۱۰:۶۵ و هوشع ۱۵:۲ به‌عنوان مکانی نام برده شده که یهودیان روزی در آنجا شروع تازه‌ای را با خدا آغاز خواهند کرد و از آن به بعد دیگر خفت و شکست را تجربه نخواهند کرد. وادی عاکور برای یهودیان مبدل به "دروازه‌ی امید" خواهد شد، جایی که در دوران سلطنت مسیحایی می‌توانند به زمین خود بازگشته و از برکات ملکوت مسیح بهره‌مند گردند. چقدر عجیب و عالی است کار خدا که وادی

عاکور یعنی مکان اندوه و شکست را تبدیل به مکان امید و شادمانی می‌سازد.

توده سنگ برپا شده در وادی عاکور، به ایشان یادآوری می‌کرد که خدا انتظار دارد قوم او از کلامش اطاعت کنند و در غیر اینصورت با داوری خدا روبرو خواهند شد. توده سنگ بنا شده در جلجال (یوشع ۴: ۸-۱) به آنها یاد آور می‌شد که خدا کلام خود را نگاه می‌دارد و مطیعان را به زمین برکت راهنمایی می‌کند. هر دو یادبود، مستلزم گام برداشتن با ایمان بودند. خدا محبت است (۱ یوحنا ۴: ۸ و ۱۶) و مشتاق برکت دادن قوم خویش می‌باشد، اما در عین حال نور است (۱ یوحنا ۱: ۵) و باید بر گناهان قوم خود داوری کند.

دو روز از واقعه‌ی شکست و تلاش یوشع و مشایخ گذشته بود و شرایط در حال تغییر بود. خدا فرماندهی لشکر را بر عهده گرفته و ایشان را بسوی پیروزی هدایت می‌کرد. زمانی که شما به خدا تسلیم می‌شوید، هیچ شکستی دایمی و هیچ اشتباهی غیر قابل جبران نخواهد بود. حتی ”وادی مشکلات“ می‌تواند مبدل به ”دروازه‌ی امید“ شود.

تبدیل شکست به پیروزی

یوشع فصل ۸

نقل قولی که در اینجا آورده شده، متضاد با تفکر اکثر مردم از جمله اعضای کلیسا در باره‌ی زندگی است. این جملات، بخشی از موعظه واعظ مشهور انگلیسی اف. دبلیو. رابرتسون است که در تاریخ ۱۲ آگوست ۱۹۸۴ ایراد شده است.

زندگی، مانند جنگ، توالی یک سلسله اشتباهات است، و بهترین مسیحی یا بهترین فرمانده کسی نیست که اشتباهات کمتری داشته است. یک آدم معمولی و حتی کم هوش نیز ممکن است همینطور باشد؛ اما بهترین شخص کسی است که پیروزی‌های بزرگ را با جبران اشتباهاتش بدست می‌آورد. اشتباهات را فراموش کرده، پیروزی را خارج از حصار اشتباهات، سازماندهی کنید.

هنری فورد احتمالاً با دیدگاه رابرتسون موافق بوده زیرا او اشتباه را به‌عنوان ”فرصتی برای یک شروع تازه، به‌طرز معقولانه‌تر“ تعریف کرده است. یوشع نیز احتمالاً با این تعریف موافق بوده است چرا که او در مرحله‌ی ”شروع تازه“ بود و به‌طرز معقولانه‌تر پیروزی را خارج از حصار اشتباهات گذشته سازماندهی می‌کرد.

۱- یک شروع تازه (یوشع ۸: ۱-۲)

بعد از آنکه قوم اسرائیل به‌خاطر گناهی که اردوگاهشان را ملوث کرده بود، داوری شدند خدا می‌توانست آزادانه و در رحمت خود با

ایشان سخن بگویند و آنها را بسوی فتح زمین موعود هدایت کند. "خداوند قدم‌های انسان را مستحکم می‌سازد و در طریق‌هایش سرور می‌دارد. اگر چه بیفتند افکنده نخواهد شد زیرا خداوند دستش را می‌گیرد" (مزمور ۳۷: ۲۳-۲۴). مهم نیست چه اشتباهاتی را مرتکب می‌شویم، بدترین اشتباه، تلاش نکردن برای شروع مجدد است چرا که "زندگی پیروزمند مسیحی، سلسله‌ای از شروع‌های جدید است." (الکساندر وایت). شما با کتاب مقدس شروع می‌کنید. امروزه ما صدای خدا را همانند مردم زمان کتاب مقدس به‌طور واضح با گوش‌های خود نمی‌شنویم، اما کلام مکتوب خدا امروز در مقابل ما قرار دارد و روح خدا در درون ما ساکن است، و اگر با صبر و شکیبایی در حضور خدا منتظر بمانیم ما را هدایت و راهنمایی خواهد فرمود.

کلام تسلی بخش (۱:۸). دلسردی از گذشته و هراس از آینده دو واکنشی هستند که معمولاً به ناکامی منجر می‌شوند. ما به گذشته نگاه می‌کنیم و اشتباهات خود را به یاد می‌آوریم، سپس به آینده می‌نگریم و با خود می‌گوییم آیا برای کسی که چنان اشتباهات نابخردانه‌ای را انجام داده، ممکن است آینده‌ای وجود داشته باشد؟

پاسخ دلسردی و هراس ما تنها در شنیدن و ایمان داشتن به کلام خدا نهفته است: "مترس و هراسان مباش" (۱:۸). من پیشنهاد می‌کنم که کشف‌الآیات کتاب مقدس را بردارید و تمامی آیاتی که در آنها گفته شده "مترس" را مطالعه کنید. توجه داشته باشید که خدا این آیات را به افراد مختلف و در شرایط متفاوت گفته است، و کلام او همیشه متناسب با نیاز شما است. با اطمینان عبارت "مترس" را در کتاب پیدایش، اشعیا باب‌های ۴۱-۴۴ و هشت فصل اول انجیل لوقا مطالعه کنید. خدا هرگز قوم خود را از پویایی و پیشرفت، مأیوس و دلسرد نمی‌کند. تا وقتی که از احکام او اطاعت کنیم، از امتیاز دریافت وعده‌های او

بهره‌مند هستیم. خداوند ما شادمان است از اینکه "قوت خویش را بر آنانی که دل ایشان با او کامل است نمایان سازد" (۲ تواریخ ۱۶:۹).

کلام کاربردی (۱: ۱-۲). خدا همواره برای قوم خود نقشه و هدفی دارد و تنها راه ما برای کسب موفقیت همانا اطاعت از دستورات او می‌باشد. یوشع در اولین حمله‌ی خود به عای، بر حسب سخنان جاسوسان خود عمل کرده و شمار اندکی از سربازان خود را به آن مأموریت فرستاده بود، اما خدا به او دستور داد که "تمامی مردان جنگی را با خود بردار" (۱:۸). خدا به یوشع گفت که از روش کمین و حمله‌ی غافلگیرانه استفاده کرده و از غرور ساکنین عای به‌خاطر مغلوب ساختن اسرائیل در حمله‌ی قبل (۷: ۱-۵) به نفع خود بهره برداری کند. و در آخر خدا به سربازان اجازه داد که غنایم جنگ را برای خود بردارند لیکن شهر را باید به آتش بسوزانند. اگر عخاب فقط چند روز تأمل کرده بود می‌توانست هر مقدار از ثروت غنایم را که می‌خواست تصاحب کند. خدا همیشه بهترین‌های خود را به کسانی می‌دهد که حق انتخاب را به او واگذار می‌کنند. وقتی جلوتر از خدا حرکت می‌کنیم، همیشه به خود و اطرافیانمان آسیب وارد می‌کنیم.

کلام وعده (۱:۱). "اینک ... به‌دست تو دادم" وعده‌ی خدا (نگاه کنید به ۲:۶) و نیز تضمین پیروزی یوشع تا زمانی بود که از فرامین خدا اطاعت می‌کرد. مبشر معروف دی. ال. مودی گفته است "خدا هرگز وعده‌ای نداده که آنرا متحقق نکند." اما هر یک از وعده‌های خدا تنها در ساحت ایمان قابل دستیابی است. اگر "به ایمان" در وعده‌های خدا "متحد" نشویم (عبرانیان ۲:۴) آنها هیچ نتیجه‌ای برای ما نخواهند داشت. چون اسرائیل با تکیه بر جسارت خود به عای حمله کرده بود،

شکست حقارت‌باری را متحمل شد. وعده‌های خدا در میان ایمان و جسارت تفاوت قایل می‌شود.

هر چه شما در بیان اهمیت مطالعه‌ی روزانه‌ی کتاب‌مقدس برای یک سرباز مسیح بگویید مبالغه نکرده‌اید. تا زمانی که ما هر روز شمشیر روح را با ایمان به کار نبریم (افسیان ۶: ۱۷) کاملاً بی‌سلاح و بدون آمادگی وارد میدان جنگ روحانی شده‌ایم. ایماندارانی که روحانی فکر می‌کنند همواره موفق و پیروز هستند چون اجازه داده‌اند که کلام خدا "ساختار" ذهن و قلب آنان را پی‌ریزی کند. روح‌القدس، کلام خدا را برای کنترل کردن خواسته‌ها و تصمیمات آنها بکار می‌برد و این رمز پیروزی است.

مهم نیست که چه شکست سختی را متحمل شده‌ایم، ما همیشه می‌توانیم برخاسته و دوباره از ابتدا شروع کنیم؛ چرا که خدای ما، خدای تازه‌هاست.

۲- یک تدبیر و راهکار جدید (یوشع ۸: ۳-۱۳)

خدا نه تنها خدای تازه‌ها و شروع‌های دوباره است، بلکه همچنین خدای تنوع و گوناگونی‌های بی‌پایان است. آیا سخنان شاه آرتور را که در فصل دوم نقل کردم به‌یاد دارید؟ "خدا به طرق مختلف نقشه‌ی خود را به انجام می‌رساند، بگذار یک رسم خوب دنیا را خراب کند." خداوند رهبران قوم خود را عوض می‌کند مبادا که ما به جای اعتماد بر خدا به جسم و خون توکل کنیم و روش‌های خود را تغییر می‌دهد مبادا که ما به جای اعتماد بر وعده‌های او به تجربیات خود تکیه کنیم.

راهکاری که خدا برای تصرف عای به یوشع داد متفاوت با روش فتح اریحا بود. عملیات اریحا شامل یک هفته راهپیمایی در روز روشن و در اطراف حصار شهر بود. حمله به عای مستلزم عملیات مخفیانه‌ی

شبانۀ و یورش در روز بود. در مورد اریحا، لشکر اسرائیل متحد و یکپارچه بودند اما برای حمله به عای، یوشع آنان را به دو بخش تقسیم کرد. خدا در باره‌ی اریحا با معجزه‌ی مقتدرانه‌ی خود عمل کرده و حصار شهر را ویران ساخت، اما چنین اعجازی را در مورد عای انجام نداد. یوشع و مردانش از فرامین خدا اطاعت کردند، با استفاده از کمین، مردم عای را فریب داده و از شهر بیرون کشیدند، آنگاه خدا ایشان را پیروز کرد.

بسیار مهم است که در هر تعهدی، اراده و خواست خدا را جویا شویم که در این صورت وقتی برای آینده نقشه می‌کشیم به موفقیت‌های گذشته متکی نخواهیم بود. در یکی از سرودهای جنگ دوم جهانی می‌خواندند "ما قبلاً این کار را کرده‌ایم، و باز هم می‌توانیم تکرار کنیم" لیکن چنین ادعایی همیشه در کار خداوند مصداق ندارد. خادمین مسیحی چقدر ساده می‌توانند به زندگی یکنواخت اداری نقب بزنند که به تدریج می‌تواند مبدل به مدفن ایشان شود چرا که از بذل توجه به آن کار تازه‌ای که خدا می‌خواست برای آنها انجام دهد کوتاهی کرده‌اند. یکی از تجار سرشناس آمریکایی به نام بروس بارتون (۱۸۸۶-۱۹۶۷) گفته است "وقتی که شما از تغییر خسته‌اید، پس خسته‌اید."

استراتژی حمله به عای بر مبنای شکست قبلی استوار بود؛ زیرا خدا برغم اشتباهات یوشع، پیروزی را سازماندهی کرده بود. مردم عای بیش از حد به خود اطمینان داشتند زیرا که اولین حمله‌ی اسرائیل را با موفقیت دفع کرده بودند، و همین اطمینان زیادی و مفرط عامل شکست خودشان شد. "ما قبلاً این کار را کرده‌ایم و باز هم می‌توانیم تکرار کنیم!"

یوشع و سربازانش شبانه پانزده مایل را از جلجال به سمت عای طی کردند، او ۳۰,۰۰۰ سرباز خود را در بخش غربی عای به کمین

گذاشت (۸: ۳-۹). یوشع پنج هزار نفر را با خود به وادی میان عای و بیتئیل که در حدود دو مایل با آنجا فاصله داشت برد (۸: ۱۲). این جداسازی به او اطمینان می‌داد که از سمت شمال غرب مورد تهاجم ناگهانی سربازان بیتئیل و گشوده شدن "جبهه‌های جدید" قرار نخواهد گرفت. منطقه‌ی صخره‌ای و ارتفاعات کوهستانی در اطراف عای به یوشع امکان می‌داد که با سهولت نفرات خود را شبانه در محل، مخفی کند.

نقشه‌ی جنگ، ساده اما مؤثر بود. یوشع به همراه باقی نفرات خود از بخش شمالی به عای حمله می‌کرد. مردان او می‌بایست از مقابل سربازان عای می‌گریختند چنانکه در مرتبه قبل نیز گریخته بودند و به این وسیله ساکنان مغرور عای در تعقیب ایشان، از شهر خارج شده و شهر بی‌دفاع می‌ماند. با علامت یوشع، سربازان او از کمینگاه خود بیرون آمده و با وارد شدن به شهر آنجا را به آتش می‌کشیدند. مردم عای میان دو جناح لشگر گرفتار می‌شدند و با وجود جناح سوم نیز خاطر یوشع از هرگونه دخالت مردمان بیتئیل به نفع دشمن آسوده بود.

یوشع به‌عنوان یک فرماندهی لایق، آن شب را در میان سربازان خود بسر برد (۸: ۹). او به‌طور حتم آنان را تشویق و ترغیب کرده بود که به خداوند توکل کرده و به وعده‌ی او برای پیروزی اعتماد داشته باشند. سردار لشگر خدا (۵: ۱۴) پیشاپیش ایشان حرکت می‌کرد چرا که آنها به وعده و کلام او تکیه کرده بودند.

کار خدا به استراتژی نیاز دارد، و رهبران مسیحی باید خواست و اراده‌ی خدا را در تمام برنامه‌های خود جستجو کنند. ما نیز همچون یوشع باید حقایق را بدانیم و در عین ارزیابی و سبک و سنگین کردن آنها، اراده‌ی خدا را مد نظر قرار دهیم. در اکثر مواقع، کار خداوند در

مسیر زمان به پیش می‌رود بی‌آنکه به جسارت یا توان محدود انسانی در ارایه‌ی راهکار نیاز باشد و در نتیجه ماحصل امر مأیوس‌کننده نخواهد بود. واژه‌ی انگلیسی *استراتژی* بر گرفته از دو لغت یونانی است که بر روی هم به معنای ”هدایت کردن لشکر“ می‌باشند. رهبری مستلزم طرح نقشه است و نقشه یکی از اجزای مهم استراتژی می‌باشد.

۳- یک پیروزی جدید (یوشع ۸: ۱۴-۲۹)

عای، خالی از سکنه (۱۶-۱۷). با طلوع فجر و آغاز سپیده دم پادشاه عای متوجه شد که سربازان اسرائیل در مقابل شهر موضع گرفته و آماده‌ی حمله هستند. او با اطمینان به پیروزی خود، مردان عای را برای مقابله با یهودیان به بیرون از شهر فرستاد. متیو هنری در این باره گفته است ”عای از موضعی در خطر واقعی قرار داشت که اساساً احتمال نمی‌داد و نسبت به آن کمترین توجهی نداشت.“ یوشع و مردان او از برابر مردم عای گریختند، و همین امر باعث شد که عای اطمینان بیشتری نسبت به پیروزی خود داشته باشد.

طبق آیه‌ی ۱۷ مردان بیت‌ئیل نیز در تعقیب کردن یهودیان مشارکت داشتند، اما جزییات بیشتری از این موضوع درج نشده است. به ما گفته نشده است که آیا آنها در عای بودند و یا در آن موقعیت وارد صحنه شده بودند، اما به هر حال مشارکت آنان موجب سقوط بیت‌ئیل شد (۱۶:۱۲) چنانکه عای سقوط کرد.

به‌طور حتم مردم عای بی‌احتیاطی کردند که شهر خود را بی‌دفاع گذاشتند اما این عمل آنها ناشی از خود اتکایی بیش از حدشان بود. زمانی که شمار اندک نیروهای مدافع شهر دیدند که عده‌ی زیاد مهاجمین بدون درگیری از مقابل ایشان می‌گریزند، احساس کردند که با برتری کامل می‌توانند یهودیان را مغلوب کنند.

تسخیر شدن عای (۱: ۱۸-۲۰). توجه داشته باشید که جنگ از آن خداوند است (۱ سموئیل ۱۷: ۴۷؛ ۲ تواریخ ۲۰: ۱۵) و یوشع در انتظار فرمان خدا بود. سپس خدا به او گفت "مزراقی که در دست توست بسوی عای دراز کن" (۱۸: ۸). این علامتی بود برای سربازان که از کمینگاه خود خارج شده، وارد شهر شوند و آنجا را به آتش بکشند، اما این علامت می‌بایست درست در زمان مشخص داده می‌شد. مردان عای و بیت‌ئیل در دام افتاده بودند، و مغلوب کردن آنها برای اسرائیلیان امر ساده‌ای بود. یوشع نیزه خود را بلند کرد و تا پیروزی کامل دست خود را همچنان بالا نگاه داشت (۲۶: ۸)، این حرکت خاطره نبرد یوشع با عمالیک را برای ما تداعی می‌کند که طی آن موسی دست‌های خود را به خدا بلند کرده و همانطور نگاه داشته بود (خروج ۱۷: ۸-۱۶).

نابودی سربازان و ساکنان عای (۸: ۲۱-۲۹). با دیدن ستون‌های دود که از شهر عای بلند شده بود، سربازان یوشع از ادامه‌ی گریز دست برداشته و به مقابله و جنگ با تعقیب‌کنندگان خود پرداختند. آن دسته از سربازان یوشع که در شهر عای بودند پس از انجام مأموریت خود به صحنه‌ی جنگ ملحق شدند. اکنون دشمن در بین دو جناح گرفتار شده بود. "و ایشان در میان اسرائیل بودند..... و ایشان را می‌کشند به حدی که کسی از آنها باقی نماند و نجات نیافت" (۸: ۲۲). زمانی که ارتش عای تار و مار شد، مابقی سکنه نیز نابود شدند همانگونه که در اریحا چنین واقعه‌ای به وقوع پیوست (۸: ۲۴-۲۵ و ۶: ۲۱-۲۴). به‌یاد داشته باشید که این "قتل عام بی‌گناهان" نبود بلکه داوری خدا بر اجتماع شریر و فاسدی بود که همواره با فیض و حقانیت خدا مقاومت و عداوت کرده بودند.

مرگ پادشاه عای (۱: ۲۳ و ۲۹). این عمل نمادی از پیروزی کامل در نظر اسرائیلیان بود. فرمانروای عای نه سپاهی داشت، نه افرادی که تحت فرمان او باشند و نه شهری که بر آن حکومت کند؛ چرا که خداوند همه‌ی آنها را نابود کرده بود. و این برای اسرائیل به منزله‌ی پیروزی کامل بود. یوشع، پادشاه عای را به ضرب شمشیر هلاک کرد و دستور داد که جسد او تا غروب بر دار بماند (تثنیه ۲۱: ۲۲-۲۳). سپس جنازه‌ی او را در زیر توده‌ای از سنگ، در نزدیک دروازه‌ی ورودی شهر مخروبه‌ی عای دفن کردند. پیش از این، آخرین توده سنگی که اسرائیل بر پا کرده بود، یادبود عخان بود که موجب شکست قوم در اولین حمله به عای شده بود (یوشع ۷: ۲۵-۲۶). اما توده سنگ بر پا شده در عای، یادبود پیروزی اسرائیل بر دشمن بود. با اطاعت از کلام خدا، آنها نبرد پیروزمندانه‌ی را بعد از اشتباهات خود سازماندهی کردند.

تصاحب غنائم جنگی عای (۱: ۲۷). چون نوبر پیروزی در زمین کنعان که شهر اریحا بود به خداوند تقدیم شده بود، او اجازه داد تا سربازان یوشع غنائم عای را تصاحب کنند. گذشته از این، پیروزی بر اریحا ثمره معجزه مقتدرانه‌ی خدا بود، اما در مورد عای، سربازان از جان خود نیز مایه گذاشته بودند و حال می‌بایست پاداش خود را می‌گرفتند. (در قوانین شریعت به تقسیم غنائم در جنگ اشاره شده است. اعداد ۳۱: ۱۹-۵۴). ما نمی‌توانیم اطمینان کامل داشته باشیم که قوانین مذکور تحت هر شرایطی رعایت می‌شدند، اما این قوانین به شما اطلاعاتی در مورد عملکرد اسرائیل در قبال غنائم جنگی می‌دهند.

فرا رسیدن غروب و دفن جسد پادشاه عای در زیر توده‌ای از سنگ، باید احساس نوینی از ایمان و شهامت را در قلوب اسرائیل موجب شده باشد، چرا که آنها یکبار دیگر پیروزی را در آغوش گرفته

بودند. قوم می‌دیدند که حتی یک کلمه از وعده‌ی خدا بی‌ثمر نبوده است. ناکامی و شکست خفت‌باری که عخان عامل آن بود اکنون به‌طور کامل پاک شده بود و اسرائیل راه خود را بسوی فتح سرزمین موعود می‌گشود.

۴- یک تعهد جدید (یوشع ۸: ۳۰-۳۵)

پس از کسب پیروزی بر عای، یوشع تمامی قوم را بسوی شکیم در حدود سی مایلی شمال آن منطقه که در دره‌ای میان دو کوه عیبال و جرزیم قرار داشت هدایت کرد. در اینجا قوم از آنچه موسی در آخرین سخنان خود با ایشان حکم کرده بود اطاعت کردند (تثنیه ۲۷: ۱-۸). یوشع با پایان دادن به عملیات نظامی، این فرصت را در اختیار قوم گذاشت که نسبت به اقتدار یهوه آنگونه که در احکام شریعت مکشوف شده بود، تجدید عهد کنند.

یوشع مذبحی را بنا می‌کند (۸: ۳۰-۳۱). از آنجا که ابراهیم در شکیم مذبحی برای خداوند بنا کرده بود (پیدایش ۱۲: ۶-۷)، و یعقوب نیز مدتی را در آنجا بسر برده بود (پیدایش ۳۳-۳۴)، این مکان با تاریخ اسرائیل پیوند خورده بود. یوشع مذبح خود را بر کوه عیبال (کوه لعنت) بنا کرد چون تنها ریخته شدن خون قربانی می‌توانست گناهکاران را از لعنت شریعت آزاد سازد (غلاطیان ۳: ۱۰-۱۴).

یوشع سعی کرد که مذبح را مطابق دستور خدا در خروج ۲۵: ۲۰ بسازد و هیچ ابزاری را برای تراش سنگ‌هایی که از زمین برداشته بود بکار نگیرد. هیچ عمل انسانی نباید با قربانی آمیخته می‌شد مبادا که گناهکاران تصور کنند به حسب اعمال خود می‌توانند نجات یابند (افسیان ۲: ۸-۹). خدا یک مذبح ساده و سنگی را خواستار بود نه مذبحی که بدست انسان طراحی و آراسته شده باشد "تا هیچ بشری در

حضور او فخر نکند“ (۱ قرن‌تیان ۱: ۲۹). این خون قربانی بر مذبح است که آمرزش را نصیب گناهکار می‌کند، نه زیبایی مذاهب مصنوعی و ساخت دست انسان (لاویان ۱۷: ۱۱). احاز پادشاه اسرائیل مذبح بت‌پرستان را جایگزین مذبح خداوند کرد اما این کار نه او را مقبول خدا نمود و نه از او شخص بهتری ساخت (۲ پادشاهان ۱۶: ۹-۱۶).

کاهنان قربانی سوختنی را به‌عنوان نمادی از تعهد تمامی قوم نسبت به خداوند به حضور او تقدیم کردند (لاویان ۱). ذبایح سلامتی یا ”ذبایح تشکر“ به منظور قدردانی از نیکویی و احسان خدا به او تقدیم می‌شد (لاویان فصل ۳ و ۷: ۱۱-۳۴). یک بخش از گوشت این قربانی به کاهنان تعلق می‌گرفت و مابقی آن به آورنده‌ی قربانی داده می‌شد تا با خانواده‌ی خود به خوشی از آن بخورند و در حضور خدا شادمان باشند (لاویان ۷: ۱۵-۱۶ و باب‌های ۳۰-۳۴؛ تثنیه ۱۲: ۱۷-۱۸). یهودیان با تقدیم نمودن این قربانی‌ها، به خدا اطمینان می‌دادند که با او عهد بسته‌اند و از احکام او پیروی می‌کنند.

یوشع احکام خدا را بر سنگ نوشت (۱: ۳۲-۳۳). این عمل در راستای اطاعت از فرمان موسی انجام شد (تثنیه ۲۷: ۱-۸). پادشاهان خاور نزدیک در آن روزگار عادت داشتند که برای به یادگار گذاشتن بزرگی و عظمت خود، گزارش فتوحات خویش را بر روی سنگ‌های بزرگ و اندود شده با گچ، حک کنند. اما راز بزرگی و عظمت اسرائیل نه در رهبری یا قوای نظامی، بلکه در اطاعت آنان از احکام خدا بود (یوشع ۱: ۷-۸). در سالیان بعد، هرگاه که قوم از شریعت خدا ناطاعتی کردند، دچار مشکل شده و در نتیجه تنبیه می‌شدند. موسی از آنان سؤال کرده بود ”کدام طایفه‌ی بزرگ است که فرایض و احکام

عادل‌ای مثل تمام این شریعتی که من امروز پیش شما می‌گذارم، دارند؟“ (تثنیه ۴:۸).

امروز احکام خدا توسط روح القدس بر قلوب ایمانداران حک شده است (رومیان ۸: ۱-۴؛ ۲ قرنتیان ۳). احکام نگاشته شده بر روی سنگ، نماد خارجی داشتند و نه درونی، آنها می‌توانستند مردم را راهنمایی کنند اما قدرت متحول کردن آنان را نداشتند. پولس در رساله به غلاطیان به طرز زیبایی این موضوع را باز کرده که شریعت می‌تواند گناهکاران را محکوم کرده و به سوی مسیح هدایت کند (غلاطیان ۳: ۱۹-۲۵)، شریعت هیچگاه نمی‌تواند موجب تحول درونی در وجود گناهکاران شده و آنان را به شباهت مسیح متبدل کند. تنها روح خداست که چنین قدرتی دارد.

اکنون چهارمین یادبود سنگی بر پا شده بود. نخستین آنها در جلجال بود (یوشع ۴: ۲۰)، نشان بزرگداشت عبور از رود اردن. دومی در وادی عاکور بر پا شد، به یادآورنده‌ی گناه عخان و داوری خدا (۲۶:۷). سومین مورد در مدخل ورودی عای بود، نمادی از وفاداری خدا در کمک به قوم خود (۲۹:۸). و چهارمین آنها در کوه عیبیل به قوم یاد آور می‌شد که موفقیت آنها تنها در سایه‌ی اطاعت از شریعت خدا امکان‌پذیر بود (۱: ۷-۸).

یوشع، شریعت را برای قوم خواند (۱: ۳۴-۳۵). اسباط بر طبق دستورات موسی در کتاب تثنیه ۲۷: ۱۲-۱۳ در دامنه دو کوه مستقر شده بودند. روبین و جاد و اشیر، زبولون و دان و نفتالی بر کوه عیبیل (کوه لعنت) ایستادند و شمعون و لاوی و یهودا، یساکار و یوسف (افرایم و منسی) و بنیامین بر کوه جرزیم (کوه برکت) بودند. اسباط مستقر در کوه جرزیم از نسل لیه و راحیل بودند در حالی که اسباط مستقر در دامنه‌ی عیبیل از نسل زلفه و بلهه کنیزان لیه و راحیل بودند.

در این میان تنها ایراد موجود متوجهی روبین و زبولون است که پسران لیه بوده‌اند. روبین مقام نخست‌زادگی خود را به‌خاطر ارتکاب گناه علیه پدر خویش از دست داده بود (پیدایش ۳۵:۲۲ و ۴۹:۳-۴).

در دره‌ی میان دو کوه، کاهنان و لاویان با تابوت عهد ایستاده بودند و در کنار ایشان، مشایخ، سرداران و داوران قوم حضور داشتند. تمامی قوم رو به طرف تابوت که مظهر حضور خدا در میان قوم خودش بود، ایستاده بودند. زمانی که یوشع و لاویان برکات شریعت را یک به یک برای قوم خواندند (تثنیه ۲۸: ۱-۱۴) اسباطی که بر دامنه‌ی جرزیم ایستاده بودند یکصدا فریاد برآوردند "آمین" که به زبان عبری یعنی "این چنین باد!" و هنگامی که لعنت‌های شریعت را خواندند (تثنیه ۲۷: ۱۴-۲۶) اسباطی که بر دامنه‌ی عیبال ایستاده بودند با شنیدن هر لعنت، فریاد "آمین" سر می‌دادند.

خدا شریعت را توسط موسی در کوه سینا عطا کرده بود (خروج ۱۹-۲۰) و قوم آن را قبول کرده و متعهد شده بودند که اطاعت کنند. سپس موسی در دشت موآب نزدیک مرز کنعان تمام شریعت را یکبار دیگر برای قوم تشریح کرده بود. او از آنها خواسته بود که احکام شریعت را در زندگی خود در زمین کنعان بکار ببرند و هشدار داده بود که مرتکب ناطاعتی نشوند. "اینک من امروز برکت و لعنت پیش شما می‌گذارم. اما برکت اگر اوامر یهوه خدای خود را که من امروز به شما امر می‌فرمایم اطاعت نمایید. و اما لعنت، اگر اوامر یهوه خدای خود را اطاعت ننموده و از طریقی که من امروز به شما امر می‌فرمایم برگردید و خدایان غیر را که شناخته‌اید پیروی نمایید" (تثنیه ۱۱: ۲۶-۲۸) همچنین به آیات ۲۹-۳۲ توجه کنید.

اکنون یوشع شریعت خدا را در زمین موعود دوباره تأکید می‌کرد. از آنجا که وادی میان دو کوه، یک آمفی تئاتر طبیعی بود همگان

می‌توانستند کلمات شریعت را بوضوح بشنوند و آگاهانه پاسخ دهند. با فریاد ”آمین“ در قبال هر جمله‌ای که خوانده می‌شد، تمام قوم تصدیق می‌کردند که برکات و لعنت‌های شریعت را فهمیده‌اند و مسئولیت خویش را در اطاعت از آنها درک کرده‌اند. در میان ایشان، زنان و کودکان و نیز غریبانی که در میان آنان سکونت داشتند (مقیم‌شدگان) حاضر بودند (خروج ۱۲: ۳۸ و ۲۲: ۲۱ و ۲۳: ۹؛ تثنیه ۲۴: ۱۷-۲۲ و ۱۲: ۳۱). اگر گروه مقیم‌شدگان می‌خواستند در فتوحات اسرائیل شریک باشند بایست از شریعت خدای اسرائیل اطاعت می‌کردند.

قوم خدا امروز میان دو کوه ایستاده‌اند: جلجتا یعنی همان مکانی که عیسی به‌خاطر گناهان ما بر صلیب جان داد و کوه زیتون، محلی که او در بازگشت خود با قوت و جلال بر آن خواهد ایستاد (زکریا ۴: ۱۴). انبیای عهدعتیق، مصایب و جلال مسیحا را دیده بودند اما این ”دره“ یعنی عصر حاضر کلیسا را ندیده بودند (۱ پطرس ۱: ۱۰-۱۲). ایمانداران اکنون در زیر لعنت شریعت زندگی نمی‌کنند چرا که عیسی وقتی بر دار آویخته شد، تمام لعنت را بر خود گرفت (غلاطیان ۳: ۱۰-۱۴). ایمانداران در مسیح، ”به هر برکت روحانی“ (افسیان ۳: ۱) بر حسب فیض خداوند، مبارک شده‌اند. برای آنها زندگی، برکات جرزیم است نه لعنت عیبال.

اگر چه مسیحیان ”زیر شریعت“ نیستند بلکه ”زیر فیض“ قرار گرفته‌اند (رومیان ۶: ۱۴ و ۷: ۱-۶) اما بدان معنا نیست که ما می‌توانیم هر گونه که خود بخواهیم زندگی کنیم و یا شریعت خدا را نادیده گرفته و از آن سرپیچی کنیم. ما به‌خاطر انجام دادن احکام شریعت نجات نیافته‌ایم، و نه با رعایت مطالبات آن تقدیس شده‌ایم بلکه ”عدالت شریعت“ در وجود ما ”کامل گردید“ چون در قوت روح‌القدس رفتار می‌کنیم (روم ۸: ۴). اگر ما خود را تحت حاکمیت شریعت قرار دهیم،

از شادی فیض خدا، خویشتن را محروم کرده‌ایم (غلاطیان ۵). اگر به روح رفتار کنیم، قدرت متحولگر او را در زندگی خود تجربه کرده و بنابراین خدا را خوشنود می‌سازیم.

بیایید مراتب شکرگزاری و تقدیر خود را به عیسی تقدیم کنیم که به جای ما لعنت شریعت را بر صلیب خود گرفت و تمامی برکات آسمانی را در روح‌القدس به ما ارزانی فرمود. با ایمان می‌توانیم میراث خود را در مسیح بدست آورده و بسوی پیروزی گام برداریم!

فصل نهم

ما دشمن را دیده بودیم، او در همسایگی ما است

یوشع ۹: ۱ الی ۱۰: ۲۸

یک بذله‌گوی ناشناس گفته است که: اشتباه یک دندانپزشک، کشیدن یک دندان سالم است، اشتباه یک وکیل منتهی به زندان می‌شود، اشتباه یک معلم باعث مردودی است، اشتباه یک نقاش قابل اصلاح است، اشتباه یک داروساز به مراسم تدفین می‌انجامد، اشتباه پستی باعث دریافت یک نامه‌ی اشتباه است، و اشتباه یک برقکار موجب برق گرفتگی می‌شود. نویسنده‌ی مشهور، ژوزف گنراد چنین می‌نویسد: “تنها کسانی مرتکب اشتباه نمی‌شوند که هیچ کاری انجام نمی‌دهند.”

اما در مورد یوشع، کار نکردن، اشتباه او بود؛ و در این فصل خواهیم دید که چه اتفاقی رخ داد. در اینجا با سه مرحله از دومین شکست او (بعد از نبرد عای) در فتح سرزمین موعود روبرو هستیم. همچنین خواهیم دید که یوشع چگونه شکست را به پیروزی تبدیل کرد.

۱- اعتماد بر دشمن (یوشع ۹: ۱-۱۵)

در زمانی که قوم اسرائیل در دامنه‌ی دو کوه عیبال و جرزیم به تجدید عهد خود در اطاعت از اوامر خداوند مشغول بودند، پادشاهان و ملوک کنعان آماده‌ی حمله به ایشان می‌شدند. آنها در باره‌ی سرنوشت اریحا و عای شنیده بودند و تصمیم نداشتند که بدون جنگ، تسلیم شوند. حال نوبت آنها بود که به این یهودیان مهاجم، حمله کنند. شهرهای کنعان همیشه روابط خوبی با یکدیگر نداشتند، اما این رقبای محلی در

صورت رویارویی با یک دشمن مشترک و مهاجم با یکدیگر متحد می‌شدند (مزمور ۲: ۱-۲؛ لوقا ۲۳: ۱۲).

بعد از تجربه‌ی یک برکت بزرگ و عالی، قوم خدا باید به‌طور خاص آماده‌ی مقابله با دشمن باشد؛ زندگی مسیحی نیز مانند کنعان "زمین کوه‌ها و دره‌هاست" (تثنیه ۱۱: ۱۱). اتحاد میان نیروهای جنگاور کنعان، بزرگترین خطری نبود که فرا روی اسرائیل قرار داشت. بلکه گروه جبعونیان بودند که وارد اردوی اسرائیل شده و یوشع و سرداران قوم را فریب داده بودند. گاه شیطان مانند شیر غرّان می‌آید (۱ پطرس ۵: ۸) و گاه آرام و ساکت مانند مار (۲ قرنتیان ۱۱: ۳)، و ما بایست هشیار باشیم و خود را با آن زره روحانی که خدا برای ما تدارک دیده است حفاظت کنیم (افسیان ۶: ۱۰-۱۸).

جبعونیان چه کردند (۹: ۳-۵). جبعون با اردوگاه اسرائیل در جلجال، تنها بیست و پنج مایل فاصله داشت و در فهرست مناطقی بود که یوشع باید تسخیر و نابود می‌کرد. در کتاب تثنیه ۲۰: ۱۰-۲۰ خدا دستور داده بود که اسرائیل باید تمام شهرهای کنعان را از بین ببرد. بعد از هر پیروزی و قبل از آغاز نبردی دیگر، اسرائیل بایست به آن شهرها پیشنهاد صلح می‌داد (به تثنیه ۷: ۱-۱۱ نگاه کنید). جبعونیان به نحوی از این حکم الهی اطلاع داشتند و سعی می‌کردند تا از زندگی خود حفاظت کنند. چون که دشمن می‌داند چگونه کلام خدا را برای اهداف خود استفاده کند، لازمست که قوم خدا کاملاً هوشیار باشند (متی ۴: ۵-۷).

گروهی از مردان جبعون ظاهر خود را به گونه‌ای تغییر دادند که گویی نمایندگان رسمی از شهری بسیار دور هستند. لباس، توشه و لوازم آنها چنان طراحی شده بود که نشان می‌داد آنها مدت زیادی در سفر بوده‌اند و از شهری بسیار دور با تحمل مشکلات به آنجا آمده‌اند.

شیطان یک جاعل و فریبکار است که ”خویشتن را به فرشته نور مشابه می‌سازد“ (۲ قرننیاں ۱۱:۱۴). او ”رسولان کذب و عمله مکار“ (۲ قرننیاں ۱۱:۱۳) در این دنیا دارد، تا چشمان گمشده را بر دیدن حقیقت ببندد و ایمانداران را به گمراهی بکشاند. برای ما درک هویت شیر وقتی که می‌غرّد بسیار ساده‌تر است تا تشخیص مار، وقتی که به آرامی درون زندگی ما می‌خزد.

جبعونیاں چه گفتند (۹: ۶-۱۳). شیطان، دروغگو و پدر جمیع دروغگویان است (یوحنا ۸: ۴۴) و طبیعت بشر به‌گونه‌ای است که برای بسیاری از مردم دروغ گفتن راحت‌تر از بیان حقیقت است. یکی از سیاستمداران برجسته‌ی آمریکایی به‌نام آدلای استیونسون با شوخ طبعی و مزاح گفته است ”دروغ، یک عمل شنیع و مورد نفرت خداوند – و در عین حال بسیار مؤثر و کارآمد در مشکلات است.“ جبعونیاں در تلاش برای رفع مشکل خود چندین بار دروغ گفتند.

نخست، گفتند که ”از زمین دور آمده‌ایم“ (۹: ۶ و ۹) در حالی که بیش از بیست و پنج مایل با اردوی اسرائیل فاصله نداشتند. سپس در مورد لباس‌ها و توشه‌ی خود دروغ گفتند ”این نان ما در روزی که روانه شدیم تا نزد شما بیاییم، از خانه‌های خود آن را برای توشه‌ی راه، گرم گرفتیم و اینک الآن خشک و کفه زده (کپک زده) شده است.“ (۹: ۱۲). آنها همچنین در مورد خودشان دروغ گفتند و وانمود کردند که فرستادگان رسمی و بلند پایه‌ی مشایخ و رؤسای شهرشان هستند و حامل پیام صلح و دوستی می‌باشند. و مورد چهارم اینکه آنان خود را ”بندگان تو“ نامیدند (۹: ۸ و ۹ و ۱۱) در صورتی که دشمنان اسرائیل بودند.

این چهار دروغ به حد کافی ناپسند بود، اما وقتی گفتند که ”به سبب اسم یهوه خدای تو آمده‌ایم“ (۹: ۹) سخن آنان دیگر کفرآمیز بود.

مانند مردم اریحا (۲: ۱۰)، ساکنین جبعون نیز آوازه‌ی اسرائیل را شنیده بودند (۹: ۹-۱۰) لیکن بر خلاف راحاب و خانواده‌اش، آنها به خدا ایمان نیاوردند. این مردان آنقدر حکمت و درایت داشتند که نگویند اخبار اریحا و عای با این سرعت به "زمین بسیار دور" و به گوش آنها رسیده است. سفیران شیطان می‌توانند بیشتر از برخی مسیحیان که حقیقت را می‌گویند، دروغ‌های متقاعدکننده بگویند!

ابلیس می‌داند چگونه از "دروغ مذهبی" برای فریب مردم استفاده کرده و وانمود کند که آنها به دنبال شناخت خدای حقیقی هستند. در طول خدمت شبانی خود با افرادی برخورد کرده‌ام که خود را جویندگان معرفی می‌کردند، اما هر چه بیشتر صحبت می‌کردند، من بیشتر متقاعد می‌شدم که آنها خبرچین هستند و به دنبال کسب اطلاعاتی از من و کلیسا می‌باشند. آنها "اعتراف ایمان" می‌کردند و سپس با گفتن داستان‌های غم‌انگیزی از سرنوشت خود سعی داشتند قلب مرا تحت تأثیر قرار داده و جیب مرا خالی کنند. در میان دروغ‌گویان، "دروغ‌گوهای مذهبی" از همه بدتر هستند. اگر می‌خواهید در این خصوص به یقین برسید پیشنهاد می‌کنم که رساله‌ی یهودا و ۲ پطرس فصل ۲ را مطالعه کنید.

چرا جبعونیان موفق شدند (۹: ۱۴-۱۵). دلیل ساده‌ای دارد: یوشع و بزرگان اسرائیل بسیار عجولانه و نسنجیده عمل کردند و از خدا راهنمایی و مشورت نخواستند. آنها به دیدار رفتار کردند نه به ایمان. بعد از گوش دادن به سخنان تازه‌واردین و مشاهده‌ی شواهد عینی، یوشع و سران قوم نتیجه گرفتند که آنان حقیقت را می‌گویند. مشایخ اسرائیل "رویکرد علمی" را به عوض "رویکرد روحانی" لحاظ کردند. آنها به احساس خود متکی بودند، "حقایق عینی" را بررسی کردند و به اتفاق نتیجه گرفتند. همه چیز در ظاهر منطقی و

متقاعدکننده بود، اما در واقع تماماً اشتباه بود. آنها قبلاً در مورد عای نیز همین اشتباه را مرتکب شده بودند (باب ۷) و هنوز نیاموخته بودند که باید منتظر خداوند باشند و هدایت او را طلب کنند.

اراده و خواست خدا از قلب او سرچشمه می‌گیرد (مزمور ۱۱:۳۳)، و خدا دوست دارد که اراده و مشیت خود را به فرزندان بشناساند در صورتی که بدانند فرزندان او در حضورش فروتن بوده و مشتاق اطاعت از او هستند. ما در قبال شناخت اراده‌ی خدا نباید مانند مشتری عمل کنیم که به گزینه‌های متعدد نگاه می‌کند بلکه باید چون خادمی باشیم که گوش به فرمان و مطیع او است. آیه‌ی ”اگر کسی بخواهد اراده‌ی او را به عمل آورد.... خواهد دانست...“ (یوحنا ۷:۱۷) یک اصل بنیادی در زندگی پیروزمند مسیحی است. خدا قلوب ما را می‌بیند و می‌داند که تا چه حد در اطاعت از او جدی هستیم. به‌طور حتم باید اندیشه و تفکری که خدا به ما داده است را بکار ببریم، در عین حال نباید از هشدار کلام خدا در امثال ۳: ۵-۶ غافل گردیم و تماماً به درایت و فهم خود متکی باشیم.

اگر این گروه جبعونیان نمایندگان رسمی و اصیل بودند، می‌بایست به همراه خود ملزومات بیشتر و مناسب‌تری می‌داشتند از جمله تدارکات کافی برای یک سفر طولانی. سفیران راستین نان ”خشک و کپک زده“ را به دور می‌اندازند چرا که خادمین ایشان همواره نان تازه برای آنها تهیه می‌کنند. به عنوان نمایندگان رسمی، باید جامه‌های بهتری بر تن می‌کردند تا بهترین تصویر ممکن را از خود در حین مذاکره با دشمن نشان بدهند. اگر یوشع و سران قوم اندکی فکر کرده و در باره آنچه دیده بودند دعا می‌کردند به این نتیجه می‌رسیدند که تمام آنها فریب و حيله است. ”و اگر کسی از شما محتاج حکمت باشد سؤال

بکند از خدایی که هر کس را به سخاوت عطا می‌کند و ملامت نمی‌نماید و به او داده خواهد شد“ (یعقوب ۱: ۵).

ایمان حقیقی با صبر و شکیبایی عمل می‌کند (عبرانیان ۶: ۱۲).
 ”هر که ایمان آورد تعجیل نخواهد نمود“ (اشعیا ۲۸: ۱۶). موسی به یهودیان گفته بود ”با حذر باش که با آن ساکنان زمین که تو به آنجا می‌روی، عهد نبندی مبادا در میان شما دامی باشد“ (خروج ۳۴: ۱۲).
 اما یوشع و بزرگان قوم، عجولانه و بی‌تأمل حکم خدا را نقض کردند و با دشمن عهد بستند. چون به نام خداوند سوگند خورده بودند (یوشع ۹: ۱۸) نمی‌توانستند عهد خود را بشکنند. یوشع و مشایخ به ضرر خود قسَم خورده بودند (مزمور ۱۵: ۴؛ جامعه ۵: ۱-۷) و هیچ راهی برای فسخ آن یا نقض تعهدشان وجود نداشت. قوم خدا امروز نیز مانند زمان یوشع در قلمرو دشمن زندگی می‌کنند و نباید هیچگاه جانب احتیاط را از دست بدهند. وقتی شما به جای طلبیدن هدایت خدا به سخنان دشمن اعتماد می‌کنید، باید انتظار بروز مشکلات را داشته باشید.

۲- به خدمت گرفتن دشمن (یوشع ۹: ۱۶-۲۷)

چگونه رهبران اسرائیل متوجه شدند که چه اشتباه بزرگی کرده‌اند؟ شاید بعد از آنکه گروه ”نمایندگان“ اطمینان یافتند که خطری ایشان را تهدید نمی‌کند، واقعیت عملکرد خود را اقرار کرده باشند. و یا شاید جبعونیان خبر مسرت‌بخش پیروزی خود را شنیده بودند. آیا برخی از مأموران اطلاعاتی یوشع از سفر شناسایی خود به اردوگاه بازگشته و گزارش داده بودند؟

احتمال دارد که ساکنان جبعون از طرح حمله‌ی بعدی اسرائیل آگاه شده و به رهبران خود خبر داده باشند که تنها یک سوگند رسمی می‌تواند شهرهای ایشان را از نابودی نجات دهد. به هر حال این اتفاق

افتاده بود و یوشع و بزرگان قوم متوجهی اشتباه فاحش خود شده بودند، و بدون تردید به دلیل این اشتباه، نگران و رنجیده خاطر بودند. ما باید برای سخنان رهبران خود ارزش و احترام قایل باشیم. زیر پا نهادن سوگند آنان به منزله‌ی بیهوده شمردن نام قدوس یهوه بود، و این موجب نزول داوری خدا می‌شد. سال‌ها بعد شاول پادشاه این سوگند را نقض کرد و تمامی قوم متحمل داوری سخت خدا شدند (۲ سموئیل ۲۱) مقامات نظامی زیر دست یوشع شاید در این مورد بحث کرده و جبعونیان را وادار کرده باشند که اطلاعات لازم در باره‌ی چگونگی تسخیر شهرهای‌شان را به آنها بدهند. اما زمانی که ارتش یوشع به جبعون و شهرهای هم جوار آن رسیدند از حمله به آنها خودداری کردند.

چرا افراد قوم بر بزرگان و رؤسای خود اعتراض کردند؟ (۱۸:۹) چون سوگند آنها موجب محروم شدن سربازان از بدست آوردن غنایم جنگی از آن شهرها می‌شد. افزون بر این ساکنان جبعون و همسایگان آنها می‌توانستند با عمل به آداب بت‌پرستانه‌ی خود موجب انحراف مردم اسرائیل و دور ساختن آنها از خداوند شوند. موسی بر علیه هر گونه عهد با ساکنان آن زمین به اسرائیل هشدار جدی داده بود (تثنیه ۷)، اما اکنون آنها با دشمن عهد بسته بودند. ما از خود سؤال می‌کنیم که اگر مردم عادی در موقعیت رهبران خود قرار داشتند چه تصمیماتی اتخاذ می‌کردند؟ انتقاد کردن بعد از انجام شدن یک عمل، کار بسیار ساده‌ای است!

اما داستان به همین جا ختم نمی‌شود. یوشع و سران قوم درس بزرگی به ما می‌دهند: چنانچه مرتکب اشتباه شدید، صادقانه اعتراف کنید، و سپس *اشتباه خود را به خدمت بگیرید!* مشایخ و سران قوم، وظایفی را به جبعونیان محول کردند: هیزم‌شکنی برای خیمه‌ی اجتماع

و آبرسانی که هر دو بسیار مورد نیاز بودند. بعدها جبعونیان را به اسم *تینیم* نامیدند (یعنی وقف شده، کسی که وقف شده بود تا با کاهنان همکاری کند) و به عنوان مستخدمین هیکل در آنجا خدمت می‌کردند (۱ تواریخ ۹:۲؛ عزرا ۲:۴۳ و ۵۸؛ نمیا ۳:۲۶). در یوشع فصل ۱۰ خواهیم دید که خدا از خطای او درگذشت و از آن برای پیروزی بر پنج پادشاه در یک زمان استفاده کرد.

البته جبعونیان بر خلاف ساکنان اریحا و عای انجام این خدمات دشوار را بر ناپود شدن خود ترجیح دادند. در کتاب مقدس هیچ اشاره‌ای نشده که نسل‌های آتی جبعونیان برای اسرائیل در دسر ایجاد کرده باشند. از قرار معلوم خدمت در خیمه‌ی اجتماع و بعدها انجام امور هیکل چنان بر آنان تأثیرگذار بوده که از پرستش بت‌های خود دست کشیده و خدای اسرائیل را پرستش کرده‌اند. این حقیقت که بیش از پنجاه هزار تن از اسرای یهود بعد از اسارت بابل به اورشلیم بازگشتند (عزرا ۲: ۴۳-۵۸ و ۲۰:۸) نشان می‌دهد که آنها خود را وقف خداوند و خانه‌ی او کرده بودند.

۳- حمایت کردن از دشمن (یوشع ۱۰: ۱-۲۸)

زمانی که شما با دشمن به توافق می‌رسید در واقع پذیرفته‌اید که تا به آخر بهای آن را بپردازید و به خاطر حفظ امنیت خود از او حمایت کنید. به همین دلیل است که قوم خدا باید خود را از دنیا جدا نگاه دارند (۲ قرنثیان ۶: ۱۴-۱۸). بعضی وقت‌ها این سؤال در ذهنم ایجاد می‌شود که آیا پولس زمانی که این عبارات را می‌نوشت به یوشع فکر می‌کرد؟ ”هیچ سپاهی خود را در امور روزگار گرفتار نمی‌سازد تا رضایت آنکه او را سپاهی ساخت بجوید“ (۲ تیموتائوس ۲: ۴).

فرا خوان پادشاه برای اتحاد نظامی (۱۰: ۱-۵). پادشاه اورشلیم که معنای اسم او "خداوند عدالت" است شنید که جبعونیان با اسرائیل صلح کرده‌اند و تصمیم گرفت که این خیانت‌کاران را مجازات کند. اگر شهر بزرگی مانند جبعون به یهودیان تسلیم شده است پس یک مانع دیگر از مقابل راه اسرائیل در آن زمین برداشته شده بود. برای ساکنان کنعان حفظ شهرهای کلیدی بسیار مهم بود، حتی اگر نگه داشتن آنها منوط به استفاده از قوای نظامی می‌شد. چهار پادشاه دیگر با ادونی صدق هم پیمان شده و با تمامی سپاهیان خود در برابر جبعون اردو زدند.

جبعونیان مفلوک که با مهاجمان یهودی صلح کرده بودند اکنون در خطر حمله از سوی قوای متحدان سابق خود قرار داشتند! خدا باید به این اتحاد نظامی و توافق پادشاهان، در آسمان خندیده باشد (مزمور ۲: ۱-۴)، زیرا آنها نمی‌دانستند که او از تمام این وقایع برای تکمیل اهداف خود استفاده می‌کند. به جای آنکه فرمانروایان این دولت شهرها را یک به یک مغلوب سازد به یوشع کمک کرد تا آنها را یکجا و در یک زمان شکست بدهد! همانطور که خدا از شکست خفت‌بار قوم در حمله به عای، یک طرح جامع برای پیروزی بر عای ترتیب داد (باب ۸)، به همان صورت نیز از خطای یوشع در قبال جبعونیان استفاده کرد تا شهر جبعون را حفاظت کرده و فتح کنعان را تسریع کند.

اشتباهات ما موجب آزرده‌گی و رنجش ما می‌شوند، به ویژه اشتباهاتی که به خاطر تعجیل و سبقت جستن بر خداوند و طلب نکردن اراده‌ی او مرتکب شده‌ایم. اما باید به یاد داشته باشیم که برای یک مسیحی وقف شده، هیچ اشتباهی به معنای پایان کار نیست. خدا قادر است که حتی از اشتباهات ما در راستای اهداف خود استفاده کند.

شخصی در باره‌ی موفقیت چنین گفته است ”هنر اشتباه کردن وقتی که هیچ کس متوجه نیست“ اما می‌توان تعریف بهتری نیز از موفقیت داشت، ”هنر دیدن پیروزی زمانی که دیگران فقط شکست را می‌بینند.“

جبعونیان، یوشع را به یاری می‌خوانند (۱۰: ۶-۷). صرفنظر از بت‌پرستی ایشان، اهالی جبعون نمونه‌ی خوبی برای ما در این زمان هستند. هنگامی که خود را رو در روی هلاکت و نابودی دیدند به نزد یوشع (یهوه نجات‌دهنده است) آمدند و از او قول گرفتند که از آنها حمایت خواهد کرد. کاش گناهکاران گمشده، وضعیت اسفناک خود را درک می‌کردند و با ایمان به سوی عیسی مسیح می‌شناقتند! وقتی جبعونیان خود را در خطر دیدند، به سوگندی که یوشع خورده بود اعتماد کردند و از او درخواست یاری نمودند. این همان کاری است که قوم خدا وقتی خویشتن را در عرصه‌ی نبرد زندگی می‌بینند باید انجام بدهند. جبعونیان تمامی بار سنگین نگرانی‌های خود را به یوشع سپردند و به او و آنچه گفته بود تکیه کردند، و یوشع موافق آن عمل کرد.

یوشع خدا را به یاری خواند (۱۰: ۸-۱۵). ترکیب سه عامل موجب موفقیت یوشع در این نبرد شد: ایمان به وعده‌ی خدا (آیه ۸)، استفاده از تدبیر جنگی (آیه ۹) و طلبیدن خدا در دعا (آیات ۱۰-۱۵). وعده‌ی خدا. دو آیه‌ی مهم تصویرگر عملکرد یوشع در اینجا هستند: ”هر چه از ایمان نیست گناه است“ (رومیان ۱۴: ۲۳). ”ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا“ (رومیان ۱۰: ۱۷). تا زمانی که وعده‌های خدا را باور داشته باشیم و از فرامین او اطاعت کنیم، بر حسب ایمان عمل خواهیم کرد و می‌توانیم انتظار حمایت از خدا را داشته باشیم. نیازی نبود که یهودیان از دشمنان هراسی داشته باشند چرا که خدا قبلاً وعده‌ی پیروزی را به آنها داده بود. وقتی یوشع

فرمانده قوم شد (۱: ۵-۹)، زمانی که در حمله به عای پیشدستی کرد (۲:۶) و نیز هنگامی که بعد از آن شکست ناگوار دوباره به عای یورش برد (۱:۸) وعده‌های خدا در کسب پیروزی باعث دلگرمی و شہامت او بودند. وعده‌های خدا تماماً به تحقق می‌پیوست زیرا ”از تمامی وعده‌های نیکو... یک سخن به زمین نیفتاد“ (۱ پادشاهان ۵۶:۸).

تدبیر جنگی. ایمان بدون عمل، مرده است و یوشع ایمان خود را با بکار بردن یک تدبیر عاقلانه به اثبات رسانید. او و سربازانش تمامی شب را در راه بودند و با یک حمله‌ی ناگهانی نیروهای دشمن را غافلگیر کردند، او از این استراتژی در حمله به عای استفاده کرده بود (۸: ۳). پیمودن مسافت جلجال تا جبعون مستلزم یک پیاده‌روی طولانی در مسیری دشوار بود، اما یوشع سربازان خود را سازماندهی کرد و تا جایی که ممکن بود با سرعت عازم آن محل شد. تردیدی نیست که سربازان او وقتی به محل رسیدند بسیار خسته بودند لیکن خداوند با ایشان بود و آنها را پیروز گردانید. چه عاملی سربازان را به رفتن و ادامه دادن تشویق می‌کرد؟ آنها به وعده‌ی خدا ایمان داشتند و می‌دانستند که پیروزی ایشان تضمین شده است.

خدا توسط بارش دانه‌های بزرگ تگرگ از آسمان و هلاک کردن لشگریان دشمن، سربازان خسته‌ی اسرائیل را یاری کرد. زمانبندی بارش تگرگ، در نوع خود معجزه بود، اما معجزه‌ی بزرگتر این بود که دانه‌های تگرگ صرفاً نیروهای دشمن را هلاک می‌کرد. خدا از ”مهمات“ ویژه‌ای که در انبار خود داشت برای خیریت قوم خود استفاده کرد (ایوب ۳۸: ۲۲-۲۳). وقتی قوم خدا از خواست و اراده‌ی او اطاعت می‌کنند، همه چیز در این عالم، حتی ”ستارگان در آسمان“ (داوران ۵: ۲۰) به نفع ایشان کار می‌کنند. آنگاه که از خواست او

ناطاعتی می‌کنیم، همه چیز بر ضد ما عمل خواهد کرد (برای داشتن تصویری واضح از این حقیقت، کتاب یونس فصل اول را مطالعه کنید).

دعا. معجزه‌ی بارش تگرگ قابل مقایسه با معجزه‌ی طولانی شدن روز نیست که طی آن یوشع توانست جنگ را به پایان رساند و پیروزی کامل بر دشمنان را بدست آورد. مردان او خسته بودند و وظیفه‌ای بزرگ را به دوش داشتند، اگر هوا تاریک می‌شد دشمن می‌توانست بگریزد. یوشع برای آنکه بتواند پیروزی وعده داده شده از سوی خدا را به‌طور کامل بدست بیاورد به عملکرد خاص خدا نیاز داشت.

این آخرین و بدون شک بزرگترین معجزه در کتاب یوشع است. یوشع برای حمایت شدن از سوی خدا، دعا کرد و خدا به طریقی عجیب و حیرت‌انگیز به او پاسخ داد. این واقعه از سوی کسانی که حقیقت معجزه را انکار می‌کنند و ملاک نگرش آنها صرفاً حقایق علمی می‌باشد به زیر سؤال رفته است. آنها می‌پرسند ”چطور امکان دارد که خدا حرکت وضعی گره‌ی زمین را متوقف کرده و روز را طولانی‌تر کرده باشد بی‌آنکه در نظم کواکب و سیارات اغتشاش و بی‌نظمی پدید آمده باشد؟“ از قرار معلوم آنها فراموش کرده‌اند که به‌طور طبیعی طول مدت روز در نقاط مختلف جهان تفاوت می‌کند بدون آنکه نظم سیارات، آشفته شود. برای مثال یک بار من در ساعت ۲ بامداد در کشور نروژ در زیر تابش خورشید روزنامه می‌خواندم!

شما یک معجزه را، حال هر معجزه‌ای که باشد چگونه توضیح می‌دهید؟ ساده‌ترین پاسخ همانا پاسخ ایمان است: هیچ امری برای خدا مشکل نیست چون او خداست (ارمیا ۳۲: ۱۷ و ۲۷) شب و روز به خدا تعلق دارند (مزمور ۷۴: ۱۶) و هر آنچه او آفریده است خدمتگزار او

هستند. اگر خدا قادر به انجام معجزه‌ی مذکور در فصل ۱۰ یوشع نبوده است، پس قادر به انجام هیچ معجزه‌ی دیگری هم نخواهد بود و عملاً زندانی مخلوقات خویش و ناتوان از بکار بردن یا معلق کردن قوانینی است که خود وضع نموده است. من برای ایمان داشتن به چنین خدایی دچار مشکل خواهم بود.

گلیسون. ال. آرچر از کارشناسان متخصص در عهدعتیق به عبارت "به فرو رفتن تعجیل نکرد" در آیه‌ی ۱۳ اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد که این آیه نشانگر وجود یک "تأخیر حرکتی" است نه توقف کامل.^۱ خورشید ساکن نایستاده بود که بعد یکبار و ناگهانی از جای خود حرکت کرده و غروب کند بلکه حرکت آن با تأخیر انجام شد و بنابراین طول مدت روز افزایش یافت. خدا خورشید و ماه را نگاه داشت و چرخش زمین را کندتر کرد و لذا خورشید به آهستگی غروب کرد. چنین روندی موجب هرج و مرج یا آشفتگی در نظام سیارات نخواهد شد.

نتیجه‌ی حاصل از این دیدگاه چنین است که خورشید و ماه در موقعیت طبیعی خود باقی ماندند و تنها چنین به نظر رسید که روز طولانی‌تر شده بود چون خدا به طریقی باعث شد که تابش نور آنها ادامه یابد. اما آیه‌ی ۱۳ دو بار تأکید کرده است که خورشید "ایستاد" و یکبار نیز می‌گوید ماه "توقف نمود". لازم نیست ما این افعال را به عنوان یک موقعیت ثابت و دائم تشریح کنیم بلکه فقط نشانگر آغاز معجزه‌ی خدا هستند. خدا خورشید و ماه را در مسیرشان متوقف کرد و آنگاه غروب تدریجی خورشید و طلوع ماه را کنترل کرد، و در نهایت تمام این عوامل موجب شد که تابش نور آفتاب به مدت بیشتری نسبت به روال عادی ادامه یابد.

^۱ ر.ک دانش‌نامه‌ی مسایل غامض کتاب مقدس. اثر گلیسون. ال. آرچر ۱۹۸۲

از آنجا که آیات ۱۳-۱۵ حالت شعری دارند و از کتاب ناشناخته‌ی یاشر نیز نام برده شده است (ن.ک ۲ سموئیل ۸:۱) برخی دانشجویان کتاب مقدس این آیات را نمادین توصیف می‌کنند. اینها می‌گویند که خدا کمک فراوانی به سربازان اسرائیل کرد به نحوی که کار دو روز را در یک روز به انجام رسانیدند. اما لحن گفتار یوشع بیشتر شباهت به دعا دارد که طی آن از خدا می‌خواهد تا مداخله کند، لذا در تشریح آنچه اتفاق افتاد نباید تصور شود که مشغول خواندن گزارشی از یک کارشناس متخصص هستیم.

چرا سعی داریم به نحوی از صحبت در باره‌ی معجزه شانه خالی کنیم؟ بدنبال اثبات چه چیزی هستیم؟ به‌طور حتم نه به این خاطر که خود را دانایانتر از خدا می‌دانیم! ما، یا باید ایمان داشته باشیم که خداوند می‌تواند هر کاری را انجام دهد و یا از آن دسته مسیحیانی باشیم که به معجزه اعتقاد ندارند، که در این صورت الهامی بودن کتاب مقدس، تولد از باکره و رستاخیز جسمانی عیسی مسیح را به کنار گذاشته‌ایم. بدون تردید ماهیت معجزه می‌تواند موجب طرح سؤالات صادقانه‌ی بسیاری باشد، اما برای یک ایماندار خاضع و فروتن هیچ جایی برای سؤال در مورد واقعیت معجزه وجود ندارد. سی.اس. لوییس نوشت: "ذهنیتی که به دنبال مسیحیت بدون معجزه است در واقع بدنبال جایگزین کردن 'مذهب صرف' به عوض مسیحیت است."^۲

در نگاه اول ممکن است شما بین آیات ۱۵ و ۲۱ در فصل دهم یوشع ناهماهنگی و تضاد ببینید. چرا سپاه یوشع باید به اردوگاه خود در جلجال برمی‌گشتند در حالی که جنگ هنوز به پایان نرسیده بود؟ بهترین پاسخ این است که آیه‌ی ۱۵ را به عنوان تکمیل نقل قول از کتاب یاشر بدانیم، که از قسمت دوم آیه ۱۳ شروع شده بود. اردوی

^۲ سی.اس. لوییس؛ معجزات. ۱۹۶۰

موقتی اسرائیل در مقیدۀ بر پا شده بود و سپاه یوشع تا زمانی که کنترل بخش مرکزی کنعان را بدست نگرفته بودند به اردوی جلجال بازنگشتند.

یوشع سربازان خود را فرا می‌خواند (۱۰: ۱۶-۲۸). در پایان یک نبرد شگفت‌انگیز، یوشع همایشی عمومی ترتیب داد تا روحیه‌ی تهور و شهامت سربازانش را ارتقا بخشد. فتوحات قبلی موجب تسلط آنها بر بخش مرکزی کنعان شده بود اما از این پس با مبارزاتی در قسمت‌های جنوبی و شمالی فلسطین روبرو بودند. "تقسیم‌بندی و تصرف" تدبیری بود که یوشع بر اساس آن عمل می‌کرد. یوشع می‌خواست به مردان خود یادآور شود که خدا، فتح و پیروزی بر آن سرزمین را بدیشان بخشیده است.

یوشع پی برد که پنج پادشاهی که دشمنش بودند در غاری به دام افتاده‌اند، پس تصمیم گرفت که به طور موقت آنان را رها کند و سربازان خود را به ادامه‌ی نبرد ترغیب کرد که در آیه‌ی ۲۰ به عنوان "کشتن ایشان به کشتار بسیار عظیم" شرح داده شده است. معدودی از سربازان دشمن توانستند از مهلکه گریخته و به شهرهای حصاردار پناهنده شوند. اما آن شهرها نیز بالاخره تصرف و نابود می‌شدند و برای فراریان هیچ امیدی وجود نداشت.

به احتمال زیاد آنها روز بعد به اردوگاه خود بازگشتند و یوشع فرمان داد که پادشاهان را از غار بیرون آورده و آنها را با صورت بر زمین بخوابانند. این حالت خفت‌بار بیانگر پیروزی کامل یوشع بر ایشان و بسته شدن طومار زندگی آنها بود. اما این پایان کار نبود. یوشع به سرداران سپاه خود دستور داد که پای خود را بر گردن این پادشاهان بگذارند، که نه تنها پیروزی بدست آمده را تأیید می‌کرد بلکه به‌طور نمادین حاکی از پیروزی‌های آینده بود که خدا به قوم خویش

عطا می‌کرد. پادشاهان کشته شدند و اجساد آنها تا هنگام غروب بر پنج دار آویخته شد. سپس یوشع دستور داد که اجساد را از دار پایین آورند و در همان غاری که مخفیگاه ایشان بود بیاندازند و مدخل ورودی غار را با سنگ ببوشانند. این توده سنگ نیز یادبود دیگری در آن زمین بود که بر قدرت و پیروزی خدا شهادت می‌داد.

سخنان یوشع در آیه‌ی ۲۵، باید موجب شور و هیجان سربازان شده باشد. عبارات یوشع، بازتاب سخنان تسلی‌بخش خدا خطاب به خود او بود که در آغاز تصدی رهبری به وی گفته بود (۱: ۶-۹). از آنجا که یوشع، نمونه‌ی عیسی مسیح است، ما می‌توانیم این سخنان او را به مسیح و قوم او نسبت بدهیم. عیسی تمامی دشمنان خود را مغلوب کرده است و یک روز باز خواهد آمد تا ایشان را برای همیشه از میان بردارد. مهم نیست که چقدر بر علیه خدا شورش و عصیان می‌کنند (مزمور ۲: ۱-۳) چرا که دشمنان خداوند ما صرفاً در زیر پای او قرار دارند (مزمور ۱۱۰: ۱؛ ۱ قرن‌تیا ۱۵: ۲۵). توسط مسیح می‌توانیم پیروزی را بدست آورده و پا بر گردن دشمن خود بگذاریم (رومیان ۱۶: ۲۰).

هنگامی که کلیت رویداد جبعونیان و یوشع را مورد بازبینی قرار می‌دهید، اگر چه هیچ کمکی از شما برای آنان ساخته نیست، اما هوشیاری توأم با شهامت را فرا بگیرید. این وقایع از یک سو به ما گوشزد می‌کنند که هوشیار و در دعا بیدار باشیم مبادا که دشمن، ما را فریب دهد تا بر حسب دیدار رفتار کنیم نه به ایمان. که در این صورت تصمیمات اشتباه خواهیم گرفت و خود را وارد تعهداتی خطر آفرین می‌کنیم. و از سوی دیگر پیام تسلی و تشویق دارند: خدا قادر است که حتی اشتباهات ما را به خیر و برکت تبدیل کند. این سخن به معنای توجیهی برای بی‌احتیاطی و بی‌مبالاتی ما نیست، بلکه وقتی شما در

ما دشمن را دیده بودیم، ۱۵۳

بارهی خدا و قوم او کوتاهی و اهمال کرده باشید، مانع یأس و عامل
دلگرمی و تشویق شما است.

”غلبه‌ای که دنیا را مغلوب ساخته است، ایمان ماست“ (۱ یوحنا
۴:۵).

میان پرده

یوشع ۱۰: ۲۹ الی ۱۲: ۲۴

این قسمت از کتاب یوشع خلاصه‌ای از فتوحات اسرائیل در بخش جنوبی (۱۰: ۲۹-۴۳) و بخش شمالی (۱۱: ۱-۱۵) کنعان است و با ذکر اسامی شماری از پادشاهانی که در جنگ با اسرائیل، مغلوب شده‌اند به پایان می‌رسد (۱۱: ۱۶ الی ۱۲: ۲۴). احتمالاً نقشه‌ی این فتوحات در انتهای کتاب مقدس شما موجود است، پس هنگام مطالعه‌ی این فصول از کتاب یوشع به آن مراجعه کنید.

دو نکته مهم در این گزارش وجود دارد: این خدا بود که ایشان را پیروز می‌کرد (۱۰: ۳۰ و ۳۲ و ۴۲ و ۱۱: ۸ و ۶)، دیگر اینکه یوشع در اطاعت از خدا بر حسب فرمانی که موسی داده بود، دشمنان را نابود می‌کرد (۱۱: ۹ و ۱۲ و ۱۵ و ۲۰). تنها مورد استثنا مربوط به جبعون است.

تدبیر جنگی یا استراتژی یوشع عبارت بود از حرکت عرضی در در زمین کنعان و تقسیم کردن آن به دو بخش و سپس تسخیر شهرهای جنوبی و بعد شهرهای شمالی. او بیش از یکبار با حمله‌ی غافلگیرانه بر دشمن تاخته بود (۱۰: ۹ و ۱۱: ۷) و در تمام این امور همواره وعده‌های خدا موجب دلگرمی و اطمینان خاطر او بودند (۱: ۹؛ ۸: ۱؛ ۱۱: ۶).

در آیات ۱۰: ۲۹-۳۵ گزارش نبرد در تپه‌ها و اراضی کم ارتفاع را می‌خوانید، اما در آیه‌ی ۳۶ صحنه‌ی نبرد به کوهستان کشیده می‌شود. اتحاد پادشاهان شمالی علی‌رغم برتری قوای نظامی قادر به شکست سربازان یهودی نبود (۱۱: ۱-۹).

عبارت ”روزهای بسیار“ در آیهی ۱۸ به زمانی در حدود هفت سال اشاره دارد. در زمان گناه اسرائیل در قاش برنیع (تثنیه ۲: ۱۴) کالیب ۴۰ ساله بود (یوشع ۷: ۱۴)، اکنون ۳۸ سال از هنگام عبور قوم از رود اردن گذشته بود. و زمانی که فتوحات اسرائیل به پایان رسید کالیب ۸۵ سال داشت (یوشع ۱۴: ۱۰) و بنابراین به این نتیجه می‌رسیم که جنگ باید حداقل هفت سال به طول انجامیده باشد.

عناقیان مذکور در ۱۱: ۲۱-۲۲ مردمی درشت اندام و از نسل عناق بودند که باعث وحشت آن ده نفر جاسوس بی‌ایمان شده بودند (اعداد ۱۳: ۲۲ و ۲۸ و ۳۳). دو نفر از آن کسانی که برای شناسایی کنعان اعزام شده بودند یعنی یوشع و کالیب از مشاهدهی هیبت بنی عناق، هراسان نشدند و به قدرت خداوند برای کسب پیروزی توکل کردند. پیروزی یوشع بر عناقیان در ۱۱: ۲۱-۲۲ و پیروزی کالیب در ۱۴: ۱۲-۱۵ ثبت شده است.

تضاد ظاهری میان ۲۳: ۱۱ و ۱: ۱۳ را به سادگی می‌توان توضیح داد. یوشع و سپاهیان او با انهدام شهرهای کلیدی و جمیع سکنه و پادشاهان آنها، بر تمامی زمین تسلط یافته بودند. آنها تمامی شهرهای کوچک را تسخیر و کلیهی مردمان و رؤسای ایشان را قتل عام نکردند، بلکه به حدی پیش رفتند که قدرت دشمنان را در هم شکسته و تسلط خود را بر آن زمین اثبات کردند. هنگامی که این کار انجام شد و زمین از جنگ، آرام گرفت، یوشع توانست میراث هر یک از اسباط را بدیشان واگذار کند، و هر سبط در درون قلمرو خود بر ساکنان باقی مانده‌ای که هنوز در آنجا سکونت داشتند حکمرانی می‌کردند. حتی بعد از درگذشت یوشع و سرداران او هنوز زمین بسیاری برای تصرف کردن باقی مانده بود (داوران ۱-۳).

در یوشع فصل ۱۲ اسامی سی و سه پادشاه ذکر شده است، این فهرست با نام سیحون و عوج آغاز می‌شود که در شرق رود اردن قرار داشتند و قلمرو ایشان بدست اسرائیل و تحت رهبری موسی فتح شده بود (۱۲: ۱-۶؛ اعداد ۲۵۱: ۲۱-۳۵). شانزده پادشاه در نبردهای بخش جنوبی مغلوب شدند که اسامی آنها در فصل ۱۲ آیات ۹-۱۶ و پانزده پادشاه شمالی در فصل ۱۲ آیات ۱۷-۲۴ ذکر شده است.

اکنون ما در آستانه‌ی تقسیم عملی زمین میان اسباط قرار داریم (باب‌های ۱۳-۲۱) که ما را با حقایق روحانی روبرو خواهند کرد که نیاز داریم آنها را فرا بگیریم و جهت کسب میراث روحانی خود در مسیح عیسی بکار ببریم.

این زمین به ما تعلق دارد!

یوشع فصل‌های ۱۳-۲۱

یوشع با موفقیت نخستین بخشی از مأموریت الهی خود را به پایان رسانیده بود: دشمنان را مغلوب ساخته و کنترل زمین و شهرهای‌شان را بدست گرفته بود (۱: ۱-۵). اکنون زمان آن رسیده بود که قسمت دوم این مأموریت را انجام دهد و زمین را تقسیم کند تا هر سبط نصیب خود را از میراث موعود بیابد و از آنچه خدا بدیشان داده بود بهره‌مند شود (۱۳: ۶؛ اعداد ۳۴-۳۵).

در این نُه فصل عبارت *میراث*، پنجاه مرتبه تکرار شده است که واژه‌ی بسیار مهمی است. یهودیان زمین خود را تحت *تمک* درآورده بودند. آنها زمین خود را *تصاحب* نکرده بودند به آن صورت که در باره‌ی غنایم جنگی عمل می‌کردند و نه آن را *خریداری* کرده بودند چنانکه در معاملات تجاری مرسوم است. خداوند، که تنها مالک حقیقی است، آن زمین را به قوم خود اجاره داده بود. خدا به ایشان فرموده بود که ”زمین به فروش ابدی نرود زیرا زمین از آن من است و شما نزد من غریب و مهمان هستید“ (لاویان ۲۵: ۲۳). تصور کنید که شما صاحبخانه‌ای مانند خدا دارید!

”اجاره‌ای“ که خدا می‌خواست صرفاً اطاعت اسرائیل از شریعت او بود. تا زمانی که آنها با پرستش‌ها و اطاعت خود، خدا را تکریم می‌کردند، او نیز ایشان را برکت می‌داد، زمین‌شان حاصلخیز بود و با همسایگان خود در صلح می‌زیستند. هنگامی که اسرائیل برکت و لعنت در کوه جرزیم و عیبال (یوشع ۸: ۳۰-۳۵) را پذیرفت، در واقع

شرایطی را تقبل کرد که با نام "عهد فلسطین" شناخته می‌شود. مالکیت آنها بر زمین کاملاً طبق فیض خدا بود؛ لیکن تداوم این مالکیت و بهره‌مندی از نعمات آن منوط به فرمانبرداری و اطاعت آنان از خدا می‌شد (جهت پی بردن به جزئیات عهد فلسطین به لایوان ۲۶؛ تثنیه ۲۷-۳۰ مراجعه کنید).

زمین موعود هدیه‌ای از محبت خدا بود، و اگر اسرائیل برآستی خدا را دوست می‌داشت از او اطاعت می‌کرد و در استفاده از زمین او، خوشنودی و رضایت او را می‌طلبید (تثنیه ۴: ۳۷-۳۹). اما متأسفانه آنها به تدریج از خدا ناطاعتی کردند و از رعایت شریعت او سرپیچی نمودند و خدا نیز ایشان را با تبعید به زمین بابل، مجازات کرد.

تقسیم‌بندی زمین در چهار مرحله‌ی مهم انجام شد؛ و در هر یک از این مراحل شما با دروس روحانی روبرو خواهید بود که امروز برای قوم خدا که خواهان بهره‌مندی از میراث روحانی خود در مسیح هستند کاربرد دارند. پیشنهاد می‌کنم در حین مطالعه این باب‌ها از نقشه‌ی کنعان که در آن حدود و ثغور دوازده سبط و شهرهای‌شان مشخص شده باشد، استفاده کنید.

۱- تقسیم‌بندی در جلجال (یوشع ۱۳: ۱-۱۷: ۱۸)

در طول مدت تسخیر کنعان، جلجال مرکز عملیاتی اسرائیل بود. بعدها یوشع، اردوی اسرائیل و خیمه‌ی اجتماع را به شیلوه منتقل کرد که به لحاظ موقعیت، مهمتر از جلجال بود (۱: ۸).

ما به‌طور دقیق نمی‌دانیم که یوشع در این مقطع از تاریخ اسرائیل چند ساله بوده، اما باید نزدیک به یکصد سال داشته باشد. کالیب ۸۵ ساله بود (۱۴: ۱۰) و از قرار معلوم یوشع به لحاظ سن از او بزرگتر

بود. یوشع ۱۱۰ سال عمر کرد (۲۹:۲۴) و رویدادهای مشروح در نیمه‌ی پایانی کتاب می‌تواند یک دوره‌ی ده ساله را شامل باشد. روش تقسیم‌بندی قلمرو اسباط در ۱۴: ۱-۲ آمده است. العازر کاهن اعظم، یوشع و بزرگان هر سبط (اعداد ۱۳: ۱۳-۲۹) در حضور خداوند قرعه‌کشی کردند و از این راه اراده‌ی خدا را طلبیدند (امثال ۱۶: ۳۳). هنگامی که یوشع اردوی اسرائیل را به شیلوه منتقل کرد، روش کار تغییر یافت (۱۸: ۱-۷).

دو سبط و نیم در بخش شرقی اردن (۱۳: ۱-۳۳). رؤبین، جاد و نصف سبط منسی توافق کردند که پیش از بازگشت به حدود خود در شرق اردن برای فتح زمین با سایر اسباط همکاری کنند (اعداد ۳۲). آنها حدود خود را در خارج از مرز کنعان خواسته بودند چون آن منطقه برای دامپروری بسیار مناسب بود. از قرار معلوم این دو و نیم سبط هیچ احساس نگرانی نمی‌کردند که در خارج از حدودی که خدا برایشان تعیین کرده بود زندگی کنند. موسی بزرگوارانه و از روی لطف با انتخاب آنها موافقت کرده بود و اجازه داد که در آنسوی اردن ساکن شوند. وقتی فصل بیست و دوم کتاب یوشع را می‌خوانیم متوجه می‌شویم که اگر چه منطقه‌ی انتخابی آنها برای دامپروری مناسب بود اما مشکلات فراوانی برای فرزندان‌شان به‌دنبال داشت.

این اسباط مبدل به یک "منطقه‌ی بی‌طرف" میان یهودیان در کنعان و ملل بت‌پرستی مانند موآب و بنی عمون شدند. البته منطقه‌ی انتخابی آنها موجب شده بود تا هم به لحاظ حملات نظامی و از نظر نفوذ فرهنگ بت‌پرستی و شرک، بسیار آسیب‌پذیر باشند، و این امر بت‌دریج آنها را به انحطاط و سقوط کشانید (۱ تواریخ ۵: ۲۵-۲۶). حدود رؤبین در جنوب (یوشع ۱۳: ۵-۲۳)، نیمی از سبط منسی در شمال (یوشع ۱۳: ۲۹-۳۲) و جاد در میان ایشان (۱۳: ۲۴-۲۸) تعیین شد.

درس اول. ایماندار “بینابین یا مرزنشین” نباشید. به آن میراثی که خدا برای تان در نظر گرفته است وارد شوید و از آن لذت ببرید. “میراث ما را برای ما خواهد برگزید یعنی جلالت یعقوب را که دوست می‌دارد” (مزمور ۴۷:۴). اراده‌ی خدا در کمال محبت الهی اوست و همواره برای ما بهترین را می‌خواهد.

از آنجا که قبیله‌ی رؤبین در جوار موآب مسکن گرفته بود، اشاره به سرنوشت بلعام در اینجا منطقی به نظر می‌رسد (یوشع ۱۳: ۲۲-۲۳؛ اعداد ۲۲-۲۵). زمانی که بلعام متوجه شد خدا نفرین او را به برکت مبدل می‌سازد، به بالاق پیشنهاد کرد که با یهودیان از در دوستی وارد شود و آنها را به یکی از جشن‌های مذهبی موآبیان دعوت کند. پیامد این کار چنین بود که برخی از مردان یهود حکم خدا را زیر پا گذاشتند و با زنان موآبی ازدواج کردند. وقتی شیطان نتوانست در قالب شیر غرآن موفق شود (لعنت کردن اسرائیل) به طریق مار وارد شد، اسرائیلیان را اغوا کرد و مردان‌شان را بسوی دامی شریرانه کشانید.

در این باب‌ها چهار مرتبه ذکر شده که لاویان هیچ نصیبی از آن زمین نداشتند (یوشع ۱۳: ۱۴ و ۳۳؛ ۱۴: ۳-۴؛ ۱۸: ۷) چرا که خدا میراث ایشان بود (تثنیه ۱۸: ۱-۸؛ ۱۰: ۸-۹؛ اعداد ۱۸). کاهنان سهم خود را از قربانی‌ها دریافت می‌کردند، و با لاویان در تقسیم ده یک و هدایایی که مردم موظف بودند بیاورند شراکت داشتند.

اما سایر مسایل مربوط به سبط لاوی بود. از یک جنبه خدا نمی‌خواست وظایف قبیله‌ای موجب پریشانی یا انحراف افکار کاهنان و لاویان باشد، او مایل بود که آنها کاملاً خود را وقف خدمت وی کنند (ن.ک ۲ تیموتائوس ۲: ۴) و از سوی دیگر خدا انتظار داشت که آنها در زمینی که زندگی می‌کنند و در میان مردم “نور و نمک” باشند و

از همین رو شریعت را به آنها تعلیم داد. شمعون و لاوی در تحقق نبوت یعقوب، سهیم بودند (پیدایش ۳۴ و ۴۹: ۵-۷) و شمعون به تدریج بخشی از یهودا شد.

دو سبط و نیم در بخش غربی اردن (۱۴: ۱ الی ۱۷: ۱۸). قبایل بعدی که ساکن شدند عبارت بودند از یهودا در قسمت جنوب (۱۴: ۶ الی ۱۵: ۶۳) افرایم در بخش میانی کنعان (۱۶: ۱-۱۰) و نیمی از سبط منسی در شمال (۱۷: ۱-۸).

از آنجایی که کالیب از سبط یهودا (اعداد ۱۳: ۳۰) و یکی از دو جاسوس وفادار به خداوند بود، مقدم بر سایرین سهم خود را از میراث موعود یافت (یوشع ۱۴: ۶-۱۴). یوشع که دومین فرد وفادار در میان جاسوسان بود، آخر از همه نصیب خود را دریافت کرد (۱۹: ۴۹-۵۱). کالیب سخنان موسی را که چهل و پنج سال قبل به آنها گفته بود به یوشع یادآور شد (اعداد ۱۴: ۲۴ و ۳۰؛ تثنیه ۱: ۳۴-۳۶)، که آنها باید تا بعد از دوران سرگردانی زنده می ماندند و میراث خویش را بدست می آوردند. این وعده به یوشع و کالیب دلگرمی و شادی می بخشید تا بتوانند ایام سرگردانی را تحمل کنند و منتظر باشند.

درس دوم. در سفر روحانی شهادت خود را حفظ کنید!

شما وارث میراث خود در مسیح شده اید و ”هر برکت روحانی“ را می توانید در اختیار داشته باشید (افسیان ۳: ۱). چون میراث بی فساد و پر جلالی برای شما نگاه داشته شده است (۱ پطرس ۳: ۱) پس به جلو نگاه کنید، بهترین ها هنوز در راه هستند!

کالیب هشتاد و پنج سال داشت، اما به دنبال وظیفه‌ای ساده و راحت که مناسب یک "پیرد مرد" باشد نبود. او از یوشع درخواست کرد که منطقه‌ی کوهستانی بنی عناق را به او بدهد تا آنجا را فتح کرده و شهرهای بزرگش را تسخیر کند! قوت او در خداوند بود و می‌دانست که خدا هرگز او را رها نخواهد کرد. رمز زندگی پیروزمند کالیب در عبارتی است که شش مرتبه در طول کتاب مقدس تکرار شده است: "زیرا که یهوه خدای اسرائیل را به تمامی دل پیروی نموده بود" (یوشع ۱۴:۱۴؛ اعداد ۱۴: ۲۴ و ۱۲:۳۲؛ تثنیه ۱:۳۶؛ یوشع ۱۴: ۸-۹). کالیب یک فاتح بود چرا که بر یهوه ایمان و اعتماد داشت (۱ یوحنا ۴:۵).

درس سوم. ما هیچگاه آنقدر پیر نیستیم که نتوانیم با ایمان، پیروزی جدیدی را در قدرت خداوند کسب کنیم. اگر کاملاً پیرو خدا باشیم می‌توانیم مانند کالیب کوه‌ها را فتح کنیم و دشمن پرهیبت را مغلوب سازیم. مهم نیست چقدر از سن و سال ما گذشته است، توکل کردن و خدمت نمودن خدا هرگز بازنشستگی ندارد.

در یوشع ۱۵: ۱۳-۱۹ می‌بینیم که کالیب در تدارک برای نسل آینده است. عتنبیل برادرزاده‌ی کالیب بخشی از ایمان متهورانه‌ی او را به ارث برده بود. عتنبیل بعدها داور اسرائیل در آن زمین شد (داوران ۳: ۷-۱۱). ایمان کالیب حتی بر دختر او تأثیر کرده بود چرا که ابتدا دخترش با ایمان از او مزرعه و سپس چشمه‌های آب را برای آبیاری طلب کرد. الگوی ایمان کالیب برای خانواده‌اش گرانیهاتر از میراثی بود که به ایشان بخشید.

درس چهارم. نسل امروز باید به فکر نسل فردا باشد، نه تنها در امور مادی بلکه بیش از همه در ابعاد روحانی. ”مقدسین نام‌آور“ کلام خدا باید در ترغیب و تشویق نسل جوان به اعتماد بر خداوند و پیروی از او با تمامی دل، نمونه و الگوی ایمانداران باشند.

ملکیت باقی مانده‌ی قبیله یهودا در ۱۵: ۱-۱۲ و ۱۵: ۲۱-۶۳ گزارش شده است. نمی‌دانیم چرا آیه‌ی ۳۲ تعداد شهرها را بیست و نه اعلام کرده در حالی که از سی و شش شهر اسم برده است. احتمال دارد که اسامی برخی روستاها نیز در این فهرست وارد شده باشد. در آن زمان قبیله‌ی یهودا نتوانسته بود اورشلیم را به‌طور کامل تصرف کند (۱۵: ۶۳) اما مدتی بعد آنجا را به‌طور موقت در اختیار گرفتند (داوران ۱: ۸) و سپس داود آن شهر را به تصرف دایم در آورد و مبدل به پایتخت خود نمود (۲ سموئیل ۵: ۶-۱۰).

افرایم و منسی پسران یوسف بودند، که یعقوب به‌طور مخصوص او را برکت داده بود (پیدایش ۴۸: ۲۲-۲۶). از آنجا که سبط لاوی هیچ قلمرو مشخصی نداشت پس دو سبط افرایم و منسی باقی ماندند و دوازده سبط اسرائیل را تکمیل کردند^۱. ترتیب تولد آنها بر طبق پیدایش (۱: ۴۸ و یوشع ۱۶: ۱ و ۴: ۱۷) به‌صورت ”منسی و افرایم“ بوده است اما یعقوب آن را تغییر داد (پیدایش ۴۸: ۵). خدا تولد نخستین ما را رد می‌کند و تولدی دوباره به ما می‌بخشد. او هابیل را پذیرفت و قاین را مردود شمرد، او اسماعیل را رد کرد و اسحق را پذیرفت، او یعقوب را قبول کرد و عیسو را طرد نمود.

^۱ در میان اسباط اسرائیل، قبیله‌ای به نام یوسف وجود نداشت. سبط لاوی نیز توسط خدا جدا شده بود. بنابراین دو پسر یوسف به‌عنوان دو سبط در میان اسباط اسرائیل محسوب شدند. م

در قوم اسرائیل، اولاد پسر وارث املاک و زمین می‌شد اما دختران صلفحاد درخواست کردند که در باره‌ی میراث ایشان با سایرین تمایزی وجود نداشته باشد (۱۷: ۳-۶؛ اعداد ۲۷: ۱-۱۱). این دختران نیز مانند دختر کالیب با ایمان و شهامت جلو رفته و میراث خویش را طلبیدند و حتی قانون شریعت را تغییر دادند.

درس پنجم. خدا دوست دارد که تمام مردم در میراث او سهیم باشند "ندارید از این جهت که سؤال نمی‌کنید" (یعقوب ۴: ۲). در عیسی مسیح تمامی ایمانداران اعضای یک بدن و وارثان خدا هستند (غلاطیان ۳: ۲۶-۲۹) هیچ چیزی از تولد اولیه و جسمانی شما نباید مانع از بدست آوردن تمامی آنچه که در عیسی مسیح دارید بشود.

یوشع در ارتباط با پسران یوسف (افرایم و منسی) دچار مشکل بود چرا که شکایت داشتند که خدا سهم کافی از زمین را به آنها نداده است! (یوشع ۱۷: ۱۴-۱۸). شما می‌توانید تکبر را در کلام ایشان ببینید که به یوشع تذکر می‌دهند که "قوم بزرگ" هستند. آیا یعقوب شخصاً آنها را نپذیرفته و برکت مخصوص نداده بود؟ و آیا ایشان برستی کثیر و بزرگ نبودند؟ آیا یوشع، خود از تبار افرایم (اعداد ۱۳: ۸) نبود؟ آنان افراد خاصی بودند که استحقاق برخورداردی خاص را داشتند.

اگر آمار مذکور در اعداد ۱: ۳۵-۳۵ را با ۲۶: ۳۴-۳۵ مقایسه کنید متوجه خواهید شد که تبار یوسف با رشد جمعیت روبرو بوده و از ۷۲,۷۰۰ به ۸۵,۲۰۰ نفر افزایش یافته است هرچند که ۸۰۰۰ نفر از آمار افرایم کاسته شده بود. تعداد نفرات شش قبیله‌ی دیگر نیز بعد از آخرین سرشماری افزایش یافته بود. بنابراین رشد جمعیت تنها متعلق به فرزندان یوسف نبود.

یوشع به برادران خود گفت که اگر قوم بزرگی هستند، فرصت دارند ادعای خود را ثابت کنند! او به آنها اجازه داد که مانند کالیب، دشمنان را شکست داده و منطقه‌ای کوهستانی را برای خود تصاحب کنند! انتقاد و تکبر آنان ارزشی نداشت. مردم قبایل افرایم و منسی نه تنها برای یوشع که بعدها برای جدعون (داوران ۸: ۱-۳) و حتی داود (۲ سموئیل ۲۰: ۱-۵) نیز مشکل‌آفرین بودند. "زیرا هر جایی که حسد و تعصب است، در آنجا فتنه و هر امر زشت موجود می‌باشد" (یعقوب ۱۶: ۳).

درس ششم. نه با غرور و به‌خود بالیدن که با ایمان می‌توانید پیروز شده و قلمروهای جدید را بدست آورید. گاهی اوقات کسانی که زیاد حرف می‌زنند کمتر عمل می‌کنند.

۲- تقسیم‌بندی در شیلوه (یوشع ۱۸: ۱ - ۱۹: ۵۱)

زمین‌های پنج قبیله از طریق قرعه‌کشی با نظارت یوشع، العازر و بزرگان دوازده سبط اسرائیل، در جلجال تعیین شده بود. سپس یوشع اردوی اسرائیل را به شیلوه در قلمرو افرایم منتقل کرد جایی که خیمه‌ی اجتماع تا زمان داود در آنجا قرار داشت و سپس توسط او به اورشلیم برده شد (۲ سموئیل ۶). فرمان جابجایی را یوشع باید از خداوند دریافت کرده باشد چون در غیر این صورت او چنین کاری نمی‌کرد (تثنیه ۱۲: ۵-۷). شیلوه از یک مرکزیت خاص و مناسب برای تمامی اسباط برخوردار بود.

هنوز تعیین ملکیت هفت قبیله باقی مانده بود، و از قرار معلوم آنها عجله‌ای برای این کار نداشتند. برخلاف کالیب و دختران صلفحاد، این قبایل، ایمان و غیرتی روحانی از خود نشان نمی‌دادند. این قبایل در

صحنه‌های جنگ و مغلوب کردن دشمنان حضور داشتند، اما اکنون در تصاحب میراث خود و بهره‌مندی از زمینی که خدا بدیشان داده بود درنگ می‌کردند. ”مرد کاهل شکار خود را بریان نمی‌کند اما زرنگی، توانگری گرانبهای انسان است“ (امثال ۱۲: ۲۷).

در این مرحله، یوشع و سران قوم روش جدیدی را در تسهیم زمین ابداع کردند. بعد از آنکه این هفت قبیله هر یک سه نفر نماینده تعیین کردند، مقرر شد که تمام آن بیست و یک نفر در اراضی باقی مانده گردش کرده و شهرها و نشانه‌های مرزی را در هر قسمت از زمین به‌دقت ثبت کنند. آنان ماحصل کار خود را به یوشع گزارش دادند، و او نیز سهم هر قبیله را با قرعه انداختن در حضور خداوند مشخص کرد.

چون بنیامین برادر تنی یوسف بود، نصیب او در جوار افرایم و منسی تعیین شد (۱۸: ۱۱-۲۸). سبط شمعون با یهودا شریک شد (۱۹: ۱-۹؛ پیدایش ۷: ۴۹) و به‌تدریج در شهرهای جنوبی یهودا مذکور در یوشع ۲۱: ۱۵ ساکن شدند. فرزندان یوسف قلمروی وسیعتری می‌خواستند اما حاضر نبودند با ایمان برای خواسته‌ی خود بجنگند، ولی مردم سبط یهودا آن چنان قلمروی وسیعی داشتند که حاضر شدند قسمتی از آن را با بنی شمعون شریک شوند. چه تضادی! منطقه‌ی شمال اراضی منسی به زبولون داده شد (۱۹: ۱۰-۱۶). زبولون و نفتالی بعدها به ”جلیل امت‌ها“ شهرت یافتند (متی ۴: ۱۵-۱۶) جایی که خداوند ما خدمت خود را وقتی که بر وی زمین بود از آنجا آغاز کرد. ”دریای کُثروت“ در یوشع ۱۲: ۳ و ۱۳: ۲۷ نام قدیمی دریای جلیل است. واژه‌ی عبری کُثرت به معنای آلت موسیقی ”چنگ“ است و دریای جلیل به مانند ساز چنگ است.

آخرین سبط باقی مانده، قبیله‌ی دان بود (۱۹: ۴۰-۴۸) که بلافاصله به گسترش قلمرو خود پرداختند. دان و بنیامین از یک موقعیت

”کمربندی“ برخوردار بودند که دریای مرده را به مدیترانه متصل می‌کرد.

رهبری مانند یوشع منتظر ماند تا آخرین سبط نیز میراث خویش را به ملکیت گرفت؛ آنگاه خداوند، شهر تمنه سارح را در کوهستان افرایم به او داد (۱۹: ۴۹-۵۰). او نیز مانند دوست خود کالیب، زندگی در کوهستان را به اراضی هموار ترجیح داد.

۳- تعیین شهرهای ملجا (یوشع ۲۰: ۱-۹)

زمانی که قوم اسرائیل هنوز در آن طرف رود اردن قرار داشتند، خدا به موسی گفته بود که قوم باید شهرهای مخصوصی را برای لاویان در نظر بگیرند (اعداد ۳۵: ۱-۵) همچنین شش شهر را به عنوان ”شهر ملجا“ تعیین نمایند (خروج ۲۳: ۱۳؛ اعداد ۳۵: ۶-۳۴؛ تثنیه ۱۹: ۱-۱۳). اینک قلمروی تمامی اسباط مشخص شده بود، و یوشع می‌توانست آن شهرها را تعیین کند.

حتی پیش از آنکه شریعت به موسی داده شود، خدا یک اصل اساسی را مقرر فرموده بود که هر کس خون انسانی را بریزد باید بهای آن را با خون خود بپردازد (پیدایش ۹: ۵-۶). این اصل به‌وضوح در شریعت موسی تکرار شده، اما خدا میان جنایت و قتل غیر عمد، تفاوت قایل شده است (خروج ۲۱: ۱۲-۱۴؛ لاویان ۲۴: ۱۷؛ اعداد ۳۵: ۱۶-۲۱؛ تثنیه ۱۹: ۱۱-۱۳). ”زیرا که خون زمین را ملوث می‌کند، و زمین را برای خونی که در آن ریخته شود کفاره نمی‌توان کرد مگر به خون کسی که آن را ریخته باشد. پس زمینی را که شما در آن ساکنید و من در میان آن ساکن هستم نجس مسازید...“ (اعداد ۳۵: ۳۳-۳۴).

تعیین شش "شهر ملجا" ضروری بود چون در آن ایام نیروی پلیس برای تحقیق در باره قتل وجود نداشت. هر خانواده موظف بود که مجازات قاتلین را پی‌گیری و از انتقام خون ریخته شده اطمینان حاصل کند، اما آنها چگونه می‌توانستند تشخیص دهند که آیا با یک جنایت عمدی روبرو هستند یا با یک قتل تصادفی و بدون نقشه‌ی قبلی؟ در زمان فوران خشم، ممکن بود که یکی از بستگان مقتول دست به خون شخصی آلوده کند که واقعاً بی‌گناه بوده و نقشی در آن جنایت نداشته است.

یوشع در هر طرف از رود اردن سه شهر را تعیین کرد. در سمت غرب، قادش را که در دورترین قسمت شمال قلمرو نفتالی قرار داشت، شکیم که در میانه‌ی قبیله‌ی منسی بود، و قریه اربع یا حبرون را که در بخش جنوبی و در قلمرو یهودا بود. در سمت شرقی رود اردن، این شهرها را تعیین کرد: جولان در شمال قلمرو منسی، راموت در زمین جاد، و باصر در جنوب رؤبین. از آنجا که ارض مقدس وسعتی برابر با مریلند در ایالات متحده داشت شما می‌توانید ببینید که این شهرها چندان هم دور از دسترس پناهجویان نبوده‌اند.

حکم شریعت واقعاً ساده بود. هر شخصی که فرد دیگری را به قتل رسانیده بود می‌توانست به یکی از شهرهای ملجا بگریزد و تا زمانی که مشایخ شهر سرگرم تحقیق در باره واقعیت امر بودند از "انتقام وئی خون" در امان باشد. اگر فرد پناهنده مجرم تشخیص داده می‌شد، مشمول قصاص نفس بود اما چنانچه قتل به‌طور تصادفی و غیر عمد رخ داده بود، آن شخص می‌بایست در همان شهر به زندگی خود ادامه می‌داد و از انتقام وابستگان مقتول در امان می‌ماند. مدت زمان اقامت او در آن شهر تا هنگام درگذشت کاهن اعظم بود (اعداد ۳۵: ۲۵) و

بعد از آن بازگشت وی به دیار خودش مانعی نداشت. این توان آزادی در قبال حفظ زندگی بود.

بسیاری از دانشجویان کتاب مقدس در این شهرهای ملجا، تصویری از نجات ما در عیسی مسیح را دیده‌اند، که در او "پناه بردیم" (عبرانیان ۶: ۱۸). البته گناهکار گمگشته، در خطر داوری قرار دارد زیرا "مزد گناه، موت است" (رومیان ۶: ۲۳). ولی خون بدنال گناهکار است، لیکن خدا، عیسی مسیح را نجات دهنده قرار داده است (اعمال ۴: ۱۲) و گناهکار باید با ایمان به سوی او بیاید تا نجات یابد (متی ۱۱: ۲۸-۳۰؛ یوحنا ۶: ۳۷). برای هر شهر ملجا، راهی مناسب درست شده بود که آشکار و دارای علامت مشخصه بود (تثنیه ۱۹: ۳). خدا می‌خواست که فرد پناهنده به سهولت بتواند راه خود را پیدا کند.

افزون بر این، تصویری متفاوت را شاهد هستیم. زمانی که به نزد عیسی می‌آییم تا نجات پیدا کنیم هیچ تحقیق یا محاکمه‌ای در کار نیست چون ما می‌دانیم که گناهکار هستیم و گناه خود را تصدیق می‌کنیم! تنها کسانی توسط عیسی نجات می‌یابند که به گناهان خود اعتراف می‌کنند و خویشتن را در قبال رحمت او به خاک می‌اندازند.

اگر شخص فراری، عجولانه و پیش از موعد از حوزه‌ی شهر ملجا خارج می‌شد، امکان داشت کشته شود؛ اما نجات ما در مسیح مشروط نیست. کاهن اعظم ما هرگز نمی‌میرد و ما تا به ابد در امنیت هستیم. "لکن وی چون تا به ابد باقی است که هانت بی‌زوال دارد. از این جهت نیز قادر است که آنانی را که به‌وسیله‌ی وی نزد خدا آیند، نجات بی‌نهایت بخشد، چونکه دائماً زنده است تا شفاعت ایشان را بکند." (عبرانیان ۷: ۲۴-۲۵).

شهرهای ملجا، اسامی بسیار جالب توجه و با معنایی دارند. بر اساس فهرست یوشع (۲۰: ۷ و ۸) چنین می‌خوانیم:

قادش = "عدالت" ؛ شکیم = "شانه، به گردن گرفتن" ؛ حبرون = "مشارکت، دوستی" ؛ باصر = "دژ، قلعه" ؛ راموت = "بلندی، اوج"؛ جولان = "تبعیدی". البته عبرانیان با معنای ذکر شده برای جولان موافق نیستند، ولی فرهنگ لغات Gesenius قابل به همین معنا است.

این اسامی می‌توانند برای تشریح تجربه‌ی یک گناهکار هنگامی که با ایمان به عیسی مسیح پناه می‌آورد، استفاد شوند. ابتدا، عیسی عدالت خودش را به او می‌دهد، و او هرگز دوباره محکوم نخواهد شد. "پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند" (رومیان ۸: ۱) عیسی مانند یک شبان، گوسفند خود را بر روی شانه می‌گیرد و با او وارد یک مشارکت و دوستی می‌شود. عیسی، قلعه و پناهگاه اوست و او کاملاً در امنیت قرار دارد. او با عیسی عالم بالا ساکن است حتی اگر در این دنیا همچون مسافری غریب یا فردی تبعیدی باشد.

درس هفتم. تا زمانی که با ایمان به عیسی مسیح پناه نبرید، نجات نخواهید یافت! از این جهت که گناهان ما، عیسی را بر صلیب بُرد، همه‌ی ما در مرگ او مجرم هستیم. تنها او نجات دهنده است، و بدون ایمان بر او، هیچ رستگاری وجود ندارد. آیا شما به او پناه برده‌اید؟

پیش از آنکه از این بحث را به اتمام برسانیم لازمست توجه داشته باشیم که یک الزام و تعهد بر گردن قوم اسرائیل هست. این قوم به خاطر مرگ عیسی مسیح خداوند، مجرم و گناهکار هستند، اما بین گناه به سبب نادانی و جهالت بخشی از آن مردم بود (اعمال ۳: ۱۲-۱۸). وقتی عیسی بر روی صلیب دعا کرد که "ای پدر، اینها را بیامرز زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند" (لو ۲۳: ۳۴) در واقع اعلام کرد که گناه آنان،

قتل غیر عمد بود نه جنایت (۱ قرنثیان ۲: ۷-۸). راه برای عفو و آمرزش آنان باز بود، و خدا نزدیک به چهل سال به آنان فرصت داد تا توبه کنند پیش از آنکه مورد داوری قرار بگیرند. همین فرصت برای پولس نیز وجود داشت (۱ تیموتائوس ۱: ۱۲-۱۴). هیچ گناهکار گمشده‌ای امروز نمی‌تواند اظهار بی‌اطلاعی کند چرا که خدا، گناه و قصور مردم را به تمام عالم اعلان کرده است و هیچ عذری وجود ندارد (رومیان ۳: ۹-۱۹).

۴- تعیین شهرهای لاویان (یوشع ۲۱: ۱-۴۵)

چنانکه قبل از این اشاره شد، برای سبط لاوی هیچ قلمرویی تعیین نشد بلکه در همه جا پراکنده بودند. از این راه، آنان می‌توانستند احکام شریعت را به تمام مردم تعلیم دهند و هر قبیله را به وفاداری نسبت به خداوند ترغیب کنند. با این وصف لاویان به مکانی برای زندگی و پرورش دام نیاز داشتند. بنابراین خدا چهل و هشت شهر را برای ایشان در نظر گرفت تا در آنها به زندگی پرداخته و از اراضی اطراف شهر برای احشام خود استفاده کنند (اعداد ۳۵: ۱-۵). مراتع و مزارع اطراف شهرهای لاویان نمی‌بایست فروخته می‌شدند، اما فروش منازل مسکونی اشکالی نداشت؛ لیکن لاویان از امتیاز ویژه‌ی بازخرید اموال خود برخوردار بودند (لاویان ۲۵: ۳۲-۳۴).

دو فهرست از اسامی شهرهای لاویان را در یوشع ۲۱ و ۱ تواریخ ۶: ۵۴-۸۱ می‌توانید ملاحظه کنید، اما در تمام موارد، یکسان نیستند. از یک سو اسامی شهرها و تلفظ آنها در گذر ایام دستخوش تحول بوده و از سوی دیگر ممکن است که هر چند وقت یکبار شهرهای جدیدی انتخاب و شهرهای قدیمی رها شده باشند.

از چهل و هشت شهر که برای لاویان تعیین شده بود، شش شهر به عنوان شهرهای ملجا نام برده شده‌اند. تمام اسباط غیر از یهودا و شمعون، چهار شهر خود را در اختیار لاویان گذاشته بودند. یهودا و شمعون بر روی هم ۹ شهر و نفتالی ۳ شهر را واگذار کرده بودند. برای نسل‌های سه فرزند هارون یعنی قهات، جرشون و مراری شهرهای مختلفی تعیین شد، در حالی که سایر یهودیان نیز در آنها سکونت داشتند. در اعداد ۶۲:۲۶ ذکر شده که قبل از ورود اسرائیل به زمین موعود، ۲۳۰۰۰ لاوی در میان ایشان بوده‌اند و این رقم بالایی برای ساکن شدن در آن چهل و هشت شهر می‌باشد.

بسیار مهم بود که افرادی شایسته برای خدمت در خیمه‌ی اجتماع و بعدها در هیکل وجود داشته باشند، بنابراین هیچگاه نباید خدمت کاهنان و لاویان را دست کم و ناچیز بگیریم (۲ تواریخ ۱۷: ۷-۹). از آنجا که مردم عادی نسخه‌های کتب مقدسه را در اختیار نداشتند بسیار حایز اهمیت بود که لاویان شریعت خدا را برای مردم تشریح کنند. شهرهای لاویان به گونه‌ای تعیین شده بود که دسترسی مردم به کسی که بتواند در مواقع نیاز به ایشان کمک کند تا شریعت موسی را درک کرده و در زندگی بکار ببرند، دشوار نباشد.

این بخش طولانی از کتاب یوشع با سه تأکید عالی به پایان می‌رسد: نخست، خدا در انجام وعده‌ی خود وفادار بود و زمین را به اسرائیل داد (یوشع ۲۱: ۴۳). او عهدی را که در ابتدا با ابراهیم (پیدایش ۱۲: ۷) و بعد با نسل او بست، نگاه داشت.

دوم، خدا اسرائیل را بر تمام دشمنان پیروز کرد و سپس ایشان را از جنگ آرامی داد (یوشع ۲۰: ۴۴ نگاه کنید به ۱: ۱۳ و ۱۵؛ ۱۱: ۲۳). آنچه که ده جاسوس بی‌ایمان در قادش برنوع گفته بودند که انجام شدنی

نیست، انجام شده بود، چرا که یوشع و قوم او به خدا ایمان داشتند و از کلام او اطاعت کرده بودند.

سوم، خدا وعده‌های خود را حفظ می‌کند (یوشع ۲۱:۴۵). یوشع در آخرین وصایای خود مجدداً بر این حقیقت تأیید کرد (۱۴:۲۳) و سلیمان نیز در زمان وقف کردن هیکل، مجدداً این حقیقت را به قوم یادآور شد (۱ پادشاهان ۸:۵۶).

ما به عنوان قوم خدا، می‌توانیم این تضمین را با ایمان بدست آوریم. عهد خدا با ما هرگز با شکست مواجه نخواهد شد؛ قدرت و حکمت خدا می‌تواند ما را بر هر دشمنی پیروز کند. مهم نیست که شرایط چگونه است، وعده‌های خدا تماماً قابل اعتماد هستند.

عهد خدا، قدرت خدا، وعده‌های خدا، منابع غنی روحانی ما هستند که می‌توانیم برای کسب میراث خویش در عیسی مسیح، به آنها اتکا کنیم.

و آنگاه که نبرد به پایان می‌رسد

یوشع فصل ۲۲

من روز ۸ می سال ۱۹۴۵ را به‌خوبی به‌خاطر دارم، آن روز متن سخنرانی رییس جمهور ترومن از رادیو پخش می‌شد: ”ژنرال آیزنهاور به من اطلاع داد که نیروهای آلمان در قبال متفقین تسلیم شده‌اند. پرچم آزادی بر فراز اروپا به احتزاز درآمده است.“

همچنین روز ۱۴ آگوست ۱۹۴۵ را به یاد دارم، روزی که جمعیت عظیمی در مرکز شهرمان گرد آمده بودند، مهاجرین یکدیگر را در آغوش گرفته و با شادی و شمع ابراز احساسات می‌کردند. ژاپنی‌ها تصمیم به ترک مخاصمه و تسلیم شدن گرفته بودند، و به این صورت، جنگ به پایان رسیده بود. دو برادر من که در یکان تفنگداران نیروی دریایی خدمت می‌کردند، قرار بود به بزودی به خانه بازگردند!

سربازان سبط رؤبین، جاد و نیمی از سبط منسی وقتی متوجه شدند که فتوحات اسرائیل در کنعان به پایان رسیده است باید خیلی خوشحال شده باشند. چرا که حدود هفت سال از تمام خانواده و بستگان خود در آن طرف اردن جدا شده بودند، و حال این سربازان فاتح می‌توانستند به خانه‌های خود بازگردند.

اما بازگشت آنها بدون درگیری نبود. در واقع، آنچه انجام داده بودند اگر چه با حسن نیت همراه بود اما تقریباً کار را به جایی می‌کشانید که یک نبرد دیگر را ایجاد می‌کرد. اجازه بدهید این وقایع و درس‌هایی که می‌توانیم از آنها فرا بگیریم را بررسی کنیم.

۱- ترخیص شرافتمندانه و افتخارآمیز آنها (یوشع ۲۲: ۱-۸)

”در مغلوب کردن، منحصر به فرد و در کسب پیروزی ناشکیبا باشید.“ این پیام سر وینستون چرچیل به فرماندهی سرشناس ارتش بریتانیا در جنگ دوم جهانی بود. بخش اول پیام او در مورد یوشع مصداق دارد چون او می‌دانست چگونه پیروزی را بدون شکست بدست آورد. اما بخش دوم را نمی‌توان به‌طور کامل در باره‌ی او بکار برد؛ زیرا به‌عنوان فرماندهی ارتش خدا، یوشع در برخورد با سربازان خود بعد از پیروزی بسیار سخاوتمند و بلند همت بود. یک ضرب‌المثل ایتالیایی می‌گوید ”این خون سرباز است که به ژنرال عظمت می‌دهد.“ اما یوشع ژنرالی بود که به سربازان خود عظمت می‌بخشید! این امر به‌وضوح در نحوه‌ی مرخص کردن قبایلی که در شرق اردن می‌زیستند دیده می‌شود.

یوشع به آنان فرمان می‌دهد (۲۲: ۱-۳). قبایل رؤبین، جاد و نصف سبط منسی طبق سخن موسی باید تا زمان فتح زمین موعود، به‌عنوان سرباز در ارتش یهود باقی می‌ماندند و آنها به عهد خود وفادار مانده بودند (اعداد ۳۲؛ تثنیه ۳: ۱۲-۲۰). بعد از وفات موسی، آنها متعهد شدند که به یوشع به‌عنوان رهبر جدید خود، وفادار باشند (یوشع ۱: ۱۲-۱۸). این اسباط وفاداری خود را به موسی، یوشع و سایر برادران خود در اسباط دیگر نشان داده بودند. ”و برادران خود را در این ایام طویل تا به امروز ترک نکرده، وصیتی را که یهوه خدای شما امر فرموده بود نگاه داشته‌اید“ (۲۲: ۳).

چرا آنان به فرماندهان و هم‌قطاران خود چنین وفادار بوده‌اند؟ زیرا قبل از هر چیز به خدای خود وفادار بودند. آنان در حال انجام مأموریتی بودند که او بدیشان محول کرده بود و خواهان جلال نام او

بودند. در خدمت خداوند، وفاداری و تعهد ما نسبت به خدا، برتر از وفاداری ما نسبت به رهبران، یا حتی ملت و میهن خود، قرار دارد. ”و آنچه کنید از دل کنید به خاطر خداوند نه به خاطر انسان. چون می‌دانید که از خداوند مکافات میراث را خواهید یافت چونکه مسیح خداوند را بندگی می‌کنید“ (کولسیان ۳: ۲۳-۲۴).

یوشع آنان را مرخص می‌کند (۴: ۲۲). با وفادار ماندن به عهد خود و اتمام مأموریت، اکنون این مردان آزاد بودند که به خانه‌های خود بازگردند، زیرا خدا قوم خود را آرامی بخشیده بود. مفهوم آرامی در کتاب یوشع مهم است و به چیزی بیش از صرف پایان جنگ اشاره دارد. این واژه در بطن خود معنای پیروزی و امنیت را دارد و نشانگر این امر است که اسرائیل در آن زمین ”مکان آرامش“ خود را بدست آورده بود. خدا به قوم خود وعده‌ی آرامی داده بود (خروج ۳۳: ۱۴؛ تثنیه ۱۲: ۹-۱۰ و ۱۹: ۲۵؛ یوشع ۱: ۱۳-۱۵) و بر عهد خویش وفادار بود (یوشع ۱۱: ۲۳؛ ۱۴: ۱۵؛ ۲۱: ۴۴؛ ۲۲: ۴؛ ۲۳: ۱).

کاربرد روحانی آرامی برای قوم خدا در این ایام در عبرانیان ۳ و ۴ دیده می‌شود. زمانی که به مسیح به‌عنوان نجات‌دهنده، توکل می‌کنیم، وارد آرامی می‌شویم چرا که دیگر با خدای خود در جنگ و ستیز نیستیم (رومیان ۵: ۱). وقتی خود را کاملاً به او تسلیم می‌کنیم و میراث خویش را با ایمان بدست می‌آوریم، وارد آرامی عمیق‌تری می‌شویم و از ثروت روحانی خود در مسیح لذت می‌بریم (به دعوت خداوند در متی ۱۱: ۲۸-۳۲ رجوع کنید). وقتی به نزد او می‌آییم او ما را آرامی می‌بخشد. هنگامی که یوغ شاگردی او را به گردن می‌گیریم، آرامی ژرف‌تری را تجربه می‌کنیم.

مجسم کنید که بازگشت به خانه برای این سربازانی که سال‌ها دور از بستگان خود بوده‌اند چه معنایی داشت! تصور کنید با چه استقبال

گرم، پرشور، شاد و محبت‌آمیزی روبرو شدند، و چه غنایم ارزشمندی را به ارمغان برده بودند! این نمونه‌ی کوچکی است از اتفاقی که برای فرزندان خدا رخ می‌دهد هنگامی که وارد آن آرامشی می‌شوند که خدا به کسانی که خود را به او تسلیم کرده و به کلامش اعتماد می‌کنند، عطا می‌فرماید.

یوشع به آنان تذکر می‌دهد (۵:۲۲). یوشع مانند هر رهبر شایسته‌ای بیش از هر چیز دیگری نگران منش روحانی این افراد بود. چون یوشع خداوند را دوست داشت و از کلام او اطاعت می‌کرد، سربازان اسرائیل توانستند پیروزی را در کنعان بدست آورند (۱: ۷-۸)، و این همان ”راز سرگشاده“ در تداوم صلح، آرامی و سعادت اسرائیل بود. همانگونه که مجاهدانه در جنگ شرکت کرده و از فرمانده خود اطاعت کرده بودند، اکنون باید در پرستش و اطاعت از خداوند سخت‌کوش و جدی می‌بودند. این عهد تمامی اسباط بود که در کوه جرزیم و عیبال با خدای خود بسته بودند.

انگیزه و محرک ایشان در اطاعت، بایست محبت خداوند، خدای‌شان می‌بود. اگر براستی خدا را دوست داشته و محبت می‌کردند پس باید با جدیت و پشتکار خواستار حرکت در طریق‌های وی و اطاعت از احکامش می‌بودند. به جای تلاش برای خدمت کردن به دو ارباب، باید محکم به خدا می‌چسبیدند و به او وفادار می‌بودند و تنها او را با تمام دل و جان خدمت می‌کردند. عیسی فرمود که این نخستین و بزرگترین حکم است (متی ۲۲: ۳۶-۳۸)؛ بنابراین سرپیچی از این حکم به منزله‌ی ارتکاب بزرگترین گناهان است. عیسی گفت ”اگر مرا دوست دارید احکام مرا نگاه دارید“ (یوحنا ۱۴: ۱۵).

یوشع ایشان را برکت داد (۲۲: ۶-۸). برکت دادن قوم خدا از وظایف کاهن اعظم بوده است (اعداد ۶: ۲۲-۲۷)، ولی مردم عادی می‌توانستند برای دیگران آرزوی برکت داشته باشند بویژه رهبران نسبت به قوم خود و یا پدر برای فرزندانش (پیدایش ۲۷: ۴؛ ۴۸: ۹؛ ۲ سموئیل ۶: ۱۸-۲۰؛ ۱ پادشاهان ۸: ۵۵). چه صحنه‌ی زیبایی است که یک فرماندهی بزرگ از خداوند برای سربازانش برکت می‌طلبد!

این برکت همچنین مستلزم سهم دانستن آنها و خانواده‌هایشان در غنایم ارزشمند جنگ بود که باید به‌همراه خود به خانه می‌بردند. در اسرائیل مرسوم بود که اعضای خانواده و کسانی که با عذر موجه قادر به شرکت در جنگ نبودند از غنایم آن برخوردار شوند (اعداد ۳۱: ۲۵-۲۷؛ ۱ سموئیل ۳۰: ۲۳-۲۵). بالاخره این افراد از خانه و شهر خود حفاظت کرده و اجازه نداده بودند که چرخ جامعه از حرکت بازایستد در حالی که مردان‌شان سرگرم جنگ بودند، و حال منصفانه بود که در بهره‌مندی از غنایم سهم باشند.

براستی که برای دو و نیم سبطی که در شرق اردن مستقر بودند، این یک تریخیص افتخارآمیز و شرافتمندانه بود.

۲- مذبح عظیم‌المنظر آنها (یوشع ۲۲: ۹-۱۰)

مردان رؤبین، جاد و نصف سبط منسی راه خود را بسوی شرق رود اردن در پیش گرفتند و با عبور از کنار یادبودهایی که خاطره‌ی اعمال عظیم خدا را برای‌شان تداعی می‌کرد، اندوه و تأثر قلب‌هایشان را مملو کرد. از یک طرف خوشحال بودند که به خانه باز می‌گردند و از طرفی نیز وداع با برادران و محروم شدن از دسترسی سریع به کهنانت و خیمه‌ی اجتماع بسیار دشوار بود. آنها زمینی را پشت سر می‌گذاشتند که خدا وعده‌ی برکت به آن داده بود. البته ایشان بسوی

زمینی می‌رفتند که خودشان انتخاب کرده بودند ولی به نوعی احساس جدایی و منزوی شدن از ملت اسرائیل را داشتند.

وقتی اعداد ۳۲ را مطالعه و بررسی می‌نمایید، متوجه خواهید شد که موسی با خداوند در باره این تقسیم شدن مشورت یا تبادل نظری نکرد. آنچه بیش از همه در نظر موسی اهمیت داشت مشارکت مردان رؤبیین، جاد و منسی در جنگ بر علیه دشمنان و فتح زمین موعود بود، و این درخواست موسی مورد موافقت آنها قرار گرفت. نخستین واکنش موسی در قبال خواسته‌ی آنها، خشمی توأم با ترس از نزول داوری خدا بود چنانکه در قلدش برنوع دامان قوم را گرفته بود. شاید این واکنش موسی، درست و بجا بود.

جای هیچ تردیدی نیست که کنعان، زمین مورد نظر خدا برای قوم خود بوده است. آن دو و نیم سبط تصمیم خود را گرفته بودند، اما نه بر اساس معیارهای ارزشمند روحانی بلکه بر طبق منافع مادی؛ چرا که زمین شرق اردن برای دامپروری مناسب‌تر بودند. من به یاد تصمیم لوط می‌افتم وقتی که بسوی سدوم کوچ کرد (پیدایش ۱۳: ۱۰-۱۱). در هر دو مورد، آنها به دیدار رفتار کردند نه به ایمان.

با اتخاذ این تصمیم، قبایل رؤبیین، جاد و نیمی از سبط منسی، یکپارچگی قوم را از بین برده و خود را از برکت زمین کنعان جدا کردند. آنان از قرابت خیمه، دور شده و هرچه بیشتر به دشمن نزدیک شده بودند. آنها نماد کسانی هستند که من "ایمانداران مرزنشین" می‌نامم. برای شما، مصر تجلی دنیا و کنعان معرف میراث مؤمنان در مسیح است. سرگردانی در بیابان نیز مظهر تجربه‌ی ایماندارانی است که با ایمان وارد آرامی خدا نشده‌اند (عبرانیان ۳-۴). این دو و نیم سبط، تصویر ایماندارانی هستند که اگرچه برکات و جنگ‌های کنعان -

میراث خود در مسیح - را تجربه کرده‌اند لیکن ترجیح می‌دهند که در مرز و خارج از مکان برکتی که خدا تعیین کرده است زندگی کنند. سی. اچ. مکینناش در کتاب خود به‌نام *یادداشت‌هایی بر کتاب اعداد* می‌نویسد "ایمان، هیچگاه نمی‌تواند به چیزی کمتر از آن سهم و موقعیت راستینی که خدا برای قوم خود در نظر دارد راضی شود. یک مسیحی مردد و دودل یا پنجاه - پنجاه، بیش از یک دنیاپرست تمام عیار و یا یک خدانشناس، بی‌ثبات و متزلزل است."

مردان رؤبین، جاد و نصف منسی چگونه مشکلی را که خود ایجاد کرده بودند حل و فصل کردند؟ آنها مذبح سنگی بسیار بزرگی در حاشیه‌ی رود اردن و در زمین کنعان بنا کردند تا به نسل آینده یادآور شود که آن دو و نیم سبط به اسرائیل تعلق دارند. اگر ایشان با سایر اسباط در کنعان می‌زیستند، هیچگاه ملیت آنها زیر سؤال نمی‌رفت. اما زندگی در خارج از آن زمین، می‌توانست تداعی‌گر این امر باشد که آنها اسرائیلی نیستند.

اکنون هشت بنای یادبود در کنعان ساخته شده بود (یوشع ۲۰، ۴:۹-۲۴ و ۲۶:۷ و ۸:۲۹-۳۲ [سه بنای یاد بود] و ۱۰:۲۷). بسیار ناگوار است که ایمانداران به وسایل یا روش‌های مصنوعی و ساختگی متوسل شوند تا سایرین بفهمند که ایشان قوم خدا هستند. در سال‌های اخیر، با موج گسترده‌ای از نمادهای "مذهبی" روبرو هستیم مانند برجسب‌های گوناگون، جواهرات، عکس‌برگردان، و سایر چیزها (مثل آئینه و شانه‌های تزیین شده با آیات کتاب‌مقدس) که به‌نظر به تعیین هویت ما به‌عنوان افرادی که به عیسی مسیح تعلق داریم کمک می‌کنند. شاید این قبیل وسایل گاه و بیگاه دری برای شهادت دادن بر روی ما بگشایند، اما چقدر بهتر خواهد بود که روحانیت و گفتار ما عامل جلب توجه یک گمشده و مشوق او برای بحث و گفتگو باشد. وقتی بدانگونه زندگی

کنیم که خدا از ما انتظار دارد، آنگاه نور و نمک خواهیم بود و خدا از شهادت‌های ما برای آشکار ساختن جلال خود استفاده خواهد کرد. اگر مردم رؤبین، جاد و منسی، وفادارانه در جشن‌های سالیانه در اورشلیم حاضر می‌شدند (خروج ۲۳:۱۷)، با اطاعت از کلام خدا جلال او را آشکار می‌ساختند، و در منازل خود راجع به کلام او سخن می‌گفتند (تثنیه ۶: ۶-۹)، می‌توانستند فرزندان خود را به‌گونه‌ای پرورش دهند که خداوند را بشناسند و او را خدمت کنند. اما مذبح عظیم در ساحل رود اردن چنین موفقیتی را نمی‌توانست تضمین کند.

۳- اطاعت و فرمانبرداری متواضعانه‌ی آنها (یوشع ۲۲: ۱۱-۲۹)

احساس خطر (۲۲: ۱۱-۱۴). این خبر که اسباط ساکن در شرق اردن مذبحی را بنا کرده به سرعت منتشر شد. اگر چه اسباط ساکن در آن سوی اردن از دید خود، صادقانه و بی‌غل و غش عمل کرده بودند، اما عملکرد آنان مورد کژفهمی و تعبیر نادرست قرار گرفته بود؛ سایر اسباط برای یک نبرد احتمالی آماده شده بودند. لیکن درایت و حکمت به خرج داده و منتظر شدند تا مشایخ و بزرگان قوم در خصوص علت این عمل تحقیق و تفحص کنند. "هر که سخنی را قبل از شنیدنش جواب دهد برای وی حماقت و عار می‌باشد" (امثال ۱۸: ۱۳).

ده نفر از بزرگان قوم به نمایندگی از هر سبط، تحت نظارت فینحاس، پسر کاهن اعظم، که شهامت و غیرت خود را در دفاع از شریعت خداوند به اثبات رسانیده بود (اعداد ۲۵؛ مزمور ۱۰۶: ۳۰-۳۱) جهت بررسی موضوع اعزام شدند. بررسی هرگونه شرایطی در میان قوم اسرائیل که حاکی از نقض شریعت خدا می‌بود وظیفه‌ی کاهنان و سران قوم بود (تثنیه ۱۳). خدا به قوم فرمان داده بود که

مذبح‌های مشرکین و بت‌پرستان کنعان را منهدم کنند و خودشان نیز مذبحی به دلخواه خویش بنا نکنند. تنها یک مذبح برای قربانی در یک مکان مقدس که خدا تعیین کرده بود باید وجود می‌داشت (تثنیه ۱۲؛ لاویان ۱۷: ۸-۹).

تحقیق و بررسی (۲۲: ۱۵-۲۰). ظاهراً سخن‌گوی اصلی، فینحاس بوده اما نحوه‌ی گفتار او نشان می‌دهد که سخنانش مورد تأیید تمامی اسباط بوده است. فینحاس عملکرد آنان را به‌عنوان تَمَرِد (۲۲: ۱۹، ۱۶، ۲۲ و [خیانت] ۳۱) نامید یعنی “یک عمل خیانتکارانه”. پوشش به آن دو و نیم سبط حکم کرده بود که وفادار بمانند و اینک آنها با عملکرد خود عدم وفاداری را نشان داده بودند. آنان از متابعت خدا برگشته بودند (۲۲: ۲۹، ۲۳، ۱۸، ۱۶)، به این معنا که از پیمودن طریق‌های خداوند به تمامی دل (۲۲: ۵) رویگردان شده بودند. عبارت فوق حامل مفهوم “پسرفت و عقب‌نشینی” یا دور شدن تدریجی از خداوند است.

تَمَرِد و مَتمرِد، قوی‌ترین واژه در این سخنان هستند (۲۲: ۱۶، ۱۸-۱۹، ۲۲، ۲۹) که منظور از آن مقاومت آگاهانه و عمدی بر علیه اراده‌ی خدا و ناطاعتی از شریعت او است. آن دو و نیم سبط به‌خاطر احداث یک مذبح غیر مجاز متهم به گناه ارتداد بودند. “زیرا که تَمَرِد مثل گناه جادوگری است و گردنکشی مثل بت‌پرستی و ترافیم است.” (۱ سموئیل ۱۵: ۲۳).

فینحاس دو نمونه از تاریخ معاصر قوم را در خصوص تَمَرِد و ناطاعتی مثال آورد و به آن قبایل هشدار داد. اولین نمونه مرتبط با شراکت اسرائیل در مراسم موآبیان بود، که طی آن مردان اسرائیل مرتکب زنا شدند (۲۲: ۱۷؛ اعداد ۲۵). پیامد آن گناه، مرگ ۲۴۰۰۰ نفر از قوم بود. دومین مورد، گناه تَمَرِد عخان بعد از پیروزی بر اریحا

بود، او عمداً غنایمی را برداشته بود که به خداوند تعلق داشتند (۲۲:۲۰؛ و باب ۷). گناه او موجب شکست اسرائیل در حمله به عای، مرگ سی و شش سرباز یهودی و همچنین مرگ خود و اعضای خانواده‌اش بود.

نمایندگان اندرز حکیمانه‌ای را پیشنهاد کردند: ”پس به زمین ملکیت خداوند که مسکن خداوند در آن ساکن است عبور نمایید و در میان ما ملک بگیرید“ (۲۲:۱۹) به عبارت دیگر آنها را دعوت کردند که بیایند و نزد آنها، جایی که خیمه‌ی خدا حضور دارد ساکن شوند. هیچ مذبح ساخته شده‌ای به دست انسان نمی‌توانست جایگزین خیمه‌ی اجتماع که مظهر حضور خدا در میان قوم خود بود بشود. بسیار ناپسند بود که آن دو و نیم سبط از این دعوت استقبال نکرده و حاضر نشده بودند که وارد زمینی شوند که خدا وعده‌ی برکت آن را داده بود (تثنیه ۱۱: ۱۰-۳۲).

دلیل و برهان (۲۲: ۲۱-۲۹). قبایلی که مورد اتهام بودند در پاسخ خود، شش مرتبه به نام خداوند؛ و سه بار نیز به اسامی مهم و اصلی خدا استناد کرده‌اند: ال (قادر مطلق)، الوهیم (خدا) و یهوه (خداوند). این یک سوگند جدی و خطیر بود که نشان می‌داد هدف و عملکرد آنها از روی خلوص نیت بوده و خداوند از قلب‌های ایشان آگاه است. البته کاملاً درست است که خدا از نیات و مکنونات قلبی ما آگاه است، و اینکه ما در حضور او سوگند یاد کرده‌ایم، اما این به هیچ عنوان تضمین نمی‌کند که تمام اعمال ما درست و بجا هستند، چرا که ما قلب خود را به درستی نمی‌شناسیم (ارمیا ۱۷: ۹). شاید من بتوانم از عملکردهای خود در هر زمینه دفاع کنم لیکن ”خدا از نیات قلبی من آگاه است!“ پولس روش صحیح را به ما معرفی کرده است ”زیرا که نه در حضور خداوند فقط بلکه در نظر مردم نیز چیزهای نیکو را

تدارک می‌بینیم“ (۲ قرن‌تیان ۸:۲۱). زمانی که یک ملت در باره‌ی عملی که به‌نظر خوب و پسندیده می‌آید، تفسیر و قضاوت نادرست می‌کنند، و این قضاوت موجب می‌شود که کشورشان در آستانه‌ی جنگ قرار بگیرد، باید نتیجه گرفت که آن عمل اشتباه بوده است.

قبایل مورد اتهام، نشان دادند که قصد ایجاد یک مذهب رقیب را نداشته‌اند زیرا مذبح ایشان برای انجام مراسم قربانی بنا نشده بود. بلکه یادبودی را ساخته بودند که برای قبایل غرب اردن شهادتی باشد که رؤبین، جاد و نصف منسی بخشی از ملیت یهود هستند.

جالب توجه است که اسباط ساکن در شرق اردن به فرزندان و نسل آینده اشاره کرده‌اند. اما این فرزندان خوششان نبودند که سؤال می‌کردند “شما را با یهوه خدای اسرائیل چه علاقه است؟“ خیر، بلکه فرزندان آنها از سوی فرزندان اسباط ساکن در کنعان مورد بازخواست قرار می‌گرفتند! رؤبین، جاد و منسی حتی در زمینی که خدا مقرر کرده بود زندگی نمی‌کردند با اینحال نگران بودند که مبادا فرزندان اسباط آن سوی رود، فرزندان ایشان را گمراه کنند! به نظر من عکس این قضیه صادق بود.

این قبایل نه تنها اسباط ساکن در کنعان را به داشتن فرزندان دنیوی متهم کردند “پسران شما پسران ما را از ترس خداوند باز خواهند داشت“، بلکه حتی خدا را به‌عنوان عامل ایجاد این مشکل، در ردیف اول اتهام قرار دادند! “چونکه خداوند، اردن را میان ما و شما حد گذارده است“ (۲۵:۲۲). اما چنین نبود! آنها خودشان رود اردن را به‌عنوان مرز تفکیکی قرار داده بودند! با انتخاب زمین‌های شرق اردن، دو و نیم سبط، خویشان را از قوم و ملت خود و زمینی که خدا به تمام آنها بخشیده بود جدا کردند. آنها پرورش احشام خود را مقدم بر فرزندان‌شان و سایر اقوام یهودی خویش قرار داده و حال خدا و دیگر

اسباط را به خاطر مشکلی که خود بوجود آورده بودند سرزنش می‌کردند.

اکنون باید دید که آن توده‌ی عظیم سنگ چه "شهادتی" داشت؟ آیا نمادی از وحدت قومی و فرمانبرداری قبایل ماورای اردن بود؟ خیر، بلکه نماد *مصلحت‌اندیشی* بود، حکمت انسانی در تلاش برای بهره‌مند شدن از "بهترین‌های هر دو جهان". آن دو و نیم سبط از روی اعتقاد در مورد فرزندانشان صحبت می‌کردند ولی انگیزه و محرک اصلی آنها برای زندگی در شرق اردن کسب ثروت افزون‌تر بود.

در جایی نزدیک این "مذبح شاهد" (۲۷:۲۲) دوازده سنگ که در میانه‌ی اردن به یادبود گذاشته بودند قرار داشت (۴: ۲۰-۲۴). آن سنگ‌ها به قوم یادآور می‌شدند که از اردن عبور کرده و گذشته را برای همیشه دفن کرده‌اند. رؤبین، جاد و نصف منسی نیز از اردن گذشته و حال دوباره به آنجا برگشته بودند. "مذبح" آنها با آنچه یوشع برای جلال خدا بنا کرده بود در تضاد قرار داشت و آن را نفی می‌کرد. "پس چون با مسیح برخیزانیده شدید، آنچه را که در بالا است بطلبید در آنجایی که مسیح است به دست راست خدا نشسته" (کولسیان ۳: ۱).

۴- موافقت نمایندگان (یوشع ۲۲: ۳۰-۳۴)

فینحاس خوشحال بود، نمایندگان نیز خرسند و راضی بودند، بنی اسرائیل نیز شادمان بودند، اما آیا خداوند هم راضی و خوشنود بود؟ نمایندگان شادمان بودند چون فهمیدند که آن مذبح نه برای انجام قربانی که صرفاً به جهت یادبود بنا شده است، و همین برای فرونشاندن مناقشه کافی به نظر می‌رسید. آنان همچنین خرسند بودند که خدا بر ایشان داوری نخواهد کرد (آیه ۳۱) و جنگ داخلی در میان اسرائیل واقع نخواهد شد (آیه ۳۳). اما برغم وجود "مذبح شاهد" ملت اسرائیل

تقسیم شده بود. مانند ابراهیم و لوط (پیدایش ۱۳) بخشی از ملت چشم‌انداز و دید روحانی داشتند در حالی که بخشی دیگر به امور مادی می‌اندیشیدند.

”صلح به هر قیمت“ اراده و خواست خدا برای قومش نیست. تصمیم اتخاذ شده در جلعاد بر مبنای حکمت و درایت انسانی قرار داشت نه بر حقایق الهی. ”لکن آن حکمت که از بالاست، اول ظاهر است و بعد صلح‌آمیز“ (یعقوب ۳: ۱۷). صلحی که قوم خدا با پرداخت بهای پاک‌ی و حقیقت بدست می‌آورند، تنها یک آتش‌بس خطرناک است که سرانجام منفجر شده و انشقاقی دردناک را ایجاد می‌کند. همواره در روابط انسانی جایی برای میانجی‌گری و مصالحه‌ی محبت‌آمیز وجود دارد اما هرگز نباید به‌دنبال سازش بزدلانه و از روی ترس بود. ”در حضور خدا و مسیح عیسی و فرشتگان برگزیده تو را قسم می‌دهم که این امور را بدون غرض نگاه داری و هیچ کاری از روی طرفداری مکن“ (۱ تیموتائوس ۵: ۲۱).

اسباط ماورای اردن مذبح خود را به‌عنوان ”شاهدی میان ما و خداوند“ نامیدند (واژه‌ی عبری edh یعنی شاهد) اما اگر یهوه خدای ایشان بود پس چرا با زندگی نکردن در زمینی که او برای ایشان در نظر گرفته بود از وی ناطاعتی کرده بودند؟ شاید سنگ‌ها، شاهد بودند اما مردم به‌طور یقین چنین نبودند. با زندگی در میان مشرکین و جدا شدن از برادران و خواهران خود در آن سوی رود، این اسباط به‌زودی در گمراهی بت‌پرستی افتادند و عاقبت به‌دست آشوریان اسیر شدند (۱ تواریخ ۵: ۲۵-۲۶).

آقای نویل چمبرلین نخست‌وزیر انگلستان در ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۳ که به تازگی از سفر آلمان بازگشته بود خطاب به مردمی که در خیابان دهم گرد آمده بودند گفت: ”دوستان عزیز، برای دومین بار در تاریخ

کشور ما صلح و افتخار از آلمان به خیابان دهم برمی‌گردد. من اعتقاد دارم که این صلح برای عصر ما است. ما از صمیم قلب از همه‌ی شما تشکر می‌کنیم. و حال به شما دستور می‌دهم که خیلی سریع به منازل خود برگردید و با آرامش به خواب بروید!

کمتر از یکسال بعد، انگلستان با آلمان وارد جنگ شد؛ و شعله‌های جنگ جهانی دوم، تمام جهان را در بر گرفت.

تاریخ کلیسا مملو از توافق‌نامه‌ها و قراردادهایی است که اتحاد بر مبنای صداقت و حقیقت را بزرگ جلوه داده‌اند، و در نتیجه هرگز دوام نیاوردند. چه در روابط فردی خود در خانواده یا کلیسا، و چه در روابط اجتماعی در سطح کشورمان، تنها صلحی می‌تواند تداوم داشته باشد که مبتنی بر حقیقت و صداقت باشد. این چنین صلحی مستلزم از خود گذشتگی و شهامت و تمایل قلبی به ایستادن برای کلام خدا است؛ پیامدهای آن ارزش این کار را دارند. مفسر شناخته شده‌ی کتاب مقدس، متیو هنری گفته است: ”صلح مانند یک جواهر گرانبهاست، که من حاضرم برای بدست آوردن آن همه چیز غیر از حقیقت را فدا کنم.“

طریق تمامی اهل زمین

یوشع فصل‌های ۲۳-۲۴

اریک فروم، روانکاو سرشناس، در کتاب *انسان برای خودش* می‌نویسد: ”مرگ، براستی تلخ و ناگوار است، اما تصور اینکه آدم بمیرد بدون آنکه زندگی کرده باشد غیرقابل تحمل است.“

یوشع بن نون از یک زندگی طولانی برخوردار بود! زندگی او از دوران اسارت در مصر آغاز شد و در زمین موعود و حین خدمت پرستش به پایان رسید. در این میان، خدا او را بکار برد تا دشمنان را مغلوب سازد، سرزمین موعود را فتح کند و میراث الهی را به دریافت کرد. یوشع نیز مانند پولس رسول می‌توانست صادقانه بگوید ”به جنگ نیکو جنگ کرده‌ام و دور خود را به کمال رسانیده، ایمان را محفوظ داشته‌ام.“ (۲ تیموتائوس ۴:۷).

یوشع آماده بود تا ”به طریق اهل تمامی زمین“ رهسپار شود (۲۳:۱۴)، راهی که من و شما نیز خواهیم رفت اگر قبل از آن خداوند رجعت نکرده باشد. اما در پایان یک زندگی طولانی و پر بار، یوشع دل‌نگران خودش نبود. بزرگترین نگرانی او در باره‌ی قوم و ارتباط آنها با خداوند بود. او نمی‌خواست چشم از جهان فرو بندد مگر آنکه نخست یکبار دیگر مردم را به دوست داشتن خدا و اطاعت از احکام و فرامین او سفارش کرده باشد. زیرا اگر آنها در حفظ عهد و بهره‌مندی از برکات سرزمین موعود کوتاهی می‌کردند، زحمات و کارهای او در طول زندگی‌ش، بیهوده و بی‌ثمر می‌شد.

یوشع ابتدا مشایخ، رؤسا، و بزرگان قوم را دعوت کرد (۲:۲۳). این همایش احتمالاً در شیلوه و یا در منزل شخصی یوشع در افرایم برگزار شد. به هر حال یوشع به آنها هشدار داد که اگر خداوند خود را ترک کنند چه اتفاقی خواهد افتاد. سپس "تمامی اسباط اسرائیل را در شکیم جمع کرد." (۱:۲۴) و آخرین سخنان خود را با بازخوانی روایت تاریخ اسرائیل از دوران ابراهیم به بعد با ایشان در میان گذاشته، قوم را به محبت کردن خداوند دعوت کرد و از آنان خواست تنها خدا را خدمت کنند. در این دو مجمع عمومی، یوشع بر سه نکته‌ی بسیار مهم تأکید گذارد.

۱- خطرات آینده (یوشع ۲۳: ۱-۱۶)

یوشع با فراخواندن بزرگان قوم، آنها را با دو چالش مواجه کرد: اطاعت کردن از خدا، و در نتیجه برخورداری از برکات او و باقی ماندن در زمین موعود. نا اطاعتی از خدا و پیامد آن یعنی نزول داوری خدا و رانده شدن از سرزمین موعود. اینها مفاد تشکیل‌دهنده‌ی عهد خدا با قوم در کوه سینا بود که موسی در زمین هموار موآب مجدداً به قوم یاد آوری کرده بود و بعداً قوم نیز در حد فاصل عیبال و جرزیم بر آن تأکید کرده بودند.

یوشع بر تملک زمین (۵:۲۳) و برخورداری از برکات آن (۲۳: ۱۳ و ۱۵-۱۶) تأکید داشت. با اینکه اسرائیل کنترل کنعان را در دست داشت، هنوز قلمروهای زیادی برای تصرف وجود داشت و در برخی نواحی گروه‌هایی با آنان مقاومت می‌کردند (نگاه کنید به ۱۳: ۱-۳ و ۱۵: ۶۳ و ۱۶: ۱۰ و ۱۷: ۱۲-۱۳ و ۱۸: ۳؛ داوران ۱-۲). وظیفه‌ی اسباط به پایان نرسیده بود! البته خطر بزرگی که اسرائیل را تهدید

می‌کرد، احتمال تغییر نگرش تدریجی قوم و گرایش پیدا کردن آنها به آداب و رسوم ملل بت پرست و تقلید کردن از آنان بود. یوشع برای مقابله با این خطر، سه انگیزه و محرک قوی را به آنان یاد آور شد تا فراموش نکنند که امتی برگزیده و جدا شده هستند و باید وفادارانه به خداوند خدمت کنند.

آنچه خدا برای اسرائیل انجام داده بود (۲۳: ۳-۴). از آن روزی که اسرائیل از مصر خارج شد، خدا برای ایشان جنگ کرده و آنها را از دست دشمنان رهایی داده بود. خداوند لشکریان فرعون را در دریا غرق کرده و عمالیق را که به قوم او حمله کرده بودند شکست داده بود (خروج ۱۷). در حالی که اسرائیل بسوی کنعان رهسپار بود، خداوند تمام دشمنان او را مغلوب می‌ساخت، و همچنین خداوند بود که قوم خود را بر تمام اقوام ساکن در سرزمین موعود پیروز کرده بود. بازگویی وقایع تاریخی برای اسرائیل یادآور دو حقیقت بزرگ بود: یکی اینکه اقوام و ملت‌های بت‌پرست دشمن خدا بودند و بنابراین باید دشمن اسرائیل نیز محسوب می‌شدند؛ و دیگر اینکه همان خدایی که ایشان را در گذشته بر دشمنان‌شان پیروز کرده بود می‌توانست در آینده نیز آنان را پیروز گرداند. خدا هرگز قوم خود را رها نکرده بود؛ و اگر آنها بر او توکل می‌بستند و از کلامش اطاعت می‌کردند، او ایشان را یاری می‌کرد تا تمامی زمین موعود را به‌طور کامل فتح کنند. ”زیرا یهوه خدای شما، اوست که برای شما جنگ کرده است.“ (۳:۲۳).

این یادآوری و تذکری مناسب برای قوم خدا در این دوران است. هنگامی که کتاب مقدس را مطالعه می‌کنیم و می‌بینیم که خدا در گذشته برای کسانی که بر او توکل داشته‌اند چه کارهایی کرده است، ما نیز ترغیب می‌شویم که امروز بر او توکل و اعتماد کنیم و با شهامت و

اتکا بر خدا با دشمن خود روبرو شویم. ای. تی. پیپرسان مبشر برجسته‌ی پرزبیتری همیشه عادت داشت بگوید "تاریخ، داستان او (خدا) است." و این کاملاً حقیقت دارد. در طول قرون و اعصار متمادی، خدا روش‌های خود را تغییر داده است اما شخصیت او هرگز دستخوش تغییر نخواهد شد، او می‌تواند مورد اعتماد و توکل باشد.

آنچه خدا به اسرائیل گفته بود (۲۳: ۵-۱۰). رمز موفقیت یوشع و عامل پیروزی اسرائیل، همانا عشق و دل‌بستگی عمیق او به کلام خدا بود (۲۳: ۶ و ۱۴ همچنین نگاه کنید به ۱: ۷-۸ و ۱۳-۱۸؛ ۸: ۳۰-۳۵؛ ۱۱: ۱۲ و ۱۵؛ ۲۴: ۲۶-۲۷). او از احکام خدا اطاعت می‌کرد و به وعده‌های او ایمان داشت، و خدا نیز به نفع او عمل کرد. اما از این بیشتر، سرسپردگی و علاقه‌ی یوشع به کلام خدا موجب شده بود تا او خدا را بهتر بشناسد، او را بیشتر دوست داشته باشد و به دنبال کسب خوشنودی او باشد. شناخت کلام خدا به تنهایی کافی نیست. ما باید خدایی که این کلام از اوست را بشناسیم و در ارتباط و مشارکت خود با او رشد کنیم.

خدا تمام وعده‌های خود را نگاه می‌دارد همانگونه که حافظ تمامی احکام خویش است. برخی از وعده‌های خدا بی‌قید و شرط هستند، اما برخی دیگر مشروط می‌باشند و منوط به اطاعت و باور ما در تحقق آنها هستند. اسرائیل وارد کنعان شده و آنجا را فتح کرده بود تا وعده‌ی خدا به انجام رسیده، اما بهره‌مندی ایشان از مواهب زمین به اطاعت آنان از شریعت خدا بستگی داشت. اگر آنان به تمامی قلب خود از او اطاعت می‌کردند، او نیز ایشان را قوت می‌بخشید تا میراث خود را از او دریافت کنند.

مهمترین چیز این بود که اسرائیل برگزیدگی خود را حفظ کند و توسط اقوام شریر و بی‌ایمان پیرامونش آلوده نشود (۲۳: ۷-۸؛ خروج

۳۴: ۱۰-۱۷؛ تثنیه ۷: ۲-۴). یوشع به آنان هشدار داد که ناطاعتی می‌تواند به‌صورت تدریجی و آرام عمل کند. نخست با اقوام بت‌پرست به روش‌های معمول معاشرت می‌کردند، سپس در مورد آداب و رسوم مذهبی با آنها گفتگو می‌کردند، و دیری نمی‌گذشت که اسرائیل به پرستش خدایان دروغین دشمنان متمایل می‌شد. مردان یهود با زنان مشرک ازدواج می‌کردند و مرز جدایی میان قوم خدا با دنیا به‌کلی محو می‌شد. تصور کنید که *پرستین خدایان دشمنان مغلوب شده* چقدر تحقیرآمیز و نابخردانه است!

همه‌ی ما احساس می‌کنیم که دنیا چقدر ما را تحت فشار می‌گذارد تا با او هم‌رنگ و سازگار شویم (رومیان ۱۲: ۱-۲؛ ۱ یوحنا ۲: ۱۵-۱۷) و هم‌رنگ نشدن با جماعت و صادقانه ایستادن برای خداوند مستلزم شهادت و تهور است (یوشع ۷: ۲۳)، همچنین عشق و محبت ما نسبت به خدا و تمایل به خوشنود ساختن او را نیز می‌طلبد (۸: ۲۳). واژه‌ای که در آیه‌ی ۸ به‌عنوان "بچسبید" ترجمه شده است همان کلمه‌ای است که در پیدایش ۲: ۲۴ در تشریح ارتباط مرد با همسر خود بکار رفته است. اسرائیل در کوه سینا به "عقد" خدای خود درآمده بود (ارمیا ۲: ۱-۳؛ حزقیال ۱۶) و از او انتظار می‌رفت که در "پیوستن" به خداوند وفادار باشد (تثنیه ۴: ۴ و ۲۰: ۱۰ و ۲۲: ۱۱ و ۴: ۱۳). چه غم‌انگیز و اندوهبار است که او نسبت به خدا وفادار نماند، و با رویگرداندن بسوی خدایان مشرکین عملاً در حق خدا، زنا کرد.

در ۱۰: ۲۳ یوشع وعده‌ی مذکور در (تثنیه ۳۰: ۳۲) را نقل کرده است که نشانگر شناخت و دانش او از کلام خدا است (لاویان ۲۶: ۷-۸). او شبانه روز در کلام خدا تعمق می‌کرد (یوشع ۱: ۸؛ مزمور ۲: ۱) و مفاهیم آن را در قلب خود نگاه می‌داشت (مزمور ۱۱۹: ۱۱).

آنچه خدا می‌خواست برای اسرائیل انجام دهد (۲۳: ۱۱-۱۶).
 کلام خدا مانند شمشیر دو دم است (عبرانیان ۴: ۱۲): اگر از آن اطاعت کنیم، خدا ما را برکت می‌دهد و یاری می‌رساند، اگر از آن ناطاعتی کنیم، خدا ما را تنبیه خواهد کرد تا وقتی که به او تسلیم شویم. اگر خدا را محبت کنیم (یوشع ۲۳: ۱۱) مشتاق اطاعت از او و کسب رضایت وی خواهیم بود؛ بنابراین بدنبال یک ارتباط غنی و پر بار با خداوند خواهیم بود.

یوشع به قوم یادآور می‌شود که سخن خدا هرگز بر زمین نمی‌افتد، چه آن سخن در ارتباط با وعده‌ی برکت باشد و چه در رابطه با وعده‌ی تنبیه و توبیخ. هر دو مورد تجلی محبت و مهر او هستند "زیرا خداوند هر که را دوست می‌دارد تأدیب می‌نماید" (امثال ۳: ۱۱-۱۲؛ عبرانیان ۱۲: ۶). چارلز اسپر جان می‌گوید "خدا اجازه نمی‌دهد که فرزندانش با موفقیت به گناه ادامه بدهند."

موسی قبلاً در باره خطر سازش با اقوام بت‌پرست کنعان به اسرائیل هشدار داده بود (خروج ۲۳: ۲۰-۳۳ و ۳۴: ۱۰-۱۷؛ تثنیه ۷: ۱۲-۲۶)، یوشع هشدار او را مورد تأکید مجدد قرار داده است (یوشع ۲۳: ۱۳). اگر اسرائیل با آن اقوام مشارکت می‌کرد، دو اتفاق رخ می‌داد: خداوند برکات خود را بازپس می‌گرفت که در نتیجه اسرائیل مغلوب می‌شد، دوم اینکه آن اقوام عامل رنج و عذاب و نگرانی اسرائیل می‌شدند (۲۳: ۱۳). یوشع برای آنکه عذاب ناطاعتی اسرائیل از خدا را به نحو ملموسی بیان کند از عبارات روشنی مانند *دام، تله، تازیانه و خار* استفاده کرده است. آخرین مرحله‌ی تأدیب خدا شامل بیرون رانده شدن قوم از زمین موعود و تبعید ایشان بود. اگر شما می‌خواهید عبادت و زندگی‌تان مانند امت‌ها باشد، پس با امت‌ها زندگی کنید! این همان اتفاقی است که برای یهودیه افتاد هنگامی که خدا اجازه

داد تا سپاهیان بابل آنجا را فتح کنند، هیکل یهوه را تخریب نمایند و هزاران اسیر یهودی را به زمین بابل تبعید کنند.

یوشع سه مرتبه در آیات (۱۳ و ۱۵-۱۶) زمین کنعان را "زمین نیکو" نامیده است. زمانی که خدا موسی را در بوته‌ی مشتعل به آتش برای خدمت خواند، وعده داد که قوم را به "زمین نیکو" خواهد برد (خروج ۳:۸)؛ یوشع و کالیب نیز بعد از چهل روز تحقیق در کنعان از آنجا به عنوان "زمین نیکو" یاد کردند (اعداد ۱۴:۷). موسی در آخرین سخنان خود حداقل ده مرتبه عبارت "زمین نیکو" را بکار برده است (تثنیه ۱: ۲۵ و ۳۵؛ ۳:۲۵؛ ۴: ۲۱-۲۲؛ ۶:۱۸؛ ۷:۸؛ ۸:۱۰؛ ۹:۶؛ ۱۱:۱۷). علت آن کاملاً آشکار است: از آنجا که خدا چنین زمین نیکویی را به ما داده است، کمترین کاری که ما می‌توانیم انجام دهیم این است که در راستای کسب خوشنودی و رضایت او زندگی کنیم.

تعمق در باره‌ی نیکویی خدا، محرک قدرتمندی برای اطاعت از اوست. یعقوب نیکویی خدا را به مقاومت و ایستادگی ما در قبال وسوسه‌ها ربط داده است (یعقوب ۱: ۱۳-۱۷) و ناتان نیز در مواجهه با گناه داود از همین رویکرد استفاده کرده است (۲ سموئیل ۱۲: ۱-۱۵). شرارت پسر گمشده نبود که او را به خانه بازگردانید بلکه نیکویی پدرش عامل ندامت و بازگشت او بود (لوقا ۱۵:۱۷). "و نمی‌دانی که مهربانی خدا تو را به توبه می‌کشد؟" (رومیان ۲:۴). خطری که همواره ما را تهدید می‌کند این است که برکات مادی خدا آنقدر توجه ما را جلب کنند که متمرکز بر این مواهب شویم و بخشنده‌ی نعمات را فراموش کنیم، که این منتهی به گناه خواهد شد (تثنیه ۸).

تذکرات و هشدارهای یوشع در همین بخش کوتاه از سخنان او باید مورد توجه و عنایت قوم خدا در این دوران قرار بگیرند: کلام خدا را نگاه دارید (۶:۲۳)، به خدا بچسبید (۸:۲۳)، خدا را محبت کنید

(۱۱:۲۳). شمار زیادی از مسیحیان نه فقط با دشمن سازش کرده‌اند، بلکه حتی به او تسلیم شده‌اند و خداوند مقام اول را در زندگی آنان ندارد.

۲- برکات گذشته (یوشع ۲۴: ۱-۱۳)

نویسنده و سردبیر روزنامه‌ی *Saturday Review* به نام نورمن کازینز در ۱۵ آوریل ۱۹۷۸ طی مقاله‌ای تاریخ را این چنین تعریف کرد "یک نظام هشداردهنده‌ی عظیم در گذشته." فیلسوف مشهور جورج سانتایانا گفته است "کسانی که نمی‌توانند گذشته را به‌خاطر بیاورند، محکوم به تکرار آن هستند." برای یهودیان شناخت ریشه‌های‌شان اهمیت فراوانی داشت چرا که آنها قوم برگزیده‌ی خدا بودند که باید نقش خود را در این عالم به کمال می‌رسانیدند.

شکیم محل مناسبی بود که رهبر بزرگ اسرائیل واپسین سخنان خود را در آنجا با قوم در میان بگذارد. در شکیم بود که خدا به ابراهیم وعده داد که نسل او وارث این زمین خواهند بود (پیدایش ۱۲: ۶-۷) و در همین جا بود که یعقوب مذبحی برای یهوه بنا کرد (پیدایش ۳۳: ۲۰). شکیم مابین کوه عیبال و جرزیم، جایی که قوم اسرائیل با خداوند تجدید عهد کرده بودند قرار داشت (یوشع ۸: ۳۰-۳۵). شکیم در واقع "زمین مقدس" برای اسرائیل بود.

اگر قوم و زمین در نخستین سخنان یوشع کلمات کلیدی محسوب شوند، در دومین بیانات او *خداوند* در مرکز توجه قرار گرفته است، چرا که یوشع در این بخش از سخنان خود بیست و نه بار به خداوند استناد کرده است. در ۲۴: ۲-۱۳ زمانی که یوشع مشغول بازگویی تاریخ اسرائیل بود در واقع این خدا بود که از دهان او سخن می‌گفت. عبادت واژه‌ی کلیدی دیگری است که پانزده مرتبه در این قسمت بکار

رفته است. یهوه آنها را به زمینی که وعده‌اش را داده بود رساند و در صورتی که آنها او را دوست می‌داشتند و عبادت می‌کردند، او نیز ایشان را برکت می‌داد.

خدا، اسرائیل را برگزید (۲۴: ۱-۴). زمانی که خدا ابراهیم را دعوت کرد تا از اور کلدان هجرت کرده و بسوی کنعان برود، او و خاندانش بت‌پرست بودند (پیدایش ۱۱: ۲۷ الی ۹: ۱۲). استیفان در سخنان خود اشاره کرده است که ”خدای ذوالجلال بر پدر ما ابراهیم ظاهر شد“ (اعمال ۷: ۲) تا به یهودیان یادآور شود که هویت ملی آنها، عمل فیض خدا بوده است. ابراهیم در جستجوی خدا نبود بلکه این خدا بود که به نزد ابراهیم آمد! بنابراین یهودیان هیچ امتیاز خاصی که موجب شود خدا آنها را برگزیند نداشتند (تثنیه ۷: ۱-۱۱ و ۲۶: ۱-۱۱ و ۱۰: ۳۲). این حقیقت می‌بایست آنها را متواضع و مطیع نگاه می‌داشت.

عیسی به شاگردان خود فرمود ”شما مرا برنگزیدید بلکه من شما را برگزیدم“ (یوحنا ۱۵: ۱۶). ایمانداران ”پیش از بنیاد عالم“ در مسیح برگزیده شده‌اند (افسیان ۴: ۱) و ”برگزیدگان خدا“ لقب گرفته‌اند (رومیان ۸: ۳۳؛ تیطس ۱: ۱). یکی از اساتید من همیشه می‌گفت ”اگر بخواهید مفهوم برگزیدگی را شرح دهید ممکن است عقل خود را از دست بدهید، اما اگر بخواهید آن را نادیده بگیرید، نجات روح‌تان را از دست خواهید داد.“ صرفنظر از اینکه به کدام ”مکتب الهیاتی“ نعلق خاطر داریم، همه‌ی ما باید اعتراف و تصدیق کنیم که خدا نخستین قدم را در نجات ما برداشته است.

اسماعیل نخستین فرزند ابراهیم بود (پیدایش ۱۶) اما خدا او را نپذیرفت و عهد خود را با اسحق که مولود کهنسالی ابراهیم و سارا بود استوار کرد (پیدایش ۱۷-۱۸ و ۲۱). اسحق دو فرزند پسر داشت، عیسو

و یعقوب؛ ولی خدا یعقوب را برگزید. پولس این گزینش‌های هدفمند خدا را ”بر حسب اختیار“ نامیده است (رومیان ۹: ۱۱). عیسو جد آدمیان شد که در کوهستان سعیر ساکن شدند، ولی یعقوب نیای دوازده سبط اسرائیل گشت. بنی اسرائیل سرانجام به مصر کوچ کردند و در آنجا خدا از آنها ملتی عظیم پدید آورد.

یکی از عناوینی که به دفعات در کتاب یوشع در مورد خدا بکار رفته است، ”یهوه خدای اسرائیل“ می‌باشد. این عنوان پانزده بار در کتاب آمده است (۷: ۱۳ و ۱۹-۲۰؛ ۸: ۳۰؛ ۹: ۱۸-۱۹؛ ۱۰: ۴۰ و ۴۲؛ ۱۳: ۱۴ و ۳۳؛ ۱۴: ۱۴؛ ۲۲: ۱۶ و ۲۴؛ ۲۳ و ۲۴). یهودیان براستی برگزیده و قوم خاص خدا بودند؛ چرا که خدای آسمانها تصمیم گرفت که اسم مقدس خود را بر آنان بگذارد و خدای ایشان باشد.

خدا، اسرائیل را رهایی بخشید (۲۴: ۵-۷). خدا قبلاً یوسف را به مصر فرستاده بود تا قوم خود را از تنگنای قحطی برهاند (مزمور ۱۰۵: ۱۶-۲۲). سپس موسی و هارون را فرستاد تا ایشان را از اسارت و بندگی برهاند (مزمور ۱۰۵: ۲۳-۴۵). مصر به خاطر یهودیان از گرسنگی و قحطی نجات یافت؛ اما حاکمان مصر به عوض آنکه سپاسگزار باشند، بتدریج یهودیان را به بردگی گرفتند و زندگی را بر ایشان تلخ کردند (خروج ۳: ۷-۹). تمام این وقایع در راستای تحقق وعده‌ای بود که خدا قرن‌ها پیش به ابراهیم داده بود (پیدایش ۱۵: ۱-۱۷). مشقات قوم اسرائیل تنها باعث شد بر تعدادشان روز بروز افزوده شود.

خدا داوری خود را با نزول بلاهای دهگانه بر خدایان و حکام مصر نشان داده بود. نقطه‌ی اوج این بلاها، مرگ نخست‌زادگان مصری بود (خروج ۷-۱۲). بعد از آن ده مصیبت بود که فرعون تسلیم شد و به یهودیان اجازه داد خاک مصر را ترک کنند. اما دیری نپایید که فرعون

تغییر عقیده داد و لشگریان خود را بدنبال آنها روانه کرد. ولی خدا نه تنها قوم خود را از مصر بیرون آورد، بلکه ایشان را از میان دریای سرخ عبور داد و لشگریان فرعون را در آبهای خروشان آن غرق کرد (خروج ۱۴-۱۵).

خدا به قوم خود دستور داده بود که سالی یکبار مراسم فصیح را به یاد رهایی از اسارت مصر بجا آورند (خروج ۱۲-۱۳). موسی در سخنان خود چندین بار به قوم یاد آور شده بود که زمانی در مصر برده بودند و این خدا بود که ایشان را رهایی بخشید (تثنیه ۵:۱۵؛ ۶:۱۲؛ ۸:۱۴؛ ۱۳:۵ و ۱۰؛ ۱۵:۱۵؛ ۱۶:۳ و ۶؛ ۲۰:۱؛ ۲۴:۲۲). یک ایماندار نیز باید به یاد داشته باشد که زمانی در اسارت گناه بود و فدیة آزادی وی به بهایی سنگین بر روی صلیب پرداخت شده است. بسیار خطرناک است که هدیه‌ی نجات را حق مسلم خود بدانیم.

خدا، اسرائیل را هدایت کرد (۲۴: ۱-۱۰). خدایی که اسرائیل را بیرون آورده بود، ایشان را نیز به سرزمین موعود هدایت می‌کرد (تثنیه ۶:۲۳). هدف او برای قوم، سرزمین موعود بود ولی گناه آنان در قادش برنیع سبب شد تا در بیابان سرگردان شوند و این آوارگی آنقدر بطول انجامید تا تمام نسل قدیم و بی‌ایمان هلاک شدند. اسرائیل تا زمانی که بدنبال تابوت عهد حرکت می‌کرد، خداوند دشمنان این قوم را مغلوب می‌کرد. هنگامی که بلعام تلاش کرد اسرائیل را لعن کند، خدا لعنت او را به برکت مبدل ساخت (اعداد ۲۲-۲۴؛ تثنیه ۲۳:۵؛ نحμία ۱۳:۲). شیطان چه بصورت شیر غرآن (سپاه اموریان) حمله می‌کرد و چه در قالب مار (لعن بلعام)، خدا او را مغلوب می‌ساخت.

خدا زمین موعود را به اسرائیل بخشید (۲۴: ۱۱-۱۳). همان خدایی که قوم اسرائیل را از میان دریای سرخ عبور داده بود، ایشان

را از رود اردن نیز گذرانید و به سرزمین موعود داخل کرد. یوشع و سپاهیان او به جز شکستی اولیه در عای (یوشع ۷) و سازشی خفت‌بار با جبعونیان (یوشع ۹)، تمام دشمنان خود را در کنعان مغلوب کرده بودند چون خدا با ایشان بود.

”زنبور“ در ۱۲:۲۴ (نگاه کنید به خروج ۲۳:۲۸، تثنیه ۷:۲۰) احتمالاً اشاره به حشره‌ای است که گزیدگی نیش او فوق‌العاده دردناک بود. اما ممکن است به چیز دیگری نیز اشاره داشته باشد. شمار زیاد سربازان در کلام خدا گاه به انبوه زنبورها تشبیه شده است (تثنیه ۱:۴۴؛ مزمور ۱۱۸:۱۲؛ اشعیا ۷:۱۸). بنابراین برخی دانشجویان کتاب مقدس معتقدند که در اینجا نیز مراد از زنبور، اشاره به سربازان است. یعنی خداوند مهاجمین دیگری را به کنعان فرستاد تا موجب تضعیف قوای دشمن شوند و کار را برای اسرائیل راحت‌تر کنند.

اما شاید بهتر باشد که زنبور را نماد آوازه‌ی فتوحات اسرائیل بدانیم که ساکنین کنعان را از ترس و وحشت، زمینگیر کرده بود. گفتار راحاب نشانگر وحشت و سراسیمگی کنعانیان از شنیدن اخبار مربوط به اسرائیل بود: ”و چون شنیدیم دل‌های ما گداخته شد و به سبب شما دیگر در کسی جان نماند.“ (یوشع ۲:۱۱ همچنین ۵:۱ و ۹:۲۴). خدا وعده‌ی انجام این کار را داده بود و وعده‌ی خود را به انجام رساند (تثنیه ۲:۲۵).

یوشع ۱۳:۲۴ یادآور سخن موسی در (تثنیه ۶:۱۰) است. یکبار دیگر می‌بینیم که تأکید بر نیکویی و رحمت خداست، و تمام آنچه او برای ایشان کرده بود به خاطر محبت خود به آنان بوده است. وقتی قوم این برکات را به حساب امتیاز و برتری خود گذاشتند، از مسیر پرستش صادقانه‌ی خداوند منحرف شدند. یک قلب شکرگزار، محکمترین سد در برابر وسوسه‌های ابلیس است.

۳- وظایف و مسئولیت‌های اسرائیل (یوشع ۲۴: ۱۴-۳۳)

”عبادت“ یکی از واژگان کلیدی در این قسمت می‌باشد که پانزده بار تکرار شده است. عبادت خداوند یعنی در دل داشتن ترس او، اطاعت از او، و تنها او را ستایش کردن. همچنین به این معناست که شما خدا را دوست دارید، محبت می‌کنید و تمام قلب خود را به او تسلیم کرده‌اید. شما از خدا اطاعت می‌کنید چون می‌خواهید نه اینکه چون مجبور هستید.

تصمیم‌گیری (۲۴: ۱۴-۱۸). یوشع صریح و بی‌پرده به قوم گفت که باید در مورد عبادت کردن خدای اسرائیل تصمیم خود را بگیرند. آنها نمی‌توانستند بی‌طرف بمانند. اگر برآستی یهوه را عبادت می‌کردند، پس می‌بایست از ستایش پنهانی خدایان دروغین که برخی هنوز مخفیانه به پرستش‌شان می‌پرداختند دست می‌کشیدند. حتی با وجود تجربه‌ی باشکوه خروج، برخی از یهودیان هنوز برای خدایان مصر قربانی می‌گذرانیدند (لاویان ۱۷: ۷؛ عاموس ۵: ۲۵-۲۶؛ اعمال ۷: ۴۲-۴۳؛ حزقیال ۲۰: ۶-۸). یعقوب نیز مشابه این هشدار را به خانواده‌ی خود داده بود (پیدایش ۲: ۳۵) سموئیل هم چنین کرده بود (۱ سموئیل ۷: ۳).

یوشع نگفت که قوم می‌توانند انتخاب کنند که خدایان دروغین کنعانی را پرستند و یهوه نیز به انتخاب آنان احترام خواهد گذاشت، بلکه او طوری سخن گفت که نشان می‌داد قوم چاره‌ای جز عبادت کردن یهوه ندارند. یوشع به عنوان مردی با تجربه و روحانی می‌دانست که هر انسانی نیاز دارد معبودی داشته باشد تا بتواند او را ستایش کند، حال چه آن معبود واقعیت داشته باشد و چه نداشته باشد. زیرا انسان به‌طور علاج ناپذیری یک موجود “مذهبی” است، و اگر

یهود خدای حقیقی را عبادت نمی‌کرد، عاقبت به پرستش خدایان کاذب کنعان روی می‌آورد. منظور یوشع این بود که آنها نمی‌توانند همزمان هر دو را عبادت کنند.

تمامی قوم به یوشع اطمینان دادند که قصد دارند فقط یهوه خدای اسرائیل را عبادت و خدمت کنند، و در این راه دلایل خود را نیز مطرح کردند. یهوه همان خدایی بود که پدران ایشان را از مصر بیرون آورده بود، در بیابان ایشان را رهبری کرده بود، و سرانجام قوم خود را به سرزمین موعود رسانده بود. (آنها در واقع بخش نخست سخنان یوشع [۲۴: ۱-۱۳] را بازگو کرده بودند، که نشان می‌دهد گفته‌های او عمیقاً بر ایشان تاثیر گذارده بود!). یوشع تصریح کرد که او و خاندانش تنها یهوه را عبادت خواهند نمود (۲۴: ۱۵)، و قوم نیز به او پاسخ دادند که "پس ما نیز یهوه را عبادت خواهیم نمود زیرا که او خدای ماست." (۲۴: ۱۸).

وقف شدن (۲۴: ۱۹-۲۸). وقتی نسل پیشین در کوه سینا با خدا ملاقات کرده بودند، یکصدا گفته بودند "آنچه خدا امر فرموده است خواهیم کرد." (خروج ۱۹: ۸). اما چند هفته بعد، آنها مشغول پرستیدن گوساله‌ی طلایی بودند! یوشع می‌دانست که برای مردم، گفتن اینکه از خداوند اطاعت خواهند کرد کار ساده‌ای است، ولی عمل کردن به آن چیز دیگری است. سخنان جدی و لحن خشک یوشع به این خاطر بود که می‌خواست اعتماد بنفوس مفرط آنان را مهار کند، تا صادقانه به درون قلبهای خود نگاه کنند (یوشع ۲۴: ۱۹).

اسرائیل در "عقد" یهوه بود و او تحمل وجود هیچ رقیبی را در قلب آنها نداشت. او خدایی غیور (خروج ۲۰: ۵) و مقدس بود. او هیچگاه نمی‌توانست به آنها اجازه دهد که وفاداری خود را تقسیم کنند. همانطور که یک زن و شوهر به سوگند ازدواج خود پایبند هستند، و نسبت به

مهر و دلبستگی همسر خود حساس می‌باشند، اسرائیل و خدا نیز باید نسبت به یکدیگر وفادار می‌بودند.

یوشع به قوم هشدار داد که چه اتفاقی خواهد افتاد اگر آنها از پرستش بت‌های خود دست بر نمی‌داشتند: در نهایت عملکرد آنها منجر به انکار یهوه می‌شد و تنبیه و مجازات او را به دنبال داشت. آنان تمامی برکاتی را که یهوه سخاوتمندانه در زمین موعود به ایشان داده بود از دست می‌دادند. نیاز میرم ایشان این بود که قلب‌های خود را از هرگونه تمایل به ستایش خدایان دیگر، پاک کنند و به یهوه خداوند تقدیم نمایند (۲۳:۲۴). چنانچه آنان به عهدشکنی پنهان خود ادامه می‌دادند، خدا از آنان چشم‌پوشی نمی‌کرد (خروج ۲۳:۲۱) بلکه ایشان را به‌خاطر گناهان‌شان مجازات می‌کرد.

قوم سه بار تأکید کردند که فقط یهوه را خدمت خواهند کرد (۲۴: ۱۸ و ۲۱ و ۲۴) و یوشع بر حسب سخن ایشان با آنها عهد بست. برای آنکه مبدا بعد از آن، عهد جدی خود با یهوه را به فراموشی بسپارند، یوشع سخنان آنان را در کتاب شریعت نوشت و سپس سنگ بزرگی را به‌عنوان نمادی از توافق آنان بر پا کرد. این سنگ، نهمین و آخرین بنای یادبود در کتاب یوشع است. یکبار دیگر این یادبودهای نهگانه را مرور می‌کنیم:

- ۱- توده‌ی سنگ در میانه‌ی رود اردن (۹:۴)
- ۲- توده‌ی سنگ در ساحل غربی اردن (۴: ۲۰-۲۴)
- ۳- توده‌ی سنگ در وادی عخور (۲۶:۷)
- ۴- توده‌ی سنگ در مدخل ورودی عای (۲۹:۸)
- ۵- مذبح سنگی در کوه عیبال (۳۰:۸)
- ۶- سنگ‌نیشته‌های شریعت در کوه عیبال (۳۲:۸)
- ۷- توده‌ی سنگ بر دهانه‌ی غار مقیده (۲۷:۱۰)

۸- مذبح بزرگ اسباط ماورای اردن (۲۲:۱۰)

۹- سنگ شهادت یوشع (۲۴: ۲۶-۲۸).

به‌طور حتم هیچ چیز غیر کتاب مقدسی در حفظ یادبودهای وقایع عالی یا تصمیمات مقدس آنها وجود نداشت چرا که یادبودها هرگز به عنوان بت مورد پرستش قرار نگرفتند. به یاد داشتن آنچه خدا برای ما انجام داده، و اینکه ما چگونه به او پاسخ داده‌ایم، عمل نیکویی است اما نباید باعث شود که ما در گذشته‌ها زندگی کنیم. آداب و سنن مذهبی، بسته به چگونگی استفاده‌ی ما از آنها می‌توانند مفید یا مضر باشند.

کتاب یوشع با ذکر سه تدفین به پایان می‌رسد. یوشع در سن ۱۱۰ سالگی چشم از جهان فرو بست و در ملک خود دفن شد. العازر کاهن اعظم (اعداد ۲۰:۲۸) دار فانی را وداع کرد و در کوهستان افرایم نزدیک شیلوه که ملک پسرش فینحاس بود دفن شد. استخوان‌های یوسف در زمینی که پدرش یعقوب از بنی حمور در شکیم خریداری کرده بود (پیدایش ۳۳:۱۹) به خاک سپرده شد. شکیم برای دو سبط افرایم و منسی، که نسل پسران یوسف بودند از اهمیت زیادی برخوردار بود. به همین علت برای دفن استخوان‌های جد بزرگشان محل مناسبی بود (نگاه کنید به پیدایش ۵۰:۲۵؛ خروج ۱۳:۱۹؛ عبرانیان ۲۲:۱۱).

موسی یوشع را به‌عنوان جانشین خود معرفی کرده بود اما نکته جالب در این است که خدا برای یوشع جانشینی انتخاب نکرده بود. مشایخی که همراه یوشع بودند بعد از مرگ او، رهبری و هدایت قوم را بر عهده گرفتند، اما قوم از طریق خود انحراف ورزیده و با پرستش بت‌های کنعانی از اطاعت خداوند رویگردان شدند (داوران ۲: ۶-۱۵). چرا نسل بعدی آنها، یهوه و آنچه را که برای قوم خود انجام داده بود نمی‌شناختند؟ زیرا مردم نسل یوشع در نگهداری عهد خود قصور

ورزیده و به فرزندان و نوادگان خود، ترس خدا و عبادت بیهوده را تعلیم نداده بودند.

خدا عهد خود را نگاه داشت و آنان را نخست با آوردن سایر اقوام به زمین کنعان (داوران ۲: ۱۴-۱۹) سپس با بیرون راندن قوم از زمین‌شان تنبیه کرد. حکومت شمالی بدست آشوریان و حکومت جنوبی بدست سپاه بابل به اسارت رفتند. اما یک روز خداوند پراکنندگان قوم خود اسرائیل را دوباره جمع و در زمینشان ساکن خواهد کرد (اشعیا ۱۱-۱۲ و ۵۱-۵۲؛ حزقیال ۳۶: ۲۴). و آنگاه "جهان از معرفت جلال خداوند مملو خواهد شد به نحوی که آب‌ها دریا را مستور می‌سازد." (حبقوق ۲: ۱۴).

بازنگری یک زندگی عالی

مارک تواین در زندگی‌نامه‌ی خود نوشت: ”شرح حال افراد مانند لباس و نشانه‌های ظاهری یک انسان است – شرح حال زندگی یک انسان چیزی نیست که خودش نوشته باشد.“

کتاب یوشع، زندگی‌نامه‌ی یوشع به معنای دقیق کلمه نیست، با این حال اطلاعات جامع و در خور توجهی راجع به این مرد خدا در اختیار ما می‌گذارد. این کتاب نیز همانند سایر کتب قدس عهدعتیق برای تعلیم، تنبیه و تسلی ما (۱ قرننیاں ۱۰:۱۱؛ رومیان ۴:۱۵) نوشته شده است. بنابراین لازمست که زندگی و خدمت او را مرور کرده و درس‌هایی را فرا بگیریم که می‌توانند به ما کمک کنند تا خداوند را بهتر بشناسیم و مؤثرتر خدمت کنیم.

۱- دوران آمادگی یوشع

هنگامی که خدا بخواهد کاری را انجام دهد، خادمی را برای انجام آن کار آماده می‌کند و آن کار را نیز متناسب با قابلیت‌های فرد خادم به او محول می‌نماید. خداوند برای انجام کار خود در مصر، به مدت هفده سال یوسف را آماده کرد. هشتاد سال را نیز صرف آمادگی موسی کرد تا او توانست به مدت چهل سال قوم اسرائیل را خدمت کند. داود نیز پیش از آنکه بر تخت سلطنت اسرائیل جلوس کند، سال‌ها آزمایشات گوناگون را تجربه کرده بود. ”یک خادم آماده برای مکانی از قبل آماده شده“ روش خدا در خدمت است.

خدا از چه ”ابزاری“ برای آمادگی یوشع جهت خدمت استفاده کرده بود؟

رنج و سختی. یوشع زمانی که هنوز یهودیان به‌عنوان برده در مصر زندگی می‌کردند متولد شد و بنابراین با لغت رنج و مشقت بیگانه نبود. سخنان خداوند در خروج ۳: ۷-۹ نشان می‌دهد که یهودیان در مصیبت و سختی فراوانی زندگی می‌کردند و نزد خدا برای خلاصی فریاد بر می‌آوردند. با این همه، آنها به سه چیز دلگرم بودند: وعده‌ی خدا به ابراهیم مبنی بر اینکه نسل او وارث زمین موعود خواهند شد (پیدایش ۱۲: ۷)، پیام نبوتی خدا در خصوص رهانیدن ایشان از اسارت و بندگی (پیدایش ۱۵: ۱۲-۱۷؛ تثنیه ۴: ۲۰) و سخنان یوسف در ارتباط با رهایی آنها و تملک زمین موعود (پیدایش ۵۰: ۲۲-۲۶).

طبق الگوی خدا در این زندگی، رنج و سختی مقدم بر جلال و سربلندی قرار دارد. این امر در زندگی نجات‌دهنده‌ی ما (لوقا ۲۴: ۲۶؛ ۱ پطرس ۱: ۱۱) و قوم او (۱ پطرس ۴: ۱۳ و ۵: ۱۰) نیز مشهود است. وقتی بر حسب اراده و خواست خدا متحمل رنج و سختی بوده و به فیض او تکیه می‌کنیم، مشقات موجب رشد، تزکیه و تطهیر ما در زندگی می‌شوند. متأسفانه می‌بینیم که بسیاری از رهبران ما در این دوران، با تکبر و غرور مدال‌های خود را نشان می‌دهند اما هیچ آثار جراحی بر خود ندارند. زخم‌ها و جراحات خداوند ما در جلجتا، اکنون در آسمان نمادی جاودان و پر جلال از این حقیقت هستند که رنج و جلال در نقشه‌ی خدا تفکیک‌ناپذیرند.

مشقات فی‌نفسه و به‌خودی خود عامل بهتر بودن اشخاص نیست. بلکه گاهی اوقات موجب تلخی و بدتر شدن آنها می‌شود. اما وقتی رنج، با ایمان و فیض خدا آمیخته می‌شود، ابزاری مبارک برای شکل دادن شخصیت ما در جهت خداگونگی و الوهی است (۲ قرنتیان ۱۲: ۱-۱۰). اگر رنج و مشقت به تنهایی می‌توانست به انسان حکمت و شخصیت ببخشد، در این‌صورت دنیای ما مکان بسیار بهتری برای

زندگی می‌بود چرا که به هر حال هر شخص به نوعی متحمل سختی و رنج است. زمانی که دشواری‌های زندگی خود را به عنوان عطای خدا ببینیم و از آنها برای جلال اسم او استفاده کنیم، آنگاه این سختی‌ها در درون ما و برای ما کار می‌کنند تا اراده‌ی خدا را به نحو احسن بجا آوریم.

تسلیم و فرمانبرداری. یوشع می‌دانست چگونه در مقابل مرجع قدرت، فرمانبردار باشد. به‌عنوان فرماندهی سربازان یهود، از فرمان موسی در نبرد با عمالیق و مغلوب کردن ایشان پیروی کرد (خروج ۱۷: ۸-۱۶). یوشع در مقام "خادم" (خروج ۲۴: ۱۳) وفادارانه سال‌های زیادی را به موسی خدمت کرده بود. الگوی رهبری روحانی از دیدگاه خدا به صورت موجز در متی ۲۵: ۲۱ ترسیم شده است، و آن الگو امروز نیز به قوت و اعتبار خود باقیست: وقتی به عنوان خادم در چیزهای کوچک امین باشیم، آنگاه خدا ما را بر چیزهای بسیار حاکم خواهد کرد. یوشع می‌دانست چگونه دستور بدهد چون آموخته بود که چگونه دستور بگیرد.

یوشع یک خادم مطیع بود چون از مرجع اقتدار اطاعت می‌کرد. او در طول نیمه‌ی ابتدای زندگی، مطیع موسی بود و در نیمه‌ی دوم زندگی، دستورات خود را از خداوند می‌گرفت. آیه‌ی کلیدی در زندگی یوشع این بود "فقط قوی و بسیار دلیر باش تا بر حسب تمامی شریعتی که بنده‌ی من موسی، تو را امر کرده است متوجه شده عمل نمایی. زنهار از آن به‌طرف راست یا چپ تجاوز منما تا هر جایی که روی کامیاب شوی" (یوشع ۱: ۷). این آیه با ۱۵: ۱۱ کاملاً هماهنگ است "چنانکه خداوند بنده‌ی خود موسی را امر فرموده بود همچنین موسی به یوشع امر فرمود و به همین‌طور یوشع عمل نمود و چیزی از جمیع احکامی که خداوند به موسی فرموده بود باقی نگذاشت."

به تأخیر انداختن. به واسطه‌ی ایمان و شکیبایی است که می‌توانیم وارث وعده‌های خدا بشویم (عبرانیان ۶: ۱۲). اگر قوم اسرائیل به سخنان یوشع و کالیب گوش داده بودند، چهار دهه زودتر وارد زمین موعود می‌شدند و مدت بیشتری از برکات آن بهره‌مند می‌شدند (اعداد ۱۳: ۲۶-۱۴: ۱۰). یوشع و کالیب صبورانه مجازات بیابان را تحمل کرده بودند چرا که می‌دانستند بالاخره یک روز زمین موعود را به ملکیت خواهند گرفت. یهودیان در بی‌ایمانی خود ”عمل ایمان“ را رد کرده و از ورود به زمین موعود امتناع کرده بودند اما هرگز نتوانستند ”صبر امید“ یوشع را از او بگیرند (۱ تسالونیکیان ۱: ۳).

رهبران باید بدانند که چگونه انتظار بکشند. غالباً پیروان ایشان افق دید آنها را ندارند و آنچه را که آنها می‌بینند نمی‌توانند ببینند و یا به اندازه‌ی آنها ایمان ندارند. دید و رویای پیروزی آینده آن چیزی است که به یک رهبر واقعی انگیزه می‌بخشد؛ اما بسیاری از ایمانداران مانند قوم اسرائیل به پشت سر خود نگاه می‌کنند. من گمان می‌کنم که هر رهبر روحانی یک یا چند بار با این سخن عیسی احساس قرابت کرده است که فرمود ”ای فرقه‌ی بی‌ایمان کج روش، تا کی با شما باشم و متحمل شما گردم؟“ (لوقا ۹: ۴۱). در چند موقعیت یوشع شهادت داده است که موسی به‌خاطر بی‌ایمانی و سرسختی اسرائیل، قلب خود را به حضور خدا ریخته بود.

۲- رهبری یوشع

آیا برخی افراد، رهبر متولد شده‌اند یا برای رهبری ساخته شده‌اند؟ احتمالاً هر دو این مورد صحیح است. خدا آن ساختار ژنتیکی را که لازم است به این افراد می‌دهد و سپس به آنان کمک می‌کند تا در ”مدرسه‌ی زندگی“ توانایی و استعدادهای خود را پرورش بدهند.

سمینارهای متعددی با شعار تربیت و تعلیم رهبران تشکیل شده‌اند اما وقتی سوخت اولیه وجود نداشته باشد، آتشی در کار نخواهد بود. به‌طور یقین اصول رهبری، قابل آموختن و یادگیری هستند، اما تنها در میدان عمل مشخص می‌شود که چه کسی می‌تواند رهبر باشد. اینکه شما تصور کنید یک رهبر هستید چرا که در یک یا چند سمینار شرکت داشته‌اید همان اندازه مضحک و خطرناک است که تصور کنید قهرمان یک رشته‌ی ورزشی هستید چون مسابقات المپیک را در تلویزیون دیده‌اید!

رهبری یوشع دارای چه ویژگی‌ها و خصوصیت‌هایی بود؟

او با خدا راه می‌رفت. جانشین موسی مانند خود او، یک مرد خدا بود. کسی که روح‌القدس او را انتخاب کرده بود تا کتاب یوشع را تکمیل کند تحت الهام و هدایت روح، یوشع را ”بنده خداوند“ خطاب کرده است. این عنوانی است که در سرتاسر کتاب مقدس به هیچ شخصیت دیگری اطلاق نشده است. البته در کتاب مقدس به ما گفته نشده که خدا با یوشع رو در رو سخن گفته است چنانکه با موسی می‌گفت (تثنیه ۳۴: ۱۰)؛ اما می‌دانیم که خدا اراده و خواست خود را با او در میان می‌گذاشت و او نیز اطاعت می‌کرد. یوشع همه روزه در کتاب شریعت خدا تعمق (۸: ۱) و بر حسب دستورات آن عمل می‌کرد (۱۱: ۱۵). او مرد دعا بود (۷: ۶-۹) چرا که کلام خدا و دعا، ملازم یکدیگرند (اعمال ۴: ۶).

او شهامت داشت. در آغاز خدمت یوشع چهار بار به او گفته شد که ”قوی و دلیر باش“ (۱: ۶-۷ و ۹ و ۱۸). یک رهبر موفق بودن مستلزم داشتن شهامت و تهور است، شهامت ایستادن برای آنچه بدان اعتقاد دارید، و شهامت انجام دادن آنچه که می‌دانید خدا از شما خواسته است.

لازم است که همگی از این سخن مارتین لوتر سمرشوق بگیریم که گفت
 ”من اینجا ایستاده‌ام و نمی‌توانم کار دیگری انجام بدهم.“
 ژنرال عمر برادلی، شجاعت و تهور را اینچنین تعریف کرده است
 ”توانایی انجام دادن یک کار درست و معقول به‌طور شایسته حتی
 زمانی که تا حد مرگ ترسیده باشید.“ کتاب یوشع به ما نمی‌گوید که آیا
 او زمانی از رویارویی با دشمن هراسان شده است یا خیر، اما این
 نکته را خوب می‌دانیم که او وظیفه‌ی خود را به‌خوبی انجام داد و در
 جنگ‌ها، یکی بعد از دیگری پیروز شد. اکثر ما هیچوقت در موقعیت
 رهبری کردن یک ارتش قرار نگرفته‌ایم، اما رهبری در اشکال
 گوناگون خود همواره مستلزم خطرپذیری و نیازمند شهامت عاقلانه
 است. ”کسی که جان خود را دوست دارد، آن را هلاک کند و هر که
 در این جهان جان خود را دشمن دارد تا حیات جاودانی آن را نگاه
 خواهد داشت“ (یوحنا ۱۲: ۲۵). اگر ما به‌خاطر زندگی و خدمت خود
 ترسان هستیم، نمی‌توانیم کار زیادی برای خداوند انجام بدهیم. چون آن
 غلام از خطر سرمایه‌گذاری کردن دارایی ارباب خود می‌ترسید آن را
 پنهان کرد و نتوانست چیزی بر آن بیفزاید (متی ۲۵: ۲۴-۳۰). شهامت
 و تهور یوشع، مستلزم چیزی بیش از صرف نبرد با دشمنان بزرگ
 خود بود. او همچنین شهامت برخورد با گناه در اردوگاه اسرائیل (باب
 ۷) و ”نزدیک آوردن“ سایر قبایل در برابر آن (۷: ۱۶) و تقسیم میراث
 ایشان را نیز داشت (۱۷: ۱۴-۱۸). گاهی اوقات رو در رو شدن با
 مردم قوم خود خیلی بیشتر از مواجهه با دشمن در میدان نبرد، به
 شجاعت و تهور نیاز دارد.

*او نقشه و هدفی داشت و آن را دنبال کرد. فتح کنعان، نه یک
 پیشامد تصادفی بلکه نتیجه‌ی به اجرا گذاشتن یک نقشه‌ی دقیق و
 ماهرانه بود. ابتدا یوشع مستقیم در عرض زمین حرکت کرد و به این*

طریق دو قسمت شمال و جنوب کنعان را از یکدیگر جدا کرد. سپس شهرهای جنوبی را تسخیر کرد. و متعاقب آن به شهرهای شمالی حمله برد. او به سرعت مراکز جمعیت را تحت کنترل گرفت و بر تمامی آن زمین مسلط شد. بیش از یکبار یوشع مردان خود را شبانه حرکت داد تا دشمن را غافلگیر کند.

برای موفق شدن در کار خدا، وجود نقشه و راهکار ضرورت دارد. رهبری که ثبات رأی ندارد و با وزش هر باد جدیدی تصمیمات خود را تغییر می‌دهد، در حقیقت یک رهبر واقعی نیست. یک ضرب‌المثل رومی می‌گوید ”وقتی سکان‌دار کشتی نداند بسوی چه بندری حرکت می‌کند، هیچ بادی او را در مسیر صحیح قرار نمی‌دهد.“ اگر شما بدانید به کجا می‌روید، آنگاه بادبان‌های خود را در مسیر وزش بادی می‌کشایید که شما را به مقصد می‌رساند.

او کار را رها نمی‌کرد. زمانی که در حمله به عای شکست خورد، قصور خود را پذیرفت، روی خداوند را طلبید، تجدید قوا کرد و جنگ را بُرد. هنگامی که نابخردانه با جبعونیان پیمان اتحاد بست، خطای خود را تصدیق کرد و از اشتباهش به منفعت خویش استفاده کرد. رهبر موفق، کسی نیست که اشتباهی مرتکب نشده باشد، چرا که اساساً چنین انسانی وجود ندارد. رهبران موفق و پیروزمند کسانی هستند که بهترین تصمیمی را که می‌توانند اتخاذ می‌کنند و اجازه نمی‌دهند که وجود اشتباهات مانع از تداوم کارشان شود. آنها از اشتباهات خود درس می‌گیرند و می‌دانند چگونه از درون شکست، پیروزی را به چنگ آورند.

آلبرت هوبارد، طنزنویس آمریکایی گفته است ”تجربه، عنوانی است که هر شخص بر اشتباهات خود می‌گذارد.“ شخصی نیز گفته است که تجربه، معلم سختگیری است که اول امتحان می‌گیرد بعد درس

می‌دهد. اگر اشتباهات خود را به آینه‌ای تبدیل کنیم تنها خودمان را در آن می‌بینیم، و این امر ما را سیه‌روز و بیچاره خواهد کرد. اما اگر با ایمان از اشتباهات خود پنجره‌ای بسازیم، خداوند را خواهیم دید و قدرت لازم برای شروع مجدد را به‌دست خواهیم آورد. به سخن دیگری از هوبارد توجه کنید ”هیچ شکستی وجود ندارد مگر پرهیز از شروعی مجدد.“

او دیگران را بکار می‌گرفت و احترام قلبی ایشان را جلب کرد.
 بجز عخان، که در اریحا مرتکب خیانت شد و کالیب که مرد ایمان بود، هیچ اشاره‌ای به اسامی سایر سربازانی که با یوشع همراه بودند نشده است، اما بدون وجود آنان یوشع نمی‌توانست موفق به انجام مأموریت خود بشود. تسخیر کنعان از عهده یک فرد تنها بر نمی‌آمد، بلکه نتیجه‌ی تلاش هزاران انسانی بود که وفادارانه در میدان‌های نبرد و پشت جبهه خدمت کرده بودند.

رهبران، احترام را مطالبه نمی‌کنند، بلکه آن را در اختیار می‌گیرند. وقتی یوشع ۱: ۱۰-۱۸ را مطالعه می‌کنید متوجه می‌شوید که واکنش قوم در قبال سخنان یوشع بوضوح نشان می‌دهد او توانسته بود احترام و وفاداری آنان را نسبت به خود جلب کند. یوشع خادم خدا و قوم خدا بود، و آنها از او پیروی می‌کردند چون می‌دانستند که فرد قابل اعتمادی است. انگیزه‌های او خالص بودند، زندگی او خداپسندانه بود، و شخصیت او ملامت‌ناپذیر بود.

یوشع به عنوان جانشین موسی و رهبر منتخب خدا، دارای اقتدار بود؛ اما چیزی بیشتر از اقتدار برای رهبری کردن دیگران لازم است، و آن توانمندی می‌باشد، ویژگی و خصوصیتی که موجب می‌شود مردم به شما نگاه کنند و حرف‌هایتان را بشنوند. در عصر ”جادوی رسانه‌ها“ شاید روابط تجاری بتواند هر کسی را با ”هوچی‌گری“ و تبلیغات به

شهرت جهانی؛ برساند اما نمی‌تواند آن نوع توانمندی را که ناشی از فداکاری و خدمت است به او بدهد. ما به افراد سرشناس و مشهور احتیاج چندانی نداریم، اما بدون تردید به خادمین بیشتری نیاز داریم. رهبران واقعی از مردم برای کسب اقتدار شخصی استفاده نمی‌کنند؛ بلکه اقتدار خود را برای ساختن مردم بکار می‌برند. بسیاری از سربازان قوم اسرائیل به‌دلیل اینکه فرمانده‌ای همچون یوشع پشت آنها بود به قهرمانان بزرگی تبدیل شدند. رهبر واقعی افرادی را شاگردسازی می‌کند که از خود دستاوردهای عالی‌ای بجای می‌گذارند و این رهبران هیچ‌گاه به چنین دستاوردهایی نائل نمی‌شدند اگر او را پیروی نمی‌کردند.

او به آینده توجه داشت. وقتی به حزقیا پادشاه گفته شد که حکومت یهودا سرانجام توسط ارتش بابل تسخیر خواهد شد، او در پاسخ اظهار کرد که ”هر آینه در ایام من سلامتی و امان خواهد بود“ (اشعیا ۳۹:۸). من قصد ندارم یک پادشاه برجسته را مورد انتقاد قرار بدهم، لیکن از پاسخ او رایحه‌ی خودخواهی به مشام می‌رسد. آیا یک پادشاه نباید نسبت به سرنوشت نسل فردای جامعه بیندیشد؟

دو خطابه‌ی پایانی یوشع (باب‌های ۲۳-۲۴) گواه روشنی است از اینکه او یک رهبر واقعی بود، و به آینده‌ی ملت خود توجه داشت. او می‌خواست اطمینان حاصل کند که قوم، خدای خود را می‌شناسند و به تمامی قلب حاضر به خدمت او هستند. رهبرانی که صرفاً در این اندیشه هستند که امروز چه چیزی را می‌توانند بدست آورند، افرادی فرصت‌طلب هستند نه رهبرانی واقعی. رهبری یعنی کاشتن بذر سالمی که در آینده به ثمر خواهد نشست و دیگران از آن بهره‌مند خواهند شد، و یوشع چنین کرد.

او برای جلال خدا کار می‌کرد. در زندگی یوشع زمانی فرا رسید که او نشان داد برای حرمت موسی و کار او غیرت دارد (اعداد ۱۱: ۲۴-۳۰)، اما دریافت که جلال خداوند از هر چیز دیگری مهمتر است. وقتی قوم از رود اردن عبور کردند، این جلال خدا بود که آشکار شد. یوشع به آنها گفت: «به این خواهید دانست که خدای زنده در میان شماست!» (یوشع ۳: ۱۰). هنگامی که از رود اردن گذشتند، یوشع اندکی درنگ کرد تا قوم اسرائیل و «تمامی قوم‌های زمین، دست خداوند را بدانند که زورآور است.» (یوشع ۴: ۲۴). و حال آنکه یک انسان فرومایه و حقیر صبر می‌کند تا خود را جلال دهد.

وقتی آن قسمت از کتاب یوشع را که خود او نوشته است می‌خوانید متوجه خواهید شد که او در هر اتفاقی که افتاده، تمام جلال را به خدا داده است (۶: ۸ و ۱۰، ۱۴: ۱۱ و ۱۱-۶: ۸ و ۱۳: ۱۸ و ۳: ۲۱: ۴۳-۴۵). این خدا بود که دشمنان را مغلوب می‌کرد و زمین موعود را به قوم خود می‌بخشید. این اسم یهوه بود که باید در تمامی جهان برافراشته می‌شد. می‌گویند رهبر کسی است که به اندازه اعتبار و شهرتی که بدست می‌آورد مورد سرزنش و شماتت هم واقع می‌شود، و یوشع نیز از این قاعده مستثنی نبود.

۳- پیام یوشع

پیام عملی کتاب یوشع این است که خدا وعده‌های خود را نگاه می‌دارد و خادمینی را که بر او توکل می‌کنند و از کلامش اطاعت می‌نمایند، قوت می‌بخشد تا پیروز باشند. پیام روحانی کتاب یوشع این است که خدا هم /ینک میراث غنی و پربهایی را برای فرزندان خود آماده کرده است و آنها به واسطه‌ی ایمان می‌توانند آنرا بدست بیاورند.

این پیام به صورت گسترده‌تری در باب‌های ۳ و ۴ رساله‌ی عبرانیان انعکاس یافته است.

همانطور که پیشتر دیدیم، مردم جهان در رابطه با امور خداوند به چند دسته تقسیم می‌شوند. بسیاری از آنان هنوز در اسارت مصر هستند و نیاز دارند که با ایمان آوردن به عیسی مسیح، از اسارت رها شوند. عده‌ای دیگر با اعتماد و توکل بر عیسی مسیح از اسارت آزاد شده‌اند اما در بیابان بی‌ایمانی سرگردان و آواره هستند چون نتوانسته‌اند با ایمان وارد میراث خود بشوند. برخی نیز میراث خود را "چشیده‌اند" اما ترجیح می‌دهند در مرز برکت زندگی کنند. و سرانجام کسانی هستند که از یوشع خود (یعنی از عیسی، زیرا یوشع به معنای "یهوه نجات است" می‌باشد) پیروی می‌کنند و با ایمان به او، وارد زمین موعود شده، آنرا وارث می‌گردند.

بیاد داشته باشید که عبور از رود اردن و ورود به زمین موعود به هیچ وجه تصویری از مرگ ایماندار و دخول در ملکوت خدا نیست. بلکه نمادی از مرگ "خود" و مرگ زندگی گذشته، ورود به میراث آسمانی ما در همین زندگی و برخورداری از تمام برکات خدا در حین خدمت کردن به او و در راستای جلال دادن اوست. این همان چیزی است نویسنده‌ی رساله به عبرانیان در باب‌های ۴ و ۵ از آن به عنوان "دخول در آرامی" یاد کرده است.

بزرگترین نیاز امروز کلیسا این است که قوم خدا تشخیص بدهند که چقدر بخاطر ناباوری و بی‌ایمانی، در سرگردانی زندگی کرده و یا به دلیل توقف کردن در مرز برکات خدا، وقت و عمر خود را به هدر داده‌اند، و آنگاه تصمیم بگیرند که از جایی که هستند بسوی وعده‌های خدا هجرت کنند و وارد میراث روحانی خود بشوند. ما مسیحیانی محرومیت کشیده و درمانده هستیم، چون از بدست آوردن ثروت‌های

عظیم روحانی خود غفلت کرده‌ایم؛ ما مردمی شکست خورده و مغلوب هستیم چون به یوشع آسمانی خود که می‌تواند ما را به پیروزی هدایت کند، اعتماد و توکل نکرده‌ایم. زمانی که باید مثل کالیب کوه‌ها را به ملکیت درآوریم و دشمن را به خاک اندازیم، بسیاری از ما شبیه عخان عمل کرده و از آنچه متعلق به خداست دزدیده‌ایم.

۴- خدای یوشع

شخص کلیدی در کتاب یوشع نه خود او، بلکه یهوه است. با مطالعه و بررسی کتاب یوشع می‌توان حقایق عالی و عجیبی را درباره خدا کشف کرد.

نخست آنکه او، خدای اسرائیل است که از طریق موسی با قوم خود عهد بست. اگر چه موسی در قید حیات نبود، خدای زنده در میان قوم و از طریق ایشان همچنان به کار خود ادامه می‌داد. وقتی یوشع با قوم سخن می‌گفت اغلب خدا را به عنوان "یهوه خدای شما" خطاب می‌کرد. اسرائیل به یهوه تعلق داشت.

اما او همچنین "خداوند تمامی زمین" نیز بود (۱۱:۳). خدا با اینکه ارتباط خاصی با قوم اسرائیل داشت، از این ارتباط استفاده کرد تا برکت خود را به تمامی ملت‌ها افاضه کند (پیدایش ۱۲: ۱-۳). اقوام بت‌پرست کنعان، آوازه‌ی آنچه را که خدا برای اسرائیل انجام داده بود شنیده و بشدت هراسان شده بودند (۲: ۱۰-۱۱)، چرا که هیچیک از خدایان ایشان هرگز نتوانسته بود کارهایی چنان مقتدرانه انجام دهد.

او خدایی است که همواره به وعده‌های خود عمل می‌کند. او به پدران قوم اسرائیل وعده داده بود که زمین نیکو را به فرزندان ایشان خواهد داد، و به این وعده‌ی خود عمل کرده بود. او به موسی نیز وعده داده بود که اسرائیل بر دشمنان خود در کنعان پیروز خواهد شد، و به

این وعده‌ی خود نیز عمل کرد. یوشع در واپسین سخنان خود به قوم گوشزد کرد که هیچیک از ”تمام چیزهای نیکو که یهوه خدای شما در باره‌ی شما گفته است به زمین نیفتاده، بلکه همه‌اش واقع شده است و یک حرف از آن به زمین نیفتاده.“ (۱۴:۲۳).

او خدای قدوس است که گناه را تحمل نمی‌کند. وقتی عخان از آنچه خدا در اریحا ممنوع کرده بود نافرمانی کرد، خدا برکت خود را بازپس گرفت. سربازان اسرائیل در حمله به عای متحمل شکست شدند و تا زمانی که یوشع با گناه اسرائیل برخورد نکرده بود نمی‌توانستند توقع پیروزی داشته باشند. او همچنین خدای آمرزنده و بخشاینده نیز هست، و وقتی در حضور او به گناهان خود اعتراف می‌کنیم ما را پاک می‌سازد و فرصتی دیگر به ما می‌دهد تا پیروزی را بدست آوریم.

او خدایی است که از قوم خود انتظار اطاعت و اعتماد دارد. پیش از آنکه اسرائیل بتواند وارد زمین موعود بشود، لازم بود سرسپردگی خود نسبت فرامین خدا را اثبات کنند، چرا که ایشان قوم عهد بودند. خداوند به یوشع گفته بود که رمز موفقیت او در ایمان و اطاعت از کلام خداست. خدا برای تسخیر زمین نقشه‌ای داشت، و وظیفه‌ی یوشع این بود که از آن نقشه پیروی کند.

او خدایی است که هرگز کوتاهی نمی‌کند! ما در باره‌ی خدا کوتاهی می‌کنیم، اما خدا هرگز در ارتباط با ما کوتاهی نمی‌کند. جی. اسوالد ساندرز می‌نویسد: ”وقتی خداوند خدمت ما را تعیین می‌کند به لحاظ اخلاقی خود را متعهد می‌داند که ما را در آن مسیر هدایت و حمایت کند.“ (کتاب مصمم در ایمان. ص ۷۲).

اگرچه هنوز مطالب بسیاری می‌توان در این مورد گفت اما اجازه بدهید با ذکر این نکته به بحث خود خاتمه بدهیم: او خدایی فیاض، مهربان و بزرگواری است. شاید از نظر شما این واقعه که هزاران انسان

در طول تسخیر کنعان کشته شده‌اند با مفهوم فیض خدا سازگاری نداشته و عجیب و غیر عادی باشد، اما فیض خدا در همان زمان نیز عمل می‌کرد. خدای فیاض، پیش از آنکه قوم اسرائیل را به کنعان بیاورد، قرن‌ها نزول دآوری خود را به تأخیر انداخته بود (پیدایش ۱۵:۱۶). او از سر فیض بود که آوازه‌ی اسرائیل را پیش از عبور قوم از اردن، به گوش ساکنان زمین موعود رسانید تا کسانی چون راحاب این فرصت را داشته باشند که بسوی خداوند بازگردند. او بواسطه‌ی فیض خود، مذاهب شیرین و ناپاک بت‌پرستان کنعان را از میان برد تا پسران و دختران یهودی در زمینی رشد کنند که اسم یهوه در آن حرمت داشت و ستایش می‌شد.

مدت کوتاهی قبل از آنکه از دانشکده الهیات فارغ‌التحصیل شوم به اتفاق تمام بچه‌های کلاس در یکی از تعطیلات آخر هفته به اردو رفتیم. کسی که برای ما صحبت می‌کرد برای یکی از پیغام‌های خود عنوانی از یوشع ۳: ۵ انتخاب کرد: "خود را تقدیس نمایید زیرا فردا خداوند در میان شما کارهای عجیب خواهد کرد." گرچه متن کامل سخنان او را فراموش کرده‌ام ولی هیچ وقت موضوع آن را به‌خوبی به‌یاد دارم: فرداهایی عالی و پر شور و شعف در انتظار ما خواهد بود اگر آن اشخاصی باشیم که خدا انتظار دارد.

او هنوز هم خدای عجایب است، و هنوز هم ما را دعوت می‌کند تا برای او قوم مقدس باشیم، قومی که به او اعتماد دارند و از فرامینش اطاعت می‌کنند. خدای یوشع، زنده است اما یوشع‌ها کجا هستند؟

سوالاتی برای کمک
به مطالعه

آغازی نوین

- ۱- یوشع چه چیزی را تجربه یا مشاهده کرده بود که باعث شد به خداوند اعتماد و توکل کند؟ در مورد شما چه تجربه‌ای می‌تواند این کار را میسر کند؟
- ۲- یوشع چگونه به رهبری برجسته و بزرگ تبدیل شد؟
- ۳- چه کسی می‌تواند برای رسیدن به اهداف روحانی به شما مشورت بدهد؟ شما به چه کسی می‌توانید مشاوره بدهید؟
- ۴- یوشع در وجود موسی چه دیده بود و چگونه نسبت به او عمل می‌کرد؟ شما فکر می‌کنید که این امر چه تأثیری بر شخصیت او داشت؟
- ۵- نخستین بحران‌هایی که یوشع به‌عنوان رهبر با آنها روبرو شد چه بود؟ چرا او و کالیب در قبال این بحران‌ها ایستادگی کردند؟
- ۶- چه زمان در مقابل رأی اکثریت مخالفت خود را نشان داده‌اید؟ چه عاملی به شما شهامت این کار را داده بود؟
- ۷- رمز موفقیت یوشع چه بود؟ آیا شما این رمز را در اختیار دارید؟
- ۸- چه چیزی غالباً در باره‌ی آن "زمین" تکرار شده است؟
- ۹- کتاب یوشع برای ایمانداران امروز چه پیامی دارد؟
- ۱۰- نویسنده چه تجارب روحانی از چهار منطقه‌ی جغرافیایی (مصر، بیابان، کنعان و بابل) به تصویر کشیده است؟

از رهبر پیروی کنید

- ۱- خدا چه مأموریتی به یوشع سپرد؟
- ۲- خدا چگونه او را به انجام آن مأموریت ترغیب کرد؟
- ۳- یوشع چگونه سرداران خود و دو و نیم سبط شرق رود اردن را تشویق می‌کرد؟
- ۴- افراد قوم چگونه یوشع را تشویق کردند؟
- ۵- شما چگونه رهبران خود و یا افرادی را که تحت نظارت دارید تشویق می‌کنید؟
- ۶- کلیسا در زمان وقوع تغییر در رهبری خود چه نکته‌ای را باید به یاد داشته باشد؟
- ۷- تصور کنید که شما می‌دانید چه کاری را باید انجام دهید اما خدا نحوه و چگونگی انجام آن را به‌طور واضح برای شما آشکار نکرده است. در این موقع چه رویکردی را اتخاذ می‌کنید؟
- ۸- به نظر شما منظور نویسنده کتاب از این سخن چیست:
”و وعده‌های خدا و اداری کننده هستند نه بالش زیر سر“؟
- ۹- چگونه یوشع شهادت و قوتی را که خدا از او خواسته بود پرورش داد؟
- ۱۰- شما سعادت و موفقیت در زندگی ایماندار را چگونه تعریف می‌کنید؟

توبه در کنعان

- ۱- اجزای کلیدی ایمان کتاب مقسی چیستند؟
- ۲- چه شباهتی میان سارا و راحاب وجود دارد؟
- ۳- در حالی که یوشع از کسب پیروزی اطمینان داشت چرا افرادی را برای تفحص به اریحا فرستاد؟ از چه جهت نباید این کار او را نشان کم ایمانی محسوب کنیم؟
- ۴- از آن جهت که راحاب در آن زمان ایماندار بود چه توضیحی می‌توان برای دروغ او در باره‌ی دو مأمور یوشع داشت؟
- ۵- بازتاب ایمان راحاب چنانکه در اعمالش مشهود است چگونه می‌تواند موجب دلگرمی و تشویق ما باشد؟
- ۶- چه تفاوتی میان ایمان راحاب با سایر ساکنین اریحا که از شنیدن خبر کارهای خدا دل‌هایشان ”گداخته“ شده بود وجود دارد؟
- ۷- چه شباهتی میان ایمان شما با راحاب وجود دارد؟
- ۸- رهایی راحاب از داوری خدا چه شباهتی با نجات و رستگاری شما دارد؟
- ۹- چه کسانی در خانواده‌ی شما هستند که آرزو دارید مانند شما نجات بیابند؟ چگونه می‌توانید پیام انجیل را با آنها در میان بگذارید؟
- ۱۰- چه کسانی را می‌شناسید که به جای توکل بر خداوند به ”ریسمان قرمز“ تکیه کرده‌اند؟

پیشروی با ایمان

- ۱- چه کسی یا چه چیزی می‌تواند ایمانداران را به پیشروی ترغیب کند؟ چگونه؟
- ۲- یوشع و قوم اسرائیل چگونه با خدا حرکت کردند و با چه موانعی روبرو شدند؟
- ۳- چه اصولی برای پیروزمند بودن وجود دارد؟
- ۴- چه ارتباطی میان ایمان و اطاعت وجود دارد؟
- ۵- اسرائیل طبق یک رسم ظاهری به تقدیس خود می‌پرداختند. چطور می‌توانیم یک شروع جدید با خدا را اعلام کنیم، چیزی که بر جدا شدن ما به‌طور خاص برای خدمت او دلالت داشته باشد؟
- ۶- رهبران روحانی واقعی بر چه چیزی متمرکز می‌شوند؟
- ۷- چرا بکار بردن عبارت ”خدای زنده“ توسط یوشع هنگام عبور قوم از رود اردن اهمیت داشت؟
- ۸- میراثی که ما به‌عنوان فرزندان خدا باید بدست آوریم چیست؟
- ۹- چه کلمات یا عباراتی در کتاب مقدس وجود دارند که بر پیشرفت یا پسرفت روند روحانی دلالت می‌کنند (مثلا دویدن)؟
- ۱۰- هر یک از ما به‌عنوان یک فرد مسیحی چه وظیفه‌ای در قبال نسل آینده داریم؟

درس پنجم

آماده شدن برای کسب پیروزی

- ۱- چرا خدا قبل از آنکه نخستین پیروزی را در زمین موعود نصیب قوم گرداند مدت دو هفته را صرف آماده‌سازی آنان کرد؟
- ۲- سه قدم اساسی در آماده‌سازی قوم پیش از کسب پیروزی چیستند؟
- ۳- چرا کسب آمادگی در کار خدا ضروری و مهم است؟ چرا نباید بدون آن وارد خدمت شد؟
- ۴- معنای واقعی ختنه چیست؟ آیا امروزه برای همگان کاربرد دارد؟
- ۵- ختنه ناساخته بدست چه معنایی دارد؟
- ۶- وقتی به گذشته‌ی خود می‌اندیشیم، چه قسمتی را لازمست به‌یاد بسپاریم و کدام بخش را باید فراموش کنیم؟
- ۷- اگر احساس کنید که در وجود شما تمایل و رغبتی نسبت به آنچه متعلق به گذشته بوده وجود دارد چه خواهید کرد؟
- ۸- یادآوری این نکته که شما در ایفای نقش رهبری برآستی ”مقام دوم“ را دارید برایتان چه معنایی دارد؟
- ۹- این عبارات برای شما از چه جهت اهمیت دارند: پرستش خاضعانه، راه رفتن با خدا، نبرد آسمانی؟
- ۱۰- نویسنده‌ی کتاب (ویرزبی) چه درس مهمی از یوشع فصل ۵ استخراج کرده است؟

آغاز پیروزی!

- ۱- نبرد روحانی در کلیسا چه جایگاهی دارد؟
- ۲- سه اصل مهم در نبرد روحانی و کسب پیروزی کدامها هستند؟
- ۳- مسیحیان پیروزمند چه کسانی هستند؟ چه تفاوتی میان باور کردن و اتکا کردن به وعده‌ها وجود دارد؟
- ۴- طبق نقل قولی که از هادسن تایلر در درس ششم آمده است، سه روش مختلف در خدمت خدا وجود دارد. شما بیشتر به کدامیک عمل می‌کنید؟
- ۵- به چه دلیل عدد هفت در کتاب مقدس به‌وفور استفاده شده است؟
- ۶- اسرائیل در چه مقاطعی آزموده شد؟
- ۷- تصور می‌کنید وقتی قوم اسرائیل از نقشه‌ی عجیب و غیر عادی یوشع برای فتح اریحا با خبر شدند چه احساسی داشتند؟ اگر شما در آنجا بودید چه واکنشی نشان می‌دادید؟
- ۸- بر طبق نظر ویرزبی تنها راه رشد در ایمان چیست؟ آیا شما از این طریق رشد کرده‌اید؟
- ۹- شما تصور می‌کنید چرا خدا فرمان داد که ”هر موجود جانداري“ در اریحا باید کشته شود؟ شما چه توضیحی برای ارتباط کنعانیان با خدا دارید؟
- ۱۰- به نظر شما چرا توجه به وقایع قبل، در حین و بعد از جنگ روحانی تأثیر بسیار مهمی در رشد روحانی ما دارند؟

شکست در عرصه‌ی پیروزی

- ۱- شکست اسرائیل چگونه شکل گرفت؟
- ۲- به چه دلیل ناطاعتی یک شخص موجب شکست تمامی قوم شد؟
- ۳- عخان در ارتکاب گناه خود چه قدم‌هایی برداشته بود؟
- ۴- عخان چقدر از غنایم سرقتی بهره‌مند شده بود؟ چرا؟
- ۵- یوشع چگونه می‌توانست از این شکست جلوگیری کند؟ او مرتکب چه اشتباهی شد؟
- ۶- یوشع چه واکنشی در قبال شکست نشان داد؟ چرا؟
- ۷- چرا خدا اجازه داد شکست بخورند؟
- ۸- خدا چه نگرشی نسبت به گناه دارد؟ چگونه در قبال آن واکنش نشان می‌دهد؟
- ۹- واکنش خدا در برابر گناه چه تأثیری بر واکنش ما نسبت به آن دارد؟
- ۱۰- چگونه می‌توانیم از تبدیل شدن شکست به یک فرایند همیشگی جلوگیری کنیم؟

تبدیل شکست به پیروزی

- ۱- امروزه چگونه می‌توان صدای خدا را شنید؟
- ۲- ویرزبی چه پاسخی برای ترس و دلسردی دارد؟
- ۳- چگونه می‌توانیم مراقب باشیم که جلوتر از خدا حرکت نکنیم؟
- ۴- رمز پیروزی برای مسیحیان چیست؟
- ۵- چرا خدا از روش‌های مختلف برای تحقق اهداف خود استفاده می‌کند؟
- ۶- چه زمانی شما فراموش کرده‌اید که اراده‌ی خدا را در انجام یک وظیفه‌ی بخصوص بجویید؟
- ۷- طرح و نقشه چه جایگاهی در خدمت مسیحی دارد؟
- ۸- چه تفاوتی میان شریعت نوشته شده بر سنگ و شریعت حک شده بر قلب ایماندار وجود دارد؟
- ۹- چند مرتبه قوم اسرائیل اعلام کردند که شریعت خدا را قبول کرده‌اند و متعهد شدند که آن را اطاعت کنند؟
- ۱۰- چه چیزهایی مشوق یا مانع تصمیمات آنها بودند؟

درس نهم

ما دشمن را دیده بودیم، او در همسایگی ما است

- ۱- چگونه برخی از مسیحیان با دشمنان خدا در یک ردیف قرار می‌گیرند؟
- ۲- چگونه اسرائیل با جبعونیان پیمان اتحاد بست؟
- ۳- یوشع در برخورد با جبعونیان مرتکب چه اشتباهی شد؟
- ۴- یعقوب ۱:۵؛ امثال ۳:۵-۶؛ ۲ قر ۱۴:۶ چه تعلیمی در باره‌ی پیمان‌های غیر کتاب‌مقدسی دارند؟
- ۵- چرا نمی‌توانیم همیشه به اشخاص یا خادمینی که از کلام خدا استفاده می‌کنند اعتماد کنیم؟
- ۶- چگونه می‌توانیم از تکرار اشتباهی که یوشع انجام داد جلوگیری کنیم؟
- ۷- خدا چگونه از پیمان نامعقول یوشع با جبعونیان برای سرعت بخشیدن به فتح کنعان استفاده کرد؟
- ۸- چه چیزی به موفقیت یوشع در جنگ کمک کرد؟
- ۹- یوشع با پنج پادشاه چگونه رفتار کرد؟ چرا؟
- ۱۰- شما از این درس چه اصولی را برای پیروزی در جنگ روحانی آموخته‌اید؟

این زمین به ما تعلق دارد!

- ۱- چرا کاربرد واژه‌ی میراث اهمیت فراوانی دارد؟
- ۲- چهار گام عمده در تقسیم زمین کدام‌ها بودند؟
- ۳- چرا امروزه مسیحیان برای پی بردن به اراده‌ی خدا، قرعه نمی‌اندازند؟ آیا ممکن است در یک زمان انجام این کار لازم باشد؟
- ۴- چرا لاویان پراکنده بودند و هیچ نصیبی از میراث زمین نداشتند؟
- ۵- چه چیزی می‌تواند مانع گردد که ایماندار به تمام آنچه در عیسی‌ای مسیح دارد دست نیابد؟
- ۶- هدف از تعیین شهرهای ملجا چه بود؟ چه درسی از این آینده‌نگری خدا می‌توان آموخت؟
- ۷- چه تشابهات و تفاوت‌هایی میان نجات ما و شهرهای ملجا وجود دارد؟
- ۸- وسعت زمین موعود چقدر است؟
- ۹- از میان هفت درسی که وارن ویرزبی در این درس تعلیم داده، کدامیک بیشترین تأثیر را بر شما داشته است؟
- ۱۰- برای بدست آوردن میراث خود بر روی کدام منابع روحانی می‌توانیم تکیه کنیم؟

درس یازدهم

و آنگاه که نبرد به پایان می‌رسد

- ۱- چرا یک صلح ماندگار مبتنی بر حقیقت و پاکی است؟
- ۲- چه عاملی موجب آسیب‌پذیر بودن ما در برابر وعده‌های غیر کتاب‌مقدسی می‌شود؟
- ۳- چگونه می‌توانیم خود را از سازش کاری دور نگاه داریم چنانکه اسرائیل بعد از جنگ عمل کرد؟
- ۴- چه عاملی موجب شده بود تا سربازان دو و نیم سبط نسبت به فرمانده و سایر هم‌زمان خود سخت وفادار باشند؟ آیا شما امروز چنین وفادار هستید؟
- ۵- مفهوم واقعی کلمه‌ی آرامی بعد از پایان جنگ چه بود؟ کاربرد روحانی این معنا برای مسیحیان امروز چیست؟
- ۶- بر چه اساسی آن دو و نیم سبط مکان زندگی خود را تعیین کرده بودند؟
- ۷- نقش و کاربرد لوازم و آلات مذهبی چیست؟
- ۸- چرا اسباط ماورای اردن مذبحی بنا کردند؟ مذبح آنها چه پیغامی را انتقال می‌داد؟
- ۹- چه زمانی صلح، ضرورتاً اراده و خواست خدا برای قوم او نیست؟
- ۱۰- سقوط اخلاقی سریع اسباط ماورای اردن چه درسی برای کلیسای امروز دارد؟

به طریق تمامی اهل زمین

- ۱- اگر می‌دانستید که زمان رحلت شما نزدیک است، بیشتر مایل بودید که چه کاری انجام بدهید؟
- ۲- سه موضوع مهم که یوشع در آخرین سخنان خود بر آنها تأکید کرد کدامند؟ واژگان کلیدی او چه بودند؟
- ۳- اسرائیل انگیزه‌های قوی و محکمی داشت تا همچنان یک قوم منتخب و جدا شده باقی بماند. آن انگیزه‌ها کدام‌ها هستند؟ چگونه می‌توانند برای کلیسای امروز کاربرد داشته باشند؟
- ۴- به چه دلیل ناطاعتی از خدا معمولاً تدریجی و آرام انجام می‌شود؟
- ۵- ایستادن در راستی و حقیقت برای خدا مستلزم چیست؟
- ۶- چه ارتباطی میان نیکویی خدا و اطاعت ما وجود دارد؟
- ۷- چگونه می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که هرگز هدیه‌ی نجات را حق مسلم خود تلقی نخواهیم کرد؟
- ۸- خدمت کردن به خدا چه معنایی دارد؟
- ۹- وقتی یوشع از قوم خواست تا مشخص کنند که چه کسی را خدمت خواهند کرد، چه منظوری داشت؟ یوشع در مورد عواقب رویگردانی از پرستش یهوه چه هشدار می‌داد؟
- ۱۰- چرا نسل بعدی، شناختی از خداوند و آنچه برای اسرائیل انجام داده بود نداشتند؟ ما به چه طریق می‌توانیم اطمینان داشته باشیم که این امر برای ما تکرار نخواهد شد؟

درس سیزدهم

بازنگری یک زندگی عالی

- ۱- هدف از نگاشته شدن عهدعتیق و از جمله کتاب یوشع چه بود؟
- ۲- چه چیزی موجب می‌شود که رنج و سختی، یک تجربه تلخ و یا مفید و پویا باشد؟
- ۳- برای اینکه آنچه خدا وعده داده است را بدست آوریم به چه چیزی نیاز داریم؟
- ۴- شما چه پاسخی برای این سؤال دارید: آیا رهبران، رهبر به دنیا آمده‌اند یا در این مسیر ساخته شده‌اند؟
- ۵- در چه مواقعی خدمت شما به خدا نیاز به خطرپذیری و شهادت عاقلانه داشته است؟
- ۶- چرا امتناع از ترک کردن رهبری در کار خدمت اهمیت حیاتی دارد؟
- ۷- ارتباط یوشع با سربازان اسرائیل چگونه بود؟
- ۸- رهبران واقعی از اقتدار خود به چه منظور استفاده می‌کنند؟
- ۹- یک رهبر چگونه باید با ملامت‌ها و شهرت و اعتبار برخورد کند؟
- ۱۰- به نظر وارن ویرزبی امروزه بزرگترین نیاز کلیسا چیست؟

در شرایط دشوار، می‌توانید تغییری ایجاد کنید

”در جنگ، جایگزینی برای پیروزی وجود ندارد“

(ژنرال داگلاس مک‌آرتور)

خدا در جستجوی داوطلب نیست، زیرا ”همه“ مسیحیان در ارتش خداوند سرباز هستند. بعضی از ایشان ”سربازان نیکوی عیسی مسیح“ می‌باشند، و بعضی دیگر نیز فراری از خدمت یا مجروح جنگی هستند.

یوشع یکی از سربازان اولیه خدا در جبهه پیروزی بود. یوشع که پس از رحلت موسی، وظیفه رهبری را بر عهده گرفت، رهنمودهای الهی را در خصوص رموز پیروزی عمیقاً درک کرد. او ترس را کنار گذارد و پذیرفت که خداوند منشأ قدرت او است. به همین جهت، ابزاری شد در دست خدا تا بنی اسرائیل را به سلامت به سرزمین موعود هدایت کند.

با مطالعه کتاب یوشع، نکات زیر را خواهید آموخت:

- رمز پیروزی بر دشمن؛
- تبدیل شکستها به پیروزی؛
- چگونه میراث روحانی خود را هم‌اکنون مطالبه کنید؛
- خطر اینکه ”ایمانداری متزلزل“ باشید.

دکتر وارن دلبیو. ویرزبی در مقام نویسنده، شبان و معلم برنامه‌های رادیویی شهرت بسزایی دارد. او به مدت هفت سال، شبان کلیسای ”مودی مموریال“ در شیکاگو بوده و اخیراً در مقام مدیر کل و معلم کتاب مقدس در برنامه‌های Back to the Bible انجام وظیفه کرده است. او بیش از یکصد جلد کتاب به رشته تحریر در آورده که از جمله آنها، می‌توان به کتاب‌های مجموعه ”باشید“ اشاره کرد.

این کتاب شامل راهنمای مطالعه شخصی و گروهی می‌باشد